



کتاب مستطاب  
بیان فارسی

از آثار حضرت  
اعلیٰ جلّ ثنائه

این نسخه از کتاب مستطاب بیان  
از انتشارات مصوب جامعه  
بھائی نمی باشد

## بیان فارسی

کتاب بیان فارسی (همانطور که قبلاً چند بار ذکر شده) در قلعهٔ ماکو نازل گردیده است. حضرت باب در خصوص محلّ نزول در مقدمهٔ کتاب می‌فرمایند: «و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده ... مقرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود». که مراد از «ارض باسط» قلعهٔ ماکوست. و نیز در متن کتاب می‌فرمایند: «چنانچه این حجره که بلاابواب است ... امروز اعلیٰ غرف رضوان است که شجرهٔ حقیقت در او مستقرّ است» (باب شانزدهم از واحد دوم) که با توجه بشرحی که قبلاً در بخش مربوط به ماکو آمده مراد حجرهٔ بلا ابواب در قلعهٔ ماکوست. و نیز می‌فرمایند: «و اخذ ثمرهٔ اسلام نیست الاّ ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمرهٔ برعکس بخشیده ... و او را بغیر حقّ در جبل ماکو ساکن می‌کنند» (باب هفتم از واحد دوم). در موضع دیگری می‌فرمایند: «حال محقق آن بیت در جبل ماکوست و غیر از یک نفس در نزد او نیست (باب شانزدهم از واحد چهارم). در خصوص زمان تقریبی نزول بیان فارسی می‌فرمایند: «و حال قریب سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید (بیان فارسی، باب هشتم از واحد ششم). حضرت ولیّ امرالله نیز در کتاب GOD PASSES BY بتصریح زمان نزول بیان را سه سال پس از اظهار امر حضرت باب در شیراز دانسته‌اند (صفحهٔ ۳۳). جناب شیخ حسن زنوزی که در اوقات نزول کتاب بیان فارسی در ماکو بوده بعدها در خصوص نزول این کتاب عظیم به جناب نبیل زرنندی چنین اظهار کرده است: «در حین نزول آیات لحن زیبای حضرت باب در دامنهٔ کوه بگوش می‌رسید و صدای آن بزرگوار منعکس می‌گردید. چه نغمهٔ زیبایی بود و چه لحن مؤثر روح‌افزائی. در اعماق قلب اثر می‌کرد. موجب اهتزاز روح می‌شد.

هیجان غریبی در وجود انسان تولید می نمود». (۱) نسخ خطی متعددی از بیان فارسی نزد افراد و در برخی از کتابخانه‌های معروف عالم موجود است. اما نسخه بسیار مهم و معتمد بخط جناب سید حسین کاتب یزدی است که اینک در دارالآثار بین الملل در مرکز جهانی بهائی نگهداری می شود. کتاب بیان فارسی در ۳۲۸ صفحه وسیله ازلیه در ایران بطبع رسیده است. (۲) گوینو پژوهشگر فرانسوی بخشهایی از کتاب بیان فارسی را بفرانسه ترجمه کرده است. اما تمام متن این کتاب مبارک بهمت نیکلای فرانسوی و مساعدت ادیب و فاضل فقید جناب عزیزالله مصباح به فرانسه ترجمه گردیده است. فقراتی از بیان فارسی وسیله حضرت ولی امرالله و قریب یک دهم آن وسیله جناب حبیب طاهر زاده به انگلیسی ترجمه شده است. (۳) اثر مقدس مذکور حاوی هشت هزار بیت است. (۴)

پروفسور ادوارد براون خلاصه‌ای از کتاب بیان فارسی بزبان انگلیسی فراهم ساخته است. در پیشگفتاری که بر این خلاصه "ABSTRACT" نوشته و نیز از آخرین عبارات متن بر می آید که خلاصه مذکور در سال ۱۸۸۹ تهیه گردیده است. براون همچنین فهرستی از مطالب بیان فارسی تهیه نموده که در مقدمه کتاب نقطه الکاف درج گشته است. اگرچه اقدام با ارزش براون در معرفی کتاب بیان فارسی به مردم انگلیسی زبان حائز اهمیت بسیار است ولی باید توجه داشت که اشتباهات متعدده در متن و حواشی خلاصه بیان موجود است. (۵)

در یک تقسیم بندی کلی و نظری حضرت باب کتاب بیان فارسی را به سیصد و شصت و یک باب (نوزده واحد و هر واحد نوزده باب) یا باصطلاح «عدد کلشی» بخش فرموده اند. در مقدمه کتاب مبارک می فرمایند: «و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کلشی». (۶) اما در عمل بیان فارسی اتمام نیافته و تا آخر باب دهم از واحد نهم نازل گشته است. بیان عربی نیز چنانکه قبلاً ذکر شد تا باب نوزدهم از واحد یازدهم نازل گردیده است. این عدم اتمام بیان برهان واضحی است بر قرب ظهور من یظهره الله و چنانکه

روشن است آثار جمال ابهی در مفهوم عام و بالاخص کتاب مبارک ایقان متمم کتاب بیان فارسی و دیگر آیات حضرت باب است. (۷)

بیان فارسی بزرگترین اثر تشریحی حضرت باب است. ولکن پیش از آنکه مجموعه‌ای از قواعد و اصول حقوقی و جزائی شریعت بیان محسوب گردد کتاب مدح حضرت من یظهره الله است. (۸) عنوان من یظهره الله و عناوین مشابه آن بیش از دویست و هشتاد بار در متن بیان فارسی آمده است. قرب ظهور موعود بیان بارها بتصریح و تلویح در این کتاب حتی در باب مستغاث (باب دهم از واحد هفتم) تأکید گشته است. بدین علت است که جمال ابهی مکرر امر فرموده‌اند که اهل بهاء کتاب بیان را قرائت نمایند تا بر اسرار ظهور حضرت بهاء الله آگاهی یابند. (۹) در این مقام بهتر آن دید که محتوای هریاب از کتاب مقدس بیان را جداگانه بنحو اختصار بیان نماید و از شیوه معمول پژوهشگران که توضیح مصطلحات و مطالب کلی بیان است پیروی ننماید. اما پیش از توضیح ابواب کتاب بیان فارسی باستقلال باید توجه داشت که آیات این کتاب اشتمال بر تعالیم فلسفی، اخلاقی و اجتماعی شرع بیان دارد. در کتاب بیان فارسی از عظمت و جلال حضرت الوهیت و امتناع عرفان ذات ربوبیت؛ مقام ولایت مشیت اولیه در هر ظهور؛ استمرار ابدی نزول وحی الهی در ادوار مختلف؛ قائمیت و مظهریت و مبشریت حضرت باب؛ قرب ظهور من یظهره الله موعود؛ معنای مصطلحاتی چون قیامت، نار، جنت، معاد، رجعت، صراط، میزان، ساعت، یوم، دینونت، موت و حیات در یوم آخرت؛ اصول عالیة اخلاقیه چون عفت، عصمت، تقوی، وفاء، امانت، محبت به خلق و بسیاری از قواعد عبادتی، حقوقی و جزائی سخن رفته است. اما طبع برخی از احکام جدید بیان فارسی کاملاً نشان می‌دهد که برای اجراء در عصری طولانی نازل نشده و همین نکته گویای قرب ظهور من یظهره الله موعود است. اصولاً در کتاب بیان ثمرات احکام منظور نظر شارع است زیرا مراد اصلی از نزول احکام در عهد اعلی ایجاد تحول و انقلاب فکری در مردم عصر و آماده نمودن آنان برای پذیرش ظهور حضرت بهاء الله

بوده است. ردّ و قبول احکام بیان بفرموده خود حضرت باب در این کتاب مبارک با من يُظهِرهُ اللهُ است و حضرت بهاء الله برخی از قواعد و احکام بیان را در کتاب اقدس و دیگر الواح تأیید فرموده اند.

ان البيان ميزان من عند الله

الى يوم

من يطهره الله

من اتبعه نور

ومن يخرف عنه نار

## بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات  
خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو از لیت خود متعالی از ادراک کلثنی بوده و هست  
خلق فرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئی الا بعجز کلثنی از عرفان او و تجلی فرموده بشیئی انفس او  
از لم یزل متعالی بوده از اقران بشیئی و خلق فرموده کل شیئی را بشانی که کل بکینونیت فطرت  
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه  
مثالی بل تفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود  
نشناخته است او را هیچ شیئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئی بحق شناختن زیرا  
که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئیست خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرمود  
با و نفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کلثنی تا آنکه یقین کنند باینکه او است  
اول و آخر و او است ظاهراً و باطناً و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است  
سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقدر و مفتح و او است متعالی



و مرتفع و او است که دلالت کرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و  
ارتفاع بکبر او و نبوده از برای او اولی الا با ولایت خود نیست از برای او آخری الا با خیریت  
خود و کلینی بما قد قدر فیه او یقدر قدسی بشینی و حق باقیه و با و بدء فرموده خداوند خلق کلینی را و بد  
عود میفرماید خلق کلینی را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که  
ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساج او از هر بجهائی و علائی و منزله بوده جوهر محض  
او از هر امتاعی و ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است  
ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یومن بمن یظنفسره الله و  
او است اول من آمن بمن ظم و او است شئی واحد که خلق کل شئی بخلق او میشود و رزق کل شئی بر او  
اوداده میشود و موت کل شئی بموت او ظاهر میشود و حیات کل شئی بحیات او ظاهر میشود و بعث کل شئی  
ببعث او ظاهر میشود لم یرعین الوجود بشئ الا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویة و طلعة الربوبیة  
المستقره فی ظل و جهة الالهویة المستدل علی سلطان الوجدانیة و لو علت ان ینذوق کل شئی حبه ما  
ذکرت ذکرنا را اذ انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الاکل لما ینذوق من  
حبه نور من نور فی نورالی نور علی نور یجهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید الله  
مبدء و معید و او است که خداوند واحد از برای او بطور نفس او پیچده نفس که خلق شده اند  
قبل کلینی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلینی مستقر فرموده تا آنکه کل  
ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حق لم یزل و حکم فرموده احدی از  
مکانات را الا بعر فان نفس خود و توحید که کینونیت خود اذ کل ما سویه خلق عنده قد خلق تا برو  
الاله انخلق و الامر من قبل من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات  
که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بطور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کل شئی

مرا بندگان کلینی چنانچه قد خلق زیرا که هر شئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که  
اداست ما یقطع الیه کلینی و ما یتقی الیه کلینی و بعد که ظاهر شد نظیر آیات قدرت خود شهید  
نیست که کل شئی بکمال مایکن ان یوصل بقاء الله رسیدند و مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل  
مشیت اولیه را و خلق فرمود با و کلینی را و چونکه آن خلق کلینی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است  
که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله العا و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم  
یزل کان فی علوقه و مادونه فی دنو حده و اول خلق کلینی در این آن که آن یوم جمعه است  
بما یدکره الله شده و حضرت رب العزة این خلق بدیع را با مر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده  
الی ان یعبده زیرا که شبه نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعبده و ان الله کان علی کل شئی قدیرا  
و منقسم فرموده خلق کلینی را بعد کل شئی با و امر که نازل فرموده از ساحت قدس خود و شرق  
ساخته از شمس خود تا آنکه کلینی بذر کلینی در کلینی متکلم در کمال گشته از برای ظهور قیامت  
اخری تا آنکه جزا دهد هر شئی را جزای کل شئی ان کان من نفی بعد له و ان کان من اثبات بفضل  
اذ علم او کلینی قبل کلینی مثل علم اداست بکلینی بعد کلینی و قدرت او قبل خلق کل شئی بر کل شئی  
بمثل قدرت اداست بعد خلق کل شئی بر کلینی لم یزل الله کان عالما بكل شئی و قادر علی کل شئی  
له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما الا اله هو  
الغزیز المحبوب و بعین یسین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلینی و در ظل هر بابی  
علاکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله سبحانه و مکبر و مقدر و مجید و عالمنه و منقسم کل  
در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع با و خواهند شد و هر گاه بعد کلینی  
از نفوس متعده راجع با و شوند ثم کلینی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة من یدی الله  
و یقیل الله عن باب من ابواب کلینی اذ انه ذات نفس قد رجع الیها کل من قد دان بالبیان

بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن ثم ولتسرعن  
 زیرا که خداوند اسرع کل حاسین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید  
 بعدو خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قرآن  
 بالا عدد ابواب منگشده در نزد مومنین با و منگشده و در صحنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود نزد  
 او الایک نفس واحد که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او و کذلک بفعل الله ما یشاء و  
 بحکم و یرید لایسل عما یفعل و کل عن کلشی یسلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدو خلق  
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع  
 شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله من عنده مع انکه تامل  
 فرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عدد کل نفوسی که  
 متدین شده بودند بدین قرآن و در صحن رجب از کل این نفوس یک نفس پین یدی اسد بوده که  
 عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاء ارضی با مر الله تعالی گشته فلتر اقبین انفسکم ان یا اولی البیان  
 ان لا تجھن عن الله ربکم و اتم باللیل والنهار تجھون ان تقدسون و در باب اول از عدد کلشی امری  
 که خداوند عود جعل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حصاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و شمر خلق  
 اخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله  
 ذات صرف الیج و من یوقن اننا نقطۃ القرآن فی اخریها و نقطۃ البیان فی اولیها و اتمناهی  
 مشیتہ الا ولیۃ الی انھما ہی قائمۃ بنفسھا و کلشی خلیق با مرأ و قائم بھا فاذا قد شہدت کینونیتہ علی  
 توحید ربہ اذ من لم یؤمن بھا نفی یدخل فی النار و امی نار ابعده من لم یؤمن بھا و من یؤمن بھا  
 یدخل فی الاثبات و امی جنۃ اعلی من یؤمن بھا تملک کلمۃ قد سجت و عظمت و کبرت و قدرت  
 و محبت ربہما بالعدو و الاصل و نظر کن در این کلمه لابل ایکنہ نظر میکنی در شمس سما و نظر کن بربوبین

اذا ارتفعت المرآت ما فيها من شال الشمس يرج اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجها ولا عودها  
الانى صدر آتيتها جانبا على كوكب فزان من قبل وعلو كوكب بيان من بعد نزد شمس حقيقت اين قسم باشد  
چگونه است شونى كه متفرع بر اين كلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبى و معرفت ائمه پي  
وابواب پي و مسائل فروعيه كه لا يند ولا يحصى هست هر نفسى يكى از آنها محجب شده از كينونيتى  
كه بده وجود او از او بوده و راجع ميشود با و در صورتى كه از شجره اشبات بوده و آيه توحيد او بدل بر  
شمس بوده و اگر العياذ بالله كه بدل بر او نبوده كه لائق ذكر نيت زيرك نفوسى كه خود را خوب  
بقرآن كرده چقدر حكم بغير ما انزل الله در ايدى ايشان هست و اين در ذكر كينونيت آنها بوده  
نه در ذكر ما يتفرع على الكينونيات اذ ما يتفرع الى مادون الحق يرجع الى كينونيه و كينونيه لالم يبدل  
على الله لا يذكر عند الله و آنچه ما يتفرع بكينونيات حقه است راجع ميشود با آنها و آنها اگر آيات  
مستقره باشد در مراياى افنده خود نه متودعه در بده و عود راجع ميشوند بمقا عد خود و لما كان  
الشمس لم تزل مشرقه تلك المرآيات انزال مستدله و نبوده است از براى فيض خداوند در سچ شان  
تعطيل و نقادى من قبل الله الله ربى و لا اشرك برى احد اوان ذات حروف اسج باب الله  
المن ادعوه بابا و يؤمن بمن نطميره الله فاذا قد فاز بذلك الباب الاول من الواحد الاول  
و طوبى للفائزين من حسن يوم عظيم ذلك يوم كل على الله بحسب ما يرضون

الباب الثانى من الواحد الاول

لمخص اين باب آنكه رجوع محمد و منظره نفس او بدنيا شد و ايشان اول عبادى بودند كه  
بين پي الله در يوم قيامت حاضر شدند و اقرار بوحدايت او نموده آيات باب او را  
كل رسانيدند و خداوند بوعده كه فرموده بود در قرآن و زيريد ان ممن على الذين استخفوا  
فى الارض و جعلهم ائمه و جعلهم الوارثين ايشانرا ائمه گردانيد و بهمان دليل كه نبوت محمد

از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدینا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات  
 اله است که ماعلی الارض از ایشان مثل آنها عاجز میباشند و شبه نیست که شرف عبد بتوحید خداوند  
 و معرفت او است و اقرار ببدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه  
 قبل از هر نفسی با آنچه جوهر کل علو و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند  
 عزیزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که من یدی الله  
 سجده نموده و آیتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوی  
 در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تسبیح و تحمید و شکر تا سه از  
 محبوب خود محبت نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را  
 زیرا که این است تمحالی مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای آنکسی که  
 خداوند با وحیت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند  
 قبل کلیشی مسترضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو ابهی فوق هر سموی و شبه  
 نیست که رجوع ایشان در ظهور آضرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بده ایشان در قبل و  
 آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور  
 محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد ظهور الله کل اسماء در ظل او متدل علی الله هستند  
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند  
 اسماء ایشان را در این کور بحر و فحی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون  
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که  
 کلاً عدد حی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها متدی هستند بهدای  
 ایشان زیرا که بده فرموده خداوند خلق بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان

وایشان انواری بوده اند که لم یزل ولایزال نزد عرش حق ساجد بوده و میستند در هر ظهوری  
 با سمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسمیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء  
 کینونیت که مثل علی الله بوده و در افتده ایشان ظاهراً بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند  
 چنان دیدی الله حاضر شوند لم یزل ولایزال بوده و میستند و از برای خداوند اسماء مالانهایه بالانهایه  
 بوده و میستند و لکن کل باین اسماء تجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افتده این اسماء  
 دیده نمیشود الا الله بل در فواید هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن مستند با او  
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و صده الله الخلق و لا الامر من قبل من بعد لاله الا هو الحی القیوم  
 و هر نفسی که مؤمن بمحمد بوده بدون آن حج نموده در ظل او دان کلا بجزی با کسبوا و الله علی کل شیء  
 شہید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد بدنیابا آنچه مؤمن با او بودند و دون آن او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از سید

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دنیا

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن احسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر ابن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی ابن جعفر رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی ابن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن ابن علی ۴ رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت حجت ۴ ظاهر شد با آیات و بیانات بطور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است

اگر چه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر آن

اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور است با اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد

و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که

مخصوص ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تزل و انزال بود

هست و اوست احق بذكر كل اسماء از نفس اسماء بنفها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت  
 اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر با اسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام  
 نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو آکنه خود ظاهر از هو الاوّل فی صین الذی هو الآخر و هو لوطین  
 فی صین الذی هو الظاهر و هو الذی یدکر باسم کل اسم فی صین الذی لم یدکر باسم لا اله الا هو القائم القیوم

الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه الحجة و الدلیل

مخص این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور با آنچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر نمایند حجت را  
 نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشخاص بفساحت کلام بود از این جهت خداوند  
 قرآن را با اعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند  
 اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را فرموده الالبایات که اعظم بنیات است و دلیل بر  
 عظمت آن آنکه کل بحروف هجائیة تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که



اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و گل عاجز ترند  
و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت  
و آن شجره ممتنع پنج حرفی نازل میفرماید الا و اخذ روح آن میکند در صحن نزول مثلاً اگر نازل فرماید  
انا قد بدنا ذلک المخلق امر امن لانا انا کنا علی کلشی قائمین فاذا ذکر الابد تعلق کل ما یدکر به  
اسم کلشی زیرا که غیر خداوند محیط بکلشی نیست که کلام آن مهین باشد بر کلشی و نزد قول او  
کل خلق بدوشوند و کذکات ان نزل الله وانا لنعیدن ذلک المخلق و عدا علینا انا کنا علی  
کلشی قادرین زیرا که همین نزول این کلمه اخذ ارواح خود کلشی در نظر این آیه میشود که در یوم  
قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلشی صدق نماید و غیر الله مقدر بر این نیست زیرا  
که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت نبضها کینونیت شی خلق میشود اگر در دون علیین است  
از صرف نفسی میشود و اگر از صرف علیین است از صرف اثبات میشود زیرا که قول الله  
حق است و در هر شی که نازل شود شینیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر  
اینکه او حق است و عیبهذا قد نزل من قبل ان النارجح و ابجته حق و بیان خلق روح کلمه  
حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید یقین مشاهده میکند که ارواح حقیقه بطور  
اولیه بآیات الله در کینونیات نفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در  
آیه سترهیم آیاتسانی الآفاق و فی انفسهم حتی متبین لهم انه الحق ذکر فرموده و ما انکه کسی ناظر  
بکینونیت کلشی نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی آن قول الله حق نمیکند بر اینکه  
بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل اذ خیر او  
خالق شی و رازق شی و مهیت شی و محیی شی نیست و هر کلمه که در ملک او باد نفسی نفسی شود  
یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که حسی که خداوند ذکر نمون میفرماید خلق او بان میشود و حسی که دون حرف علیین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این است مگر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بیانات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شهنیت که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و شئونات متمه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذر از روح توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که در کونمای آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیه مالا نهاییه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف گشته اگر چه ظهور شمس حقیقت بفضیلتها سد کل کمالات است از علو عرفان او و لیکن بجزیه که خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضیاء آثار خود بل کین لمن عدل غیر او من کفولینت به او من شبه لیشیه به او من قرین یقین به او من مثال یاشل به فبجان الله عن ذلک تسبیحا عظیما اذ لایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجت متمه بر کل شیئی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض حج شوند نمیتوانند آیه مثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند بقیین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر میشد از همین نزول قرآن تا همین نزول بیان که هزار دو دست و هفتاد سال گذشته باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطعوا

کلمه الله را نمایند ولی کل عاجز شده و توانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز بیقین مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزد بچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد بچکس شبهه در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض و شبه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت کسیکه حجیت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز ما علی الارض از کلیت زیرا که این محبتی است باقیه من عند الله الی یوم القيمة و هر گاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل با آنها متعلم میگشت متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علیّه در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بجز از آنکه آنها نموده شبه نیست که کل ذکات من عند الله هست علمائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لاین ذکر نیست کل اینها از جهت حجیت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت بغیر او بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وصده و صده بوده و هست که آثار ان مضیی تراست از ضیاء شمس در نهار و آثار آنها نیکه مندی شده اند بعلو هدایت او اگر با علی علو درجه علم و عرفان و اصل کردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است دلیل

و استغفر الله عن ذلك كيف يدرك بجز الازل بجز الحدوث وكيف يعرف ذكر الاول بذكر  
سبحان الله وتعالى عن كل ما يذكر به الاشارات في ملكوت الارض والسموات كل اينها نظر  
بمقامات حدوديه خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود يوم قیامت این است چنانکه  
بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن  
کتاب کی است کل مؤمنین با و کشفند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در  
میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوا الفئده کشفند لا والله کل من عند ربنا و ما تیز کرالا  
اولوا البصائر بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص  
و این است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله و هر کس با دین ایمان آورده هر  
از برای او نیست اگر بخوابد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات و الا  
باطل خواهد شد کفویت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عند الله مذکور و بعد نازل فرمود که  
خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بجهت های جد و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از  
امور فرعی را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر با تمهیدی  
ایمان آورده اید یا آنکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در  
قرآن بر مرزاسمای آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله ص میکنند بواسطه آنست  
که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من اورا پست خود  
خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه  
از نفس است آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده  
و حال آنکه محجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظورات بعد من محجب شده زیرا که  
یا هیچ شئی نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین مکیل انسانی که خلق شده است با من و

آن کل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بحجتی  
که نازل شده بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و  
این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است  
و نه اضری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت  
نمایند شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفسه و بطون  
من بدانه زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلامی از این متصور در بیان نمیشود چقدر  
موجب هستی امی خلق که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنند که در رضای من  
هستید و ابی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزائن او ن فطرت او است با دلالت  
من تلاوت نمایند بغیر حق او را در جلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست  
و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حرف حق کتاب من است نیست و پن پد  
او که پن یدی من است در لیل یک مصباح مضی نیست و حال آنکه بمقاصد می که بتعدد در جاست  
باو میرسد مصباح متعدد مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بآلاء او متلذذ و از او  
بعذر یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون  
شهادت من نزد من لایشی بوده هست و هیچ جنسی از برای خلق من اعلامی از حضور من یدی  
نفس من و ایمان با آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمنظر نفس من و ایمان  
نیادردن با آیات من نبوده و نیست اگر میگویند از قبل من چگونه حکم نمایند نمی بینید آیات  
مرا با آنچه قبل در کتاب من کشفید حال هم حیا نمیکند و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من  
و امروز کل باو مؤمن بمن هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما با ایمان باین آیات است  
و لیکن امروز که نفع میدهد نفس شما را اظهار ایمان بمالایفکم و لیضرمک محجب شده اید و هیچ ضرر

در سیده و تحوّل هر سید بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد  
 ترحم بر انفس خود نموده و در هوای که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جانیکه محقق است  
 رضای من کجاست که دین کل با وثاقت است از منسوبین بقران محجب شده اید قسم بذات  
 مقدس خود که هیچ صفتی از برای این خلق اعلیٰ از طور من آیات من نیست و هیچ ناری اشد  
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه میگویند عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق  
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع میشود قطع  
 اسلام و هرگاه فصیحی این قطع عاجز بستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز  
 هستیم چرا ایتیان نینمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بخوشتب و سرفقت اگر چه در نزد هر صحتی  
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را  
 که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علو رضای حق  
 سیر نمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محجب هستند و همین ذلّ علمای اسلام را بس که  
 نسبت اسلام اظهار علم اسلام را نینمایند و از کسب کلام او محقق اسلام بوده و هست محجب میشوند  
 و اگر با حجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود  
 نمیکردند خود را بنا را ندانسته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته  
 بلکه هر کس از ظهور آنکه محجت گشته میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان  
 تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه  
 در ظل او بودند راضی با حجاب از حق نمیشدند زیرا که اشخاص کل با تبع حق است و هرگاه شسته  
 کاری هم نزد آنها نموده امر با پنجاه منتهی گشته چنانچه شده نیست که آخر الامر خداوند حق بر کل ظاهر  
 خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواب کسی که خود را منسوب با اسلام میدانند چه از صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار  
دارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید بآنها بشاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب  
نموده حال امر از دوش پرون نیست یا آنکه شما ایتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر  
و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است *بجانتک اللهم انک انت سلطان  
السلطین لتؤمن السلطنة من تشاء وتترعنا عن تشاء وتترعن من تشاء وتلدن من تشاء  
وتشفرن من تشاء وتخذلن من تشاء ولتعینن من تشاء وتفقرن من تشاء وتظفرن من تشاء  
علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشی تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقدر اقدیرا حکم  
نمائید مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه  
نمکنید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله  
و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او مثل آنکه بر رسول خدام نازل  
فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار پست در میان خلق منتشر است بغیر صحف  
و مناجات او و صور علیّه و حکیمه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد  
یا با سرعت طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت ینماید میتوان میزان گرفت  
که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذراشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگویند  
که این آیات بفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول  
خدام بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمایند و حال آنکه خداوند نازل فرموده  
ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک قلبهم فی البلاء و کذب قلم قوم نوح و  
هممت کل امة برسولهم لیاخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضروا به الحق فاخذتم فکیف کان عقاب  
و کذبت حقت کلمه ربک علی الذین کفروا انفسهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب*

نازل فرموده اولم لیفتم انا انزلنا علیک الکتاب تبلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر می لغوم  
یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید  
کفایت میکند حیثیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته از دوشق بودن  
نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ درستی  
چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده  
ان الذین حققت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون و لو جائتهم کل آیه حتی یردوا الخذاب الالیم و اگر  
غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است بنمای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون یا  
خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب پنج آیات سؤال نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد  
تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت  
میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم  
نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز  
کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرانت یا قواعد عربیه شود  
مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و  
شبه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم با آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد  
اولوالالباب از عدم علم با آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره  
این علوم فهم کتاب الله است و بر شجره که کتاب الله نازل نمیداد علم باین علوم لازم نبوده و  
بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب  
کل علوم هستند و لیکن ایمان ایشان با بیان آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با او  
الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر نبضه این علوم شمر بود صاحبان آن در



عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و  
علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند ماچون  
خود و او قصد نمیکند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا  
حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او  
و اگر چه دون آنها بحسبون انهم مندون و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و  
آنچه غیر متعین امر الله میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تندیب قرآنی  
در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و نصحای عرب ذکری هم از مجتبین امروز  
خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده  
که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء منظری که تقایم او لقاء الله است و رضاء  
او رضاء الله است محجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل  
فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمدت و نهان ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر  
کل یجری لاجل مسی یذیر الامم فیصل الآیات لعنکم بقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرتبه  
که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا او بنفسه طالع میشود و غارب میگردد و غیر کل این  
است که تمبره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسد و الا خود شی باطل  
میگردد و بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افنده مردم نمود از برای امروز  
و امروز کل خود را بنسبت با و معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا  
حول و لا قوه الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند  
بقدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است مجتبین را که بنسبت با و میکنند آنچه میکنند  
و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بعدم نصرت هم راضی

نمی‌شوند و اگر راضی می‌شدند مقراین شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقطر و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل نیاید ما بین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

### الباب الثاني من الواحد الثاني

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیاید الا من نظیره الله او من علمه علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او ظالم شده زیرا که اگر جمیع ابجر سموات و ارض مداد شوند و کل اشیاء قلم و کل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیہ تفسیر کنند اذ ما جعل الله حرف منه اول و آخر او اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن نظیره الله و حروف حی او و کل حروف دون علیین را با ابواب بار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محصور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محصور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدل لام الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هشتاد و سه سوره در علو شان هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل حروف علیین راجع باین مظاهر هجده عشر میشود و کل حروف دون علیین راجع بمظاهر هجده عشر ابواب تا می شود و کل ابواب نار راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع میشوند بباب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و کل

حروف عظیم قرآن در ظل کلمه اثبات باقی مانده کذ لک یعنی آنکه من ثناء و سبحی من یرید آنکه  
 قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الایمانچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر  
 او در انوار افنده مؤمنین با دلایق و کل حروف دون عظیمین او در حقایق دون مؤمنین با او  
 جاری و لم نزل و لا نزل مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کل حروف نور  
 تا آن در آفاق و نفس مبین چنانچه امروز هر کس بخوابد تمیز دهد چونکه یوم ظهور است معتقد  
 ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز بحقیقه الواقع الاعلی حکم الظاهر من لم یعد حدود  
 الالهیه فهو من حروف العظیمین و من یعد فمن دونه الی ان یفرجن الله عن ذلک الخلق  
 بظهور نفسه یوم القیمه فاذا ما حکم نقطه البیان فی اخرها من احکام الواقیة الالهیه من یؤمن  
 بها فمن حروف العظیمین و من لم یؤمن بها فمن دونها والله یفضل منهما باحق انه هو خیر العالمین  
 و امر سبحانی میرسد که از حروف غیر عظیمین دیگر ذکر نماید الا در کتاب و همان شجره نفس خود را  
 از حروف عظیمین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب  
 که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را  
 بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما من بانه و آیات قرآن استیم و حال آنکه شجره  
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس و صده این قسم در ظهور  
 شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حجب با مرقع نفوسیکه ظهور بر ایشان نمیکرد و دون  
 رضاء الله شوی با آنچه ظلم جای میکند از ذکر آن بعدن رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الا  
 بر رضای او میدهند فلتعتبرن یا ادلی الالبصار ثم من امر الله تقون

الباب الثالث من الواحد الثاني  
 فی بیان دانی البیان بان فی حکم کل شیء

مخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیة الله و نفسی که این آیات  
بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاہر الی یوم القيمة است و ثانی حجت ظاہرہ است تا  
وقت ظهور و صین بطون حجت است بر کل شی من حیث لا یعلم احد و از برای او از صین غروب  
شہدائی ہست کہ اولاً ہستند بر حجت باقیہ کہ بیان باشد کہ ایشان بقول او کہ الان نازل میکند  
حجت میشوند تا یوم ظهور او و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محبت شوند از کیکہ ایشان را  
حجت کرده بشل آنکہ علمای امروز بقول یکی از ائمہ عظیم السلام کہ فرمودہ انظروا الی من روی  
حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند و اسما نیکہ لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدہند و اگر  
صادق میبودند در قول از کسی کہ بقول او اثبات ولایت و نبوت میشود محبت نمیانند بلکہ  
چون لاخلہ کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان بہت نسبتی کہ خود را منتسب نمودہ و حکم نمودہ  
قتوی ہم علی الله داده و حال آنکہ در قرآن خداوند نازل فرمودہ شیئ اشد عن ذکر بایة الله  
فاعرض عنها و شہہ نیست کہ آیة الله آیات مشرقہ از این شجرہ است زیرا کہ ذات ازل  
لم یزل و لایزال بر حالت واحدہ بودہ و آیات شان ابداع است کہ مشیت اولیہ باشد  
کہ در او دیدہ نمیشود الا الله و حدہ اگرچہ امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب ہمین  
آیات را با علی علو ذکر نمودہ و بیانہای ہزار متقال ذہبی تمام نمودہ و بان افتخار کردہ و خود  
را منسوب الی الله دانستہ چنانچہ ہمین قرآن کہ در سبت و تہ سال نازل شدہ کسی بہم زید کہ  
اصل او را بنویسد تا آنکہ حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیہ بر شانہ گو سفند و الواح مکنذہ دیگر  
ثبت فرمود چنانچہ در حدیث رداء مذکور است و امروز دیدہ میشود کہ بلااعدہ قرآن نوشته شدہ  
از بہاء الف الف گرفتہ تا بہتر از دنیا رخم میشود چنانچہ چالی آن باین بہاء در عضد اکثر خلق ہست  
و این است صد خلق عند الله و شہہ نیست کہ خداوند تفصیل کلشی را با علی علیہ تفصیل در حجت باقیہ

نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئی است که حکم آن با هو فیه و علیہ در بیان نباشد ایمان با او  
 نیادوده یقین قطع زیرا که کلیشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در  
 باب اثبات و آنچه مایحجه الله است راجع بان و آنچه مایحجه الله است راجع باین میشود  
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کل شیئی در  
 بیان و من شهید علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئی و کان الله کل شیئی محیطا و بیح  
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا  
 الا بهذا و لا بهذا الا بهذا و من لم یصدق عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان  
 کتاب الناطق من نظمیسه الله فان کل ریح الیه ان لم تجاوز احد من حدود البیان  
 قد کلت عبده قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا نظر فیقطع الایمان عن کل  
 ذایمان الا من یؤمن به فاذا یقطع الایمان کیف یقینی الشهادة للذین هم شهداء و ان  
 بذایمان فلتسقن الله یا ایها الشهداء ان لا تکلمن علی الله رجیم مثل ما قد حکموا الذین  
 هم شهداء من عند القرآن علی فان من حکم علی فانما حکم علی الله ربہ و مالئوا من تسبیح  
 عشر عشر فردل من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی  
 فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها

مخص این باب آنکه بیح صر فی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست  
 که سخلق با او است و از این جهت است که مؤمن به ذکر جنت و رضاء الله فرحناک میگرد  
 و به کرنا و دون رضاء الله متأثر میگرد و بشانی که گویا اول تلذذ و ثانی متعذب میگرد  
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع پرودن نیست یا کلمات علیین است یا

دو آنجا آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در حجت است و آنچه دون آنها بوده ارفاح  
 آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع میشود بلا آله و کل حروف علیین با آله هو  
 چنانچه بد کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بد کل حروف علیین از آن کلمه لم تزل  
 آن در اعلی علیین حجت مرتفع میشود و آن در تحت الثری مضحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی  
 نظر در بدء شجره قرآن کند بیقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضحل شده  
 که اول ذمائی و ثالث و رابع و خامس باشد پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی  
 علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او مشبث شود  
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذ لکث این حروف اسماء خمس که  
 مشبث شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف علیین راجع باین کلمه میشود کل حروف علیین  
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات  
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او حجت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت  
 بر او میکند این ذکر تکیه بر نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکیه بر است و آنچه کلمه نفی  
 مشبث شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بآن  
 در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه مشبث شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه  
 اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت  
 در نار آبی است الی یوم من نظیره آنه و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در حجت الهی است  
 الی یوم من نظیره آنه و علو عبد این است که نظر در اشعاب کلمتین نماید که چگونه بالا نهادن  
 او معدوم میشود و بالا نهادن او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات  
 خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند پیچ ناری اشد از نظر کلمه نفی نیست و بیچ جنتی اعظم از نظر اثبات  
 نه بان علی الاولید و در حرف دون لعین و علی الاخرید و در حرف لعین تا آنکه کل  
 راجع میشود در یوم من تطیب الله باو اگر مقبل شد از لعین میشود و الا از دون آن  
 فطوبی لمن یعصم بحبل الله ویتوکل علی ربه ان لایه یخلن النار ویدخلن فی النجته باذن ربه  
 فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد صبی که حرف لعین را تلاوت  
 نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی جنت مجنن و  
 مقدسین و مهلبین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون لعین نماید دوست میدارد  
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن  
 وقت بخداوند عز ذکرة تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن  
 وعده جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجره حجت خود فرمود و این است اعلی علو  
 درجات جنت که برضاء الله فائز گردند و باقرار توحید او تسلذ و آنها نیک خداوند وعده  
 نافرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که بیچ غذایی اعظم  
 از احتجاب عن الله و ایمان با دینیت و بیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست  
 هر گاه ذات نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بخت بدخول جنت گرفته اند اگر چه  
 اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشوئی که از  
 نزد کلمه نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و شعر نیستند چنانچه خداوند  
 نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم ناراً این ضم حرف دون لعین راجع بارواح  
 خود میشوند و حرف لعین راجع بارواح خود و بیچ نفی نیست مگر آنکه حرف لعین را که ذکر  
 میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بان ناظر باد میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله و در همین ذکر دون حرف عین اگر کسب آنها باشد ارواح شیاطین نازاظر  
باو میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند از شئون خود باو میرسانند اگر چه بخلو قلبی باشد  
و اگر پناه برد بخداوند و طلب نقت کند بر آنها بیعی از آنها بسوی او نیست و بقدر تسبیح  
عشر عشر فردلی ضرر دینی باو نتواند رسانید اگر چه گویا می بینم که حرف نفی در ظهور منظره  
پناه میزند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود  
الا من نظمیسره الله زیرا که بعد در همین نفس اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده  
نیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در  
ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بجز  
آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف نار همین کلمه را میگویند و حال  
آنکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن  
بالله و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و طنفت نیشود  
چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در ثمانی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت  
مظهر آیه الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه باو می برد نجات می یافت از کلمه  
بعد او و این است که کل الی یوم من نظمیسره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان  
ولی آن روز نماند پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه  
بیان پناه باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نار  
ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه باو کرده اند از نار  
محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما لا عدلها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه نجاتی از برای  
او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه



باوصیای او و پناه باوصیای او را پناه باب اوصیای او و نفع نمیدهد اول الابطار  
 و نه ظاهر الابطاطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه نجات است و پناه بانمه عین پناه بر رسول است  
 و پناه باب اوصیای عین پناه بانمه است و هر کس امرزد داخل در بیان شود پناه داده میشود از  
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نامر الادر و تسیکه داخل حروف قرآن شده و حروف  
 بیان الی یوم من نظیره الله علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آنز  
 هر کس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الاثر می نماند او را بقای در بیان  
 چنانچه ثمر نمیشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول  
 بیان و الی ما شاء الله میسر قی العلیون فی اعلی علویا و یعنی دو نهاد فی حد انعمها فیها  
 لمن یرزق فواد به حروف العلیین و ان ینکر دونه یتجیر بالله ربّه فانه لیصنعه و لا بد  
 ینکرنا الذاکرون و لا یضرم ذکرها مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر و الذین اوتوا الکتاب  
 من قبل کذلک فیصل الله الایات لعلم بایات الله تو قنون  
 الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله باحقیقه الاو  
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ صرف النفی عنده با  
 بخش این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظیره الله است  
 اولیه ثم فی الحقیقه الثانیه اول من یومن به الی ان منی الی آخر حد الوجود مثل آنکه از  
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترا بی که  
 باو است و مقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله همین قسم هر  
 چیزی که در اودن نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر

شده در دون علین مراد ارض نفس اداست و کم کم متزل میکند تا میرسد بارض ترابی که مقرر است  
 که تمامی اشیای نارا است در ارض نار اگر چه فوق او سر بر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در  
 قرآن نازل فرموده خداوند بجهت اولیه مراد رسول الله است و هر ذکر دون خیر مراد نفس  
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علین شده مراد ارض نفس اداست  
 تا منتی شود بارض ترابی که مقرر شده بود که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه  
 ذکر خیر در قرآن است مراد اداست بجهت اولیه چنانچه در بیان منظمیسه الله  
 تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس  
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن مکتوب است در بیان هم عند الله ثابت است  
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بجهت اولیه نقطه مثبت است و دون آن من لم یقبل الیها  
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تا آنکه از ارض نواد بارض  
 روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکلیتی  
 الاقرب فالاقرب الی ان یتقی الی ذلک الارض فوق اجل الذی ثلاثه شبر فی اربعة اذ  
 جوهر کل ارضی الترابیه حینئذ و ان یتغیر المقعد یتغیر الاموالی ان یتقر الی ما لا یتغیر و کذلک  
 فی ظل الیعلین الحرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا اعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض  
 النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله ولا سئلن الله عن کل ما یحبه انه فضال کریم و کم کم اسما خیر  
 قرآنی از رسول الله بدرجاتها تجلی شده بیک یک از اوصیای او و مثل ذلک در دون علین  
 تا آنکه رسید اعلی علو ارض حجت بقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت  
 و نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است  
 و امروز کل اسما خیریه بجهت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و

تفاوتیه در حرف بین است الی ان منتهی الی اخر الوجود فلتقتن انکه ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثاني

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من اتبه نور و من منحرف عن نور  
ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره الله باشد  
هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در حجت است و در ظل اثبات و در حرف عین  
عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی  
محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل  
فرموده که هر کس بنبر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمه  
من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی  
بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابمن والانس الا لیبعدن  
و شبه نیت که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علمهای آنها نیک با اهل  
پیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی  
نموده و ثمره در اعمال ایشان نیت چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عامل است همیقدر  
که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید  
بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوا  
او او را چنانچه ثمر بخشد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزان نیت او در نزد ظهور  
رسول الله و اگر بمیزان قرآن عامل مپوندند در باره شجره حقیقت این نوع حکم با نمیشد  
تک و السموات ان تیظرن و تنشق الارض و تخرب الجبال و اذ و قلوب آنها از این جبال  
سخت تر است که تا اثر نمیشوند، هیچ جنی نزد خداوند اعلامی از بودن در رضای او نیست

و محمد مراد را که امروز این فضل منحصر بابل بیان است و من بعد هر کس از حد و آن تجاوز نکند  
 باین فضل باقی است الی یوم من نطیصره آنکه و اگر نفوذ باشد منحرف شود ظلم نکرده الابر  
 نفس خود و آنکه غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت اداست آن غیر او  
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول آنکه ۳ اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا  
 که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من بهتدی فلفنه و من تحجب فیلهما و آنکه  
 غنی عن العالمین      الباب السابع من الواحد الثاني

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احد  
 از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موبوئاما امری را توهم نموده که عند آنکه حقیقت  
 ندارد و آنچه عند آنکه و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت  
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی صین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت  
 عیسی ۴ تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور آنکه در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت  
 که جز اداد هر کس مؤمن موسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جز اداد بقول خود زیرا که ما  
 شهد آنکه در آن زمان ما شهد آنکه فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول آنکه ۴ تا یوم  
 عروج آن قیامت عیسی ۴ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جز اداد هر کس  
 که مؤمن عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بان نبود و از صین ظهور شجره بیان  
 الی ما یغرب قیامت رسول آنکه ۴ هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن  
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که  
 سنه هزار و دویست و هشتاد و بیست و نهم اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که نشانی تا بتمام کمال نرسد قیامت او ن نمی شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور نشی شد و از اول ظهور تا صبح غروب انوار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت بیان در ظهور من نظمیده آنکه است زیرا که امروز بیان در مقام نفلذ است و در اول ظهور من نظمیده آنکه آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات انشجار که غرس کرده بچنید چنانچه ظهور تا نام آل محمد ص بیضیه همان ظهور رسول آنکه است ظاهر میشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنی که در افنده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره برعکس بخشیده در بوجود اسلام ظاهر شده و کل مثبت باو انهار اسلام میکنند و او را بغیر حق و جبل ما کو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فانه میگردند که لقاء باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و تقای او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار برض او و اذ تقای او و بقای او متبذد گشته و تسع عشر شرآنی از بیوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین میکند زیرا که ثمره این سنین در بیوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار و دویست و هشتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظمیده آنکه راجع میشود ثمره آن بقیامت افزای که ظهور او است ای اهل بیان خشم بر خود نموده و طول یل خود را در بیوم قیامت باطل نکرده چنانچه محققین قرآن کرده که هزار و دویست هشتاد سال افتخار باسلام کنند و در بیوم اخذ ثمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بهین حکم باطل می‌شوند الی قیمة الاخری چه با نفسی که از اول عمر ریاضت‌ناکشیده و مجاهده ناموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب میدید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده بطور الله که نظر از هر طور سی است آیات و بیناتی که دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای خود فتوی میدید بر کسی که شب در روز با توجه بخداوند میکنند و ایام نعبه میگویند و اگر باین هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی شود بلکه بر او یاسی حق میخورد عزت دارد آورد ای اهل بیان نخرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن بیان بستید در حین ظهور آیات او کشید انکه ربنا ولا نشکر با احدی ان هذا وعدنا الله من مظهر نفس من دعوموشینا و با آنچه بر او مستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت را محزون نخرده که ظاهر میشود مثل انکه من ظاهر شدم دعوم می فرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما ظهور نخرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات او که او است اجابت من نظیره انکه و تصدیق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود محجب گشت که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و بهمان اهل جنت در جنت متغم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جبل است و کل گمان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی می‌شوند آنچه بر نفس خود راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای نفس خود راضی می‌شوید لعل در قیامت اخری اگر ببقاء انکه فائز نمیکردید آیه الله و احم محمود

نموده باشید از نفع کل زمین بیان میگردد هرگاه شما از ضرر باد بگذرید اگر چه میدانم  
 نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع زمین بقرآن گذشتم و لیکن شما با از ضرر رریا  
 خود گذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در روز توجه کنید من بوی  
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی میشوید و حکیم الله منی و منکم با حق انه خویر احوالکین

الباب الثامن من الواحد الثانی  
 فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات بالانهایه بمالانهایه عند الله هست که غیر ادا  
 کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که  
 آن صین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاق که عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه  
 کل تکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه  
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه  
 یا بکلله لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا الذی  
 کل بر موثون و حقیقت موت آن است که در صین ظهور شجره توحید که این مراتب خمس  
 مراتب اداست کل میت شوند باینکه نفسی نمانند و اثبات اثبات و ذکر این سر و قی  
 را ابحر سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت  
 او نباشد آلامت من بطمیره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا  
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و انوقت  
 ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله  
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میست شد اقرار کرد باینکه  
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده شمری با و تجشید چه با اشخاصی که می کشند  
 موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد  
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه کتاب مثنی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود  
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم جاسمینند از آنچه کردند ذکر شود  
 و حال آنکه شب و روز می کشند که ان الموت حق و کتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین  
 اسلام نموده و علم خود را خرج میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای  
 او در قرآن مقدر فرموده بود می گرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از  
 روی ایمان بجدانیکشیدند اینست شمره علم با عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار  
 خود تخلف نمی در زیده باینکه اقرار کند که ادحق است و از شئون محقق حق محجب شود و این  
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقه  
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان  
 یزادون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضى علیه الا الله و ان ما هم به یؤمنون  
 لابد ان یعلون و هر گاه کسی در بجز موت سیر نماید عجائب ما لا نهائیه بما لا نهائیه ملاحظه می نماید  
 مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل ششونی که بمن لم یؤمن بحد ۳ راجع  
 میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم متحد و نفی محض و ناصحت است و کل ششونی که بمن یؤمن  
 بحد راجع میشود از عالم تجرد الی متی التحد و از شئون شجره اثبات و حجت بنوت بوده  
 و اول میت بنوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه  
 میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است شمره میت شدن مؤمنین که



چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکدام تکثر آنهاست کل مومنین  
امروز و غمزه میت نشدن دون مومنین با نیکو ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان  
شده خود ایشان راضی نمی شوند باین نسبت بلکه برتری میجویند از نسبت خود با ایشان زیرا  
امروز اگر بر خبیره اول دون حق بگویند آنچه در اون گفته میشد بنفسه برتری میجوید و طلب  
نعمت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سه هزار و دویست و هشتاد و هین قسم که شجر  
حقیقت ترقی نموده آن هم تزلزل نموده و اشد تر شده ولی چون مظاہر مختلف شده تیر  
منی دهد الاجتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کل شیئی را در آنکه خود و اگر بخوابد  
دوره نار را از دوره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است  
بر فقط بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر اذق است بل اذق از این  
و لایتذکر الا اولوالبصائر و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی مثنی مقام التجدد  
بجست لویجده احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت  
حیث قد ظهر عند هذا وان یجلب علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربہ ان یقبضنی و یخمنی  
فاذا اراد الله ان یحیی دعائه فاذا یملم احد من اولیاء ان یقبض عن روح البانیه و یؤتبه  
روح الالفیه فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمه لان بعد الله عظیم  
لا به الالف وان یکتب الباء لم یظفر ما یراد به وان یمثل ذلک فی کل کلمی و جزئی  
حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحیی ذکر دون البیض  
ان تحو عنه فاذا موت فیہ حیات ذلک اللوح وان بذانی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس  
الانسانیه ما یضر عن ایمانها وان یمکن عند من لم یومن بالله لوح فمن یقل انی میت  
لا بد ان میت عنه و لا یظن الیه لانه من شئون النار و فیها وان یری لوحا عند من یؤمن بالله

لا بد ان يخطه مثل ما يخطه نفسه اذ انه من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور  
ابطن فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميتا عند الله بان لا يشاء الا ما شاء الله  
وذلك موته عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظفر الا بمشيئتها هذا حق الموت لمن اراد ان  
يميت في الله وما خلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده كل تمينون ان يكون مشيئتم  
مشيئة من نظيره الله ولكن اذ اظهر لا يوفون بحجيم وقولهم مثل كل من قد دان بالقرآن قد  
جعلوا انفسهم على شان لورج محمد ص الى الحيوه الاولى ان لا يقولن في قوله لم يجم وقد رجح  
بأعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولى وان الذين يقولون  
ان محمد رسول الله كل قد اجتبوا ولم يصدقوه بل لا يرضوا له مثل ما يرضون لانفسهم من نسبة  
الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حق ما كتبوا لان هذا مما لم يرض المسلم للمسلم هذا شان  
المخلق عند الله وان بما يثبت نبوته من قبل حينئذ يثبت ولكن كل محتجون لا يحصى عدد  
من نسب نفسه الى دينه وما آمن به في رجح الامن شاء الله حتى ظهرا قد ظهر وما للذين لا يعرفوه  
تأراشه عن احتجاجهم عن جعل الاسلام لهم دنيا وجعل القرآن لهم كتابا وليس له عز في اخريه  
الا وقد فاز بلقاء ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا عن كل بيضخرون واكر  
نفسى گوید که ما نشناختيم ادرا در اول ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است  
که اداست ادل من اجاب فی الذر حين ما قال الله له است برکبک قال بلی  
سبحانک ان لا الاله الا انت انک انت رب العالمين واگر گویند ظهور الله را ندانستيم  
قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امر وکل کتاب الله هست در نزد کل بوده و منفقدر  
که شنیدند یا دیدند که آية الله از نفسی ظاهر شده شبهه درسی از برای ارباب افنده نمی ماند  
که ان نفس نفس الله ظاهر بوده و آیات قبل از اد بوده چنانچه آیات بعد از اد است

دین اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می گفتند که من اجاب اول محمد بوده و  
خلق بوده چنانچه کل امر در معرفتند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است ذر  
زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقرر ظهور است و خداوند لم یزل دلایزال قرب و بع  
بکل اشیا بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه باو اقرب از شیئی نیست یا بعد چه عرش در  
سموات باشد بزعم متوهمین یا مقرر شجره که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد مخن  
و خیال است بلکه در عرف سگان ملا حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل  
زیارت سید الشهداء میگویند با نچه در حدیث مطور است من زار الحسین عارفا بحجته که  
زار الله فوق عرشه و نزد اولوالافنده ظاهر است که همان مقرر عرش الله بوده و او اس  
عرش محمد رسول الله گو یا دیده نمی شود که کسی از عالم حدیثی کرده باشد آنچه شنیده م  
از کل عوالم در این عالم متذوق میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام او  
آمن بجهت شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده او کل عوالم در ظل همین عالم تحقق می  
و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافنده فیاطوبی لمن یرمی کل شیئی بحقیقت و خیال  
امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافنده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل ولا  
ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر  
مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و او ن شجره است که مرسل کل  
مثل کل کتب بوده است و او لم یزل دلایزال عرش ظهور و بطون او در میان  
بوده که در هر زمان با نچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه صین نزول قرآن بطور  
اظهار قدرت خود فرموده و صین نزول بیان نقطه بیان اظهار قدرت خود فرمود  
ظهور من نظیره الله با اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء

که مع کلتی بوده و پنج ششی با او بوده و او است که در ششی نیست و در فوق ششی نیست  
و با ششی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این  
عرش جسد که سر بر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل  
و لایزال بوده و هست و کسی در انشا الله دنی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند  
با مراد و مخلوق میشوند با مراد و او است متعالی از هر ذکر و شانی و مقدس از هر نعمت و شالی  
لا یدرک من ششی و آنه بویدرک کلتی حتی آنچه گفته میشود لایدرک من ششی بر آت ظهور او راجع  
میشود که من نظمیسه الله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذال اشاره تواند اشاره کند بوی  
او و من نظمیسه الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفراد او میگردد و او و فراد او  
هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مر بوب لم یزل الله کان الهنا و لا مالوه لم یزل  
الله کان قادر و لا مقدر و لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحد و لا  
معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحد و لا معدود در وقتی است که در ظهور  
من نظمیسه الله عدد واحد با و ایمان آورده باشد که افنده ایشان دلالت میکند بر وحدت  
۱. و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظریه بحدود مکن که لم یزل الله  
کان واحد اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اول آلان مقربی و از برای رسول خدا مشاهد  
مبکنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی آنه سلطان می بینی که در است او هست که خود  
را علی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود بذكر  
این سلطان و اگر بخواهی بگوئی آنه مقدر مشاهده میکنی او لو الاقدار در ظل طاعت او که بذكر  
اینکه ما از احوال او، ستم مشغرم بشید و حال آنکه اقدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن  
شود با این اقدار و اگر بخواهی بگوئی آنه عالم می بینی او لو العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر نخواهی بگویی آنکه  
می بینی اولو الحکم بسیار که در ظل حکم او مشغول هستند ب حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت که  
او از اقتران بظاهر همین حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده که  
که همدرد صبی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا  
زیرا که در هر ظهوری آنچه متمدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از نظر  
اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاتی نمی بینی الا بائنه و نمیتوانی عارف شوی بمبدأ  
اولو هیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست  
این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی علمت باخلاف الآثار و تفضلات الا  
ان مراد ک متی ان تعرف الی فی کل شیئی حتی لا اجملک فی شیئی زیرا که این است ثمره وجود  
کل شیئی که کل شیئی را قائم بشیبت اولیه بدانند و در هیچ شیئی ملاحظه نکنند الا ظهور الله را بقدر شیب  
آن شیئی که متخل ظهور شده و الا نسبت ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع با  
ایات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون  
هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور با این دوشینی مساوی است الا آنکه  
از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنونفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی  
در ظهور کینون فی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده که  
زیرا که این متمتع است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد  
شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شینیت با و متحقق است بشیبت  
او است و او بغيرها قائم است دلم بزل و نایزال کل اسماء در ظل او بوده و او در  
مستقر است و مقام شینیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا

از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات شئیت دیده میشود که ذات  
رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئیت او با متحقق است مثلاً اگر هزار مثقال ذر یک  
نفس در سیل عت اندر صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امریکه رسول الله ۳ فرموده از قبل الله  
و همین قسم اگر گوی کینونیت ذر یک چگونگی به رسید لا بد راجع میشود با مرید آن امر راجع میشود به شجره حقیقت  
اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئیت شود بر او الا الله  
متحقق الشئیه است بمشیت و ادوات قائم بنفس خود با الله عزوجل و ادوات کاف مندیره که  
لم یزل ولا یزال حول نفس خود طائف است و ادوات که دلالت بخود و میخند الا علی الله عزوجل  
الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای  
هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و منظر هست که در نزد مشیت او دیده شود  
و لم یزل ولا یزال مستقر باشد که دلالت بخند الابرا و فطوبی لمن لایری من شیئی الا ویری فی ظهوره  
و لایکن شیئی الا با الله و لایری من شیئی الا ایاه و لایعتقد فی الله ما یعتقد مخلقه لان الله سبحانه لم  
یکن فی شیئی و لا من شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لای ذکر شیئی و کل شیئی دونه خلق له لن یعرفه بجهنم  
احد دونه و لای یوصده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المیثه ما عرفت الا نفسها و کلما قد عرفت  
الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المیثه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن یعرف و لایدرک و  
لن یسج و لن یقدس و لایسئل لاحد الیه الا بالجزع عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلاله  
لم یزل کل شیئی له بکینونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و ادویه و آخریه و ظاهریه و باطنیه و  
کافزیه و ساذجیه و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیه و اهی نمونیک قد دیکتیه متعال عن  
کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و علاء لم یزل الله کان الیها واحد احد احد افراداً حیاً  
قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یخذ لنفسه حاجه و لا ولداً و ان مادونه خسلت له قد خلقه بامر و انه

لم يزل ولا يزال غنى عن نفسه بنفسه وكيف لا يكون غنيا عن دونه ومستغنيا عن ذاته يذانه وكيف لا يكون مستغنيا عن غيره سبحانه وتعالى بما يعني لعل قدسه وهو ذكره انه كان عليا عليا

### الباب التاسع من الواحد الثاني

#### في بيان حقيقة القبر

مخلص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکانه خود مقدر و کل منتی میگردد درین ظهور من نظیره الله بنفسی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان صحنی که منظر الوهیت بعثت رسول الله را از نفس او فرمود بعثت آنچه در ظل او محسوس میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده میشود امر و زبردین اسلام میشود و همچنین حکم بعثت بر رسول الله میشد بمیدین بدین ادب طریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتدی بپان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم قیامت در ذر اول اجابت امر الله میکند و اقرار بوجدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع میشود بشجره نفسی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح ذار روحی بروج دیگر متصل گردد بلکه کل در امکانه مقامات خود هستند مثلاً هر روحی در امکانه افنده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از امکانه خود تجاوز نمایند و همچنین آنچه از مؤمنین در ظل این صروف هستند و قبر که کل در ادسؤال کرده میشوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه بشؤونات مالا نهایت مفضل میگردد و همچنین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله با داحاطه فرموده از شجره نفسی سؤال میشود این است معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ۴ بر صراط پهن یدی الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حرف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است **شون**  
خیریه الی مالا نهایت در ملک متکثر و کذکث در شون انکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی  
دارد آورد بواسطه حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد آورده و کل شون متکثره منفیه  
راجع باد میشود و کل شون مثبت خیریه راجع باؤل من آمن میشود و اراجح الی الله میشود چنانچه اگر  
خداوند او را مبعوث نفرماید بنفیه مبعوث نمیگردد از نفس خود و شجره نفسی هم در حد خود راجح الی الله  
میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و نه دیگری  
این است قبر کلیه بشون کل انفس متکثر است امر در از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بآیه  
و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند  
و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظالم بر نقت بر او نازل میشوند در نفس جزئی  
زیرا که این ثانی است از شون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از شون  
نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دون ذکث این است که ثمر  
میدهد از برای هر نفسی از اقرار با اینکه قبر حق است زیرا که اگر از شون نفس علیین است  
راجح باد و بعد در نشاء اخری از او منفضل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس  
مؤمن بکتاب الف بود راجح شد با ایمان بکتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین  
اسلام مری شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او یوم نزول بیان راجح شد با و از او منتشر شد در  
خلق اخر الی ماشاء الله در این جنت نشو و نما مینماید تا یوم من نظمیسره الله آنوقت  
راجح بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق اخر الی ماشاء الله حیث لا حد لفضل الله  
وجوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حرف الفیه مؤمن نبوده راجح شده باؤل من لم یؤمن بر بل  
الله ۳ و از او منفضل گشته در دون علیین فرقان در تحت الثری بوده تا آنکه راجح شده باؤل



حرف نفی از بیان و بعد از آن متصل شده و میرمکنند در قنای خود تا آنکه راجع میشود باوکل  
من لم یؤمن بمن نظیره آنکه و بعد متصل میگردد و در کل این عوامل لبس او نماند اگر چه صریح باشد  
و مقراذنا میشود اگر چه اعلی اکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و برعکس لباس دون آن  
از آنچه در حجت خلق شده میشود و مقعد او اعلی عرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود  
اگر چه پوشیده الاقطن و منته الا بر تر آب و تناول کرده الا برگ کاهو و بیج نفس مؤمنی نیست که  
روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه دست دارد در او خداوند  
خلق فرموده و نزد او میا است و همچنین بیج نفسی نیست که مؤمن بپان نباشد الا آنکه قلم طاقت  
نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هر گاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهد  
کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شون مکتبه از این شجره هم هر نفسی بپای علیها  
با آنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه  
در حق شجره نفی نازل فرموده که شون مکتبه از او مثل او معذب خواهند بود چنانچه شون  
از علین مثل او متمم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر جز  
واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است نمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فهمید  
فصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح بیج شیئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق بخدا  
میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که بدل علی الله بو  
لم یزل بدل است و از برای او اکنه و حد و نیست و بیج نفسی نیست که در وقت موت او شوا  
الا آنکه خداوند عالم عز سلطانه امر مفیر مایه ملائکه همچین و مقصدین و کبرین را که او امر رفیع  
ساخته تا آنکه بمحل اعلامی از حجت و افاق امخ از رضوان جاد دهند و بعد ذکر شیئی نخواهد دید خزن  
از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این

نخواهد بود بمثل نفوسی که از ازل ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که رایحه از حنبت  
برایشان نمیوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من نظمیده الله بقدر اینکه بگوید بی یا آنکه  
اشاره کند بر اینکه اوحی است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که  
بدون ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شئی از چیز حسن و قلم  
خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او میاشده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن  
بمن نظمیده الله و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و آنچه در بیان است و از برای  
فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و مثنائی نیست لم یزل اهل حنبت در حنبت هستند الا من شایسته  
بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیر که مشیت  
نقط بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور  
من نظمیده الله نزد او لوالعلم ثابت میگردد مثلاً حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص  
در حنبت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نازل میشود بر آنها  
و اگر در این بین نفسی از ایشان متمدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات  
یافته داخل در حنبت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در حنبت بوده الا  
من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از  
حنبت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بگذرد  
برزخ ذکر میشود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی حننه و ینج من یشاء عن حننه کسی را علم  
نیست باو الا آنکه کسی که از حد و بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او  
مستقی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر سر یوم در شانی است چه با همان منظر  
مشیت کلیه در برزخ بشهء از قبل خود بایی از معرفت را مفرغ نماید که نتواند متحمل شد

چنانچه از اول ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از زمین عروج عیسی،  
 این امر قطبن بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله الی ادل نزول بیان شکیست متبطنه درین  
 خلق بود و کسی نیشناخت او را زیرا که اولم نزل و لایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده دست  
 و حروف جی در اکنه خود و سایر حروف از عیسی و دونهادر اکنه خود کل ستمدارا هستند و او  
 میثناسد کل را و لکن کسی او را نیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد مدیدهد او را

من حیث لا یعرفه اذانه هو القادر البجان والمقدر العلام

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن نطقی سره الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما  
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله  
 جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تقسیم ایشان نموده میدهند و الاحججه الله بر  
 ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاد کرده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع  
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو  
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الاکلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن  
 روز در حق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة  
 ثابت میماند نظا هر نفسی در نار و نظا هر نور در اثبات و ادل در دون حروف عیسی منسوب  
 و ثانی در رحمت خداوند که در حروف عیسی نازل فرموده و این است فضلی که از بر کمال  
 او شلیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حبیبی راجع باو میگردد اگر  
 مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است معتدی است از تقاعد

چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکمات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطره  
 مطع رضوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض نماند میگردد با مر خداوند عزوجل  
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله دعوض بر او رجوع ادلاء بر من نظمیسره الله است بسوی او و  
 مسبلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بداء و نه در عود سبحان الله عن کل  
 ما یدکر به اسم شی من قبل و من بعد له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو

المتکبر المتعال  
 الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی  
 فی بیان ان البعث حق

مختص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده چنانچه در کتاب خود مازل فرموده از ارواح  
 علیین که متعلق بحروف آنهاست و درون آنها که متعلق بحروف آنهاست و هر شی که  
 اطلاق بشیئت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شی بزکر من نظمیسره الله  
 است در آن روز زیرا که خلق ان شی هم در اول بزکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً  
 این فغان و نعلبکی بلور که الان بنیدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکینویت  
 و ذاتیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجره حقیقت تعلق فرماید که این فغان و نعلبکی بعینه  
 اداست در هر فغان و نعلبکی که حکم شود او ان میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده  
 مثل در حد جا زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلاً در این کور حرف حی وارد اده  
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حرف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که  
 غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکینویت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینویت شی  
 متکون میشود اگر در علیین است بزکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بایات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت قرآن است  
کل بامر الله مبعوث و قائم میشود و کل با علی الارض من یدی الله هست و بعثت کل بر وجه هر کل  
میشود چنانچه خلق کل بنفس واحد میشود بعثت کل هم بنفس واحد میشود در صحنی که نفس  
واحد بعث میشود بعث کلشی فرداً فرداً در ائمه خود میشود اگر چه بزرگتر الله باشد که خداوند نازل  
فرماید بعثت شیئی را و کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کل شهادت و بمنه مثل آنکه این بعینه  
بساطی است که مشیت اولیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور  
بنفسه در حق او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدام و  
این است ترا آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست  
در ائمه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان  
شیئی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ۳ بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و  
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر نقطه حقیقت نشود ادراک بعثت  
کلشی را بنفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است  
از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور من نظیم سره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعثت  
او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون علیین و داخل شجره نفی  
میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود همیشه که میفرماید مبعوث کردم کلشی را  
کل مبعوث میگردند در ائمه خود در ظل نقطه واحد اگر در علیین است شجره اثبات و اگر  
در دون آنست شجره نفی و لایعرب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما  
بینهما بعثت کل شیئی بامر الله که آن علی کل شیئی قدیرا و بعثت بیج نفسی از نفس میت نمیشود که از  
قبر ترابی بسیرون آید بلکه بعثت کل از نفس احیاء آن زمان میگردد اگر از علیین است

از نمینن و اگر از دون علین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شیئی  
در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یبدء ذلک المخلق ثم یعیده و قدر خلق

کل شیئی ثم یبعثه و الله علی کل شیئی قدیر  
الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقیم بوده بر  
صراط حق بوده و الا بردون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی  
که ایمان با او آورده از سموات و ارض اوسع بل از اسماء مقبولات و ارض قابلیات اعلی تر  
و مریین بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع کفشد بلی در دنیا  
نهاد هو الحق من عند الله لاریب فیہ تتریل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته  
اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از  
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه  
اسم الیشی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دو سیت زد و هزار سال بلکه این از  
جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین دشوار  
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود و بحد شود و کل مظاهر  
ظهور راجع میشود امروز بنقطه بیان اینست که در عالم لاهد متامل تامل نموده و مسیر از عالم  
لاهد اقرب از المبح بصیر گذشته و میر نموده و اگر درجه بدرجه بر کس زیاده تامل نموده بر صراط  
دوقف او بر صراط زیاده چه بسیار اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف  
ناب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند  
و از برای دوزخ مؤمنین ادق از شعر واحد از صیفاست صراط زیرا که نمی تواند از حجت  
آیات قبل بدون روند و نه اتیان مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است  
که از برای ایشان احد از صیفا و ادق از شعر میگردد و از برای مؤمنین اوج از حجت میگردد  
زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه  
از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بیان میفرماید کل من  
عند الله لاریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شود  
و از برای ما قدر وصل کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند آیات از اقرار بحقیقت  
باب او و کلمات او چه با نفس که از صراط گذشته و داخل حجت میشوند و چه با از نظر  
که در حین گذشتن بنا ریافتند و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و مومنین  
ناجی هستند و منحرفین یا دافین هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجره النبی لا دونه و چه با  
نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و چینی که آیات خدا را میشود تصدیق نمیکند  
و اگر تامل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر چه کند داخل نار میشود و امروز  
محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاء الله و کل بوقوف  
یا دوزخ ایمان در ظل نار حشر شده و خود خیر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود  
و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر جسم خود در علو  
تقوای خود متکی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی  
یوم القيمة در مقاصد خود مغذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامیدارد کل  
می فهمند ولی هر کس بچیزی محجب میگردد که نزد خداوند بلا شکیست بوده و هست

چنانچه امروز صراط الهی ایات است و کل می تواند محبت آنرا بفهمند و محبت می نمایند خود را بچیزیکه  
 نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لناخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القيمة  
 بفضلک علی ان تم نعم علی الصراط اقرب من کل شیء انک کنت علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث والعشرون الواحد الثانی

فی حقیقه المیزان وانه حق

لمخص این باب آنکه از نقطه شیت اولیه الی مالانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت  
 است و او امر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است  
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل  
 میزان جنت دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود  
 الا بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی مثنی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره  
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از صینی که جنت  
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بار رفته و الی مالانهایه در کف قتل  
 او بخت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل  
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار در جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر  
 مقل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است  
 بشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعد از فضلی که از این شجره ظاهر میگردد  
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ع نشده بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین قسم  
 در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که قبیح من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال  
 آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون خیر است راجع



شجره نغمی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لانهایه اطلاعات در  
 نقل آن در علم الله که نشسته مثلا اگر امر در نفسی بحکم رسول الله ص من قبل علی نماید شانی  
 ارزشیون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از  
 ظهور بیان کلیشی در نقل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس متبل شد در کف فضل و اثبات ثابت  
 میگردد و هر کس قدر سر جوی خرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من نطمیره الله که  
 اداست میزان و امر اداست میزان و احوال اداست میزان و کلمات اداست میزان  
 و دلالات اداست میزان مایب الی میزان میزان اذ اتحققت النسبه فی الکتاب و الاعلی  
 قدر مایب النسبه یقطع الحکم الی صین یرفع کل النسبه و یقی النغمی فی النار و اکل التیبه<sup>۱</sup>  
 باسمه الواحد النوار عن ذکر کل نار و الامرا لا  
 من عند الله الواسع الفطار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثماني  
 فی بیان الحساب

مختص این باب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله معتد بر حساب کل نیست و خداوند  
 عالم حساب میفرماید کلیشی را با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بطور او و در  
 بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر میگردد الا در صین ظهور و حساب میفرماید کل را  
 در یوم قیامت بیک کلمه و آمده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه  
 و آن این است اننی ان الله لا اله الا انار رب کلیشی هر کس تامل نمود در نار نفسی بعد از حساب  
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی اینها  
 نفوس مسته که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدام حساب کرده شده و فانی گشتند فمای ایمانی زجسدی و الاکل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کلمات نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمه میشود بهمان لسان آیات قرآنی که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده شده و در نار نفسی لاشنی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا بایاتیکه الی یوم القیمه باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده میگردند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خداست جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله است که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که اگر در آنجا میکشند که ما علی الارض از اتیان باو عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم مشاهده این امر را نموده و بنمایند بجهت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر کاتبان نفسی کواتیان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف بنویسد و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من قبل است زیرا که بعینها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او نطق نتواند نمود و او کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت

واحد بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در شیت دیده نمیشود  
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقدر بر مثل او  
 نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است  
 در خدا و اسهل تر و اقرب است چنان تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه  
 زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است  
 که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت  
 واحد بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت شیت اولیه است  
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین هنده و بهر  
 حجتی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در بیان هم محتج میشوند اینست که مردم از حساب خدا  
 باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایشی گرفته شود برایشان چقدر نفس خائف است نه  
 این محاسبات دنیوی که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جانی که معتاد در  
 دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و راجع بقضای ابدی میگردد متذکر نمیشود و  
 حال آنکه او لو الا فذه کل ما علی الارض را میسدهند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره  
 ایشان کلمه بلی بفرایید لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد و خدا را که امروز  
 نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس متحبه از محاسبات دنیوی  
 رسیده که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حق کسی باشد و آنچه  
 اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای  
 او خلق شده اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب  
 قلم لایشی بر دوز ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

شورایمانی بود ما علی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از  
 درنارالی یوم القيمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القيمة در جنت تنعم میگردند و تسبیح از ظهور  
 من نظیره الله سینه حساب است اگر چه خواهد تسبیح قرار میدهد والا اسبوع سج والا ایام سج  
 یفعل یا شاء و حکیم ما یرید لایسل عما یفعل و کل بما اکتبت ایدیم یستلون

الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و آیه حقی ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آنچه نیست که از قبل نقطه حقیقت  
 ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم نزل و لا نزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب تقدیر  
 کتابی است که عدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک  
 حرف گرفته الا ما لایماتیه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت تشریح کرد ذکر کتاب میشود و آنچه  
 کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیرا که منوب الی الله بوده است  
 زیرا که کتاب ادحق است ای ارواح معطه بکلمه حق در کلماتی که نازل میفرماید از بهر شان  
 که باشد سواد آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که بسن لم تغیر و تقا  
 آیات که غمخیز و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون  
 فارسیه یعنی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات  
 فارسی بعین نوآد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده نماید و بعین میکند که غیر الله قادر  
 بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه با اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است  
 ولی از حق حق محجب مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب اد کتاب الله است بل اعراض  
 کتاب اد از کلماتی بل یک حرف از کتاب اد اعراض از کلماتی از اسلبار مردم خوا  
 در ایشان میشود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نارنجات یابند و داخل

جنت شوند چه بسا از ملاحظه عطف و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود  
ملفت نمیشود بلکه قلم جیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب در روز نخوانده اللهم اعطنی کتاب  
بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر تواند  
از آنچه قلم جیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول  
رسول او و از عطف و فضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله  
و غیر او قادر بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است و منج ایات  
او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میگویند بر اینکه کتاب  
حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین با او کتاب او از قبل ظهور او  
کتاب او از بعد متحن میشوند بحیثیتی که نیماند الا مومن خالص و او اعزاز کبریت احمر است  
چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد ص  
بعینه همان ظهور بوده بخواشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بخواشرف  
احمدی از نصاری از دین خود برگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و کتاب او  
تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله ص و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم ص  
بیان همان ظهور رسول الله ص است بخواشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان  
فرقان است که بخواشرف نازل شده در آخرت احمدی از مؤمنین بقران خارج از  
دین خود نشده و اقرب از لمح بصرا ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم  
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما بحق با یقین است از برای ایشان  
پنده زیرا که اگر تفکر نمایند در محبتی که با دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه  
همان محبت را بخواشرف و همیقدر که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کمیونیات ایشان از شجره نفعی بوده در ارجح باو میشود و ایما نغسای ایشان و اعمالی که کرد  
در دین اسلام مستودع بوده مستتر و بقدر فردی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال هر فرد  
کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده  
بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده  
و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حقی واقع عند الله ظاهر است و  
راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که ازان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک  
مجتهدین و مفتیین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد چون  
راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده  
من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد  
خاص شود اگر چه آنوقت هم بعد از آنکه در ساعات و اقرانات و دلالات اگر مختلف شود  
مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نقطه حقیقت  
الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شرعی اختلافاتی  
مالانایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در ادو اختلافی  
نیست بانساط بصر تر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کمیونیات است  
لم یزل در تجد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث  
ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه در ظهور  
ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه ممد است کلیشی را در صین بطون خود ولی با آنچه در صین ظهور  
مد فرموده زیرا که فی آن از برای نفسی یقین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله انه  
علام قدیر

## الباب السادس والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الحجة حق

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاہر که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بخت را  
 فهمیده و نه نام را و آنچه متعلق بذكر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم دنیوی الیه کل عوالم  
 است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول تجلی تجلی او است چنانچه در دعا عذر این  
 مطلب ذکر شده یا من استو بر حمانیة علی العرش فصار العرش غیبانی ذاتہ کما صارت العوالم  
 غیبانی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر حمانیت بحقیقت اولیه منحصر است بامیر المؤمنین  
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بوسی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز  
 نزد هر ظهور حقیقی باذل من امن باو فتح ابواب بحق و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق  
 غنی میشود باین ظهور و دون آن تحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بچهره نظر کند می بیند  
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او مشیت موجود میگردد و او بنفها و او است  
 محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینوغنی زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد  
 اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلاً در آفاق  
 که ظاهر شد ظهور محمد ص باینکه اول خلق است در انفس کل مؤمنین با و مومن میشوند  
 که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته بشه از برای پیچ غنی  
 نباشد که در علم الله پیچ جنی از ظهور الله در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از  
 هر ظهوری بظهوری جنت او ن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات مشی شده  
 بنقطه قرآن از زمین بعثت پیچ جنی در علم خدا از آن نفس متمتع اعظم تر نبوده در آن ظهور  
 زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی ما پین خود و او اعظم از رسول

خدا نمیداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الا بطور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم تر  
از امیر المؤمنین ۴ بوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا با دو همین قسم درجه  
درجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحد ف و احد منشی میشود مثلاً در ظهور جنت خاص پنج  
جنتی بعد از جنات سابقه بر آن درصین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده دو  
ارض طاف و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین ۴ و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را  
تا بحر نسیم منشی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از صین ظهور این امر متع تا سعه دقیقه آن و آنچه  
احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول  
او آن صین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من نظیره آنکه جنتی از او  
اعظم تر نیست و صین ظهور او مبدل میشود جنت اولای نقطه بیان جنت اخرا می او و بعد از  
آن جنت جنات حرف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منشی میشود  
آخر ظهور جنت سین نه این است که در صین هر ظهوری جنت قبل در مقرر خود نباشد مثلاً در  
صین ظهور جنت سین جنت با بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند  
از برای هر صفتی که ظهورشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن  
حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهورشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشود  
با بواب و ابواب بابل پیت و اهل پیت بر رسول خدا در سوخته انجداوند عزوجل اینست که اسم رابع است  
من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که  
ادل داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردیده و اقرار  
بوحده انیت او نمود چنانچه هیچ جوهر حقلی در امکان تصور نیست که اعزذ الذاز توحید خدا  
بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم بمنشی مایول خود فائز گردد



و در سپل حق شمای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که با وعظا فرموده شد  
عبدی را خداوند بدرجه باپت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت  
ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم  
شئون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جادیه شمای لذت او در وقتی است  
تظرف خدای خود میکند و میگوید حمد مرا و را که مرا باین عطیه مشرف فرموده و این است که  
لذات راجع میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینویات راجع بآن محل اقد  
میکردد الفاظ هم بمای علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافنده ثمره آخر در آن  
ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد  
مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت آن  
با آنچه ممکن است در امکان از بر فضی رسیده چنانچه ثمره کل را پان نموده که راجع  
حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه مشعب گردد از او مشعب میگردد  
تظورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد منشی شود حتی لباس حسیر با و  
و آنچه مایله ذر جنت با و مایله ذم شود و او بنفسه ملذذ میشود الایحلی خود که محل نقطه باشد  
کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیت از برای  
نه اولی و نه آخری و نه شمانی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در جنت فرقان شد آنچه  
نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موروثی دانه یا قوتی  
برد نیت الابطعیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود  
غیر آن نفس که الآن ارث میرد برد کی میوانست که بگوید لم اوبم این است که کل وجه  
نقطه وجود خود الی نهایت صعود خود آنچه دارند از عطیه اداست که عطیه الله هست

شیت ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این حجت کسی لباس حریر پوشد گویند که عیسی  
 عطا می او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمیتوانست اینست لکن اگر کسی چشم فرود خود را  
 باز نماید نمی بیند که وجود او الا یعنی از وجود او آنچه که در حجت فرقان داخل شدند کل در ظل پاپ  
 اولیه که رسول الله باشد مستظند و ابواب دیگر حجت در قبضه این باب است بلکه او اینها را  
 فتح فرموده بحد خود مشنا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بنهای مروج و ظاهر شود از برای  
 جد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا لذن ان که فرموده این است  
 یکی از ابواب حجت و هدایت من چنانچه آنچه بظاهر در حجت تربیت امام ثامن ظاهر شده  
 نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که اوست وصی ثامن من اگر چه الان نزد تربیت اولین  
 نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او  
 در ظل هر بابی از ابواب حجت ابواب مالا نهایت بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت  
 یکی از ابواب حجت آمده بفضله جنتی است از برای او در رتبه خود و الا مالا نهایت این ستر  
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این حجت است و از حجت  
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه همین ظهور رسول الله کل لذت از حجت انجلیه قطع شد زیرا  
 که کل حجت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه  
 منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگر چه در عر خود بنهای لذت ممکنه منع گردد که  
 از راجع بنا رقا میگردد و اگر در کنونیات حرف انجلیه آیتی از حق باشد که معنی لیه  
 لذت است اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و ادبمان بقا  
 است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حرف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول الله  
 همان ظهور عیسی بوده بخوانشرف احدی از حرف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

در آن جنت تملذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر مردزنگان لذتی میکنند حقیقت  
 نماند و زیرا که اگر باطن خود و خدا علی میکند لکن دنگان تملذ میبرد و عند الله از برای دون  
 آن کرده و همان گمانیکه مردف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در  
 جنت دیگر این است که کل لذت قطع است الا لمن عرف الله و دامن به و عرف حقیقت  
 و امان به و عرف کتابه و امان به و عرف منزل فی کتابه و امان به و همین قسم اهل این جنت در  
 این جنت تملذ هستند الی اول ظهور من نظمیده الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین  
 ظهور ایشان هیچ صفتی انظم ترا از ایمان با و و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان  
 منتقطع میگردد طوبی لمن ینزل فی ظلّه و یتملذ بذکره فانه یقی بقاء الی کرة الاخری و اذ الی ان  
 به و یتملذ بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری و لا غایت له و لا قستی دان بقی فی ظهور منقطع  
 از بیان و الله عن عین ظهوره و صیت میگویم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من نظمیده الله  
 کل موقت بآن جنت اعظم و لغای ابر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید  
 ظهوری ظاهر شده بایات قبل از بعد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد  
 اسم الله السناش مفتی شده و شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نخورده اید جسم بر نفس  
 خود نخورده و کل بکلیه در ظل او نغنا ظاهر که کل داخل شده اید متظل گردید و اگر بشوید  
 ظاهر شده صاحب نفس بایات و اولو العلم از زمان تصدیق او نموده نه معرفتین از اولو العلم  
 بلکه یقین نظر منزل این زمان که آنها محجب مانده و یقین نظر و صاحبان منظر اگر چه بر لباس  
 فقر و سگت بوده است به دخول جنت کرده و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم  
 قبل بانی مانده نامل نخورده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول داخل و او است  
 ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال بر آید که فضل خدا الی مستغاث از شما

مقطوع گشته و اگر شنیدید الی مستعات که ظاهر گشته من هر محبوبی و محبوبی و یکی و دیگری فاذا لا تقربن  
قدر ما تنفس نفس و لا تظن کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم و بعم فان هذا من اعظم اریح  
آیا کم لا خلعنکم عن نار بعد کم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی  
بعد نفسی صبر بعد از دوسر و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است  
الا انک ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با سهال و تضرع هستید نه این است که مثل بیرون  
مانده که عیسی باید و نه مثل نصاری که محمد باید و باؤنه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ظاهر شود  
و بمانید و ان یرضی نوادی بان سببی من البیان من احد لا توکن جائت نقطه البیان فی امرها  
و اتم علی ما اتم علیه لبا تون قسم بمن نظیره الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و  
نیت که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نفقت بیان از برای اوست بصیغ  
ذیرا که امر در نفقت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه  
نفقت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن شده بودند بوده و نفقت قرآنیه هم در حق ایشان  
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابد داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف صحیح  
داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن گشته  
و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نیکرد و همین قسم در  
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعضی بود لابد ایمان محمد ص میآورد و همینقدر که نیارد دلیل  
است که ایمان با انجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امر در کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر  
نماید مشاهده مینماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمود  
چنانچه در حقین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ع ظهور حقیقت مسؤل عنهما است  
که در حدیث کبیر مذکور است ولی همی الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لایعلم الا انکد بنا ملک مالا من رات ولا اذن سمعت  
خطر علی قلب بشر قد خلق انکد فیها من کل ما کل عنه من فضله سالون و اگر ابر سومات  
گردد و کل اشیا قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شی از اشیا جنت بعد از موت  
درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات بعد ذکر شد اگر در این حیات  
در جنت ظهور انکد گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نام  
حین ما قبض اعوذ بانکد عن ذلک ما رأیت فی ملک الجنة الا انکد و لانیها الا ایاه و ا  
الا ایاه و لامن بعد الا ایاه و لامن فوقها الا ایاه و لامن دونها الا ایاه و لاخلق و  
قبل من بعد لا اله الا هو الحی المبین القیوم و چه با نفسی در ظهوری از اعلی علو اول  
و حین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا و اعتصام در زید و بکل نقطه  
اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود  
اگر فتون دوزنار میردند و الا خود در جنت فائز میگرددند این است که اگر نفسی را با  
بهر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود  
تا انکه ان نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بر او میرسد و الا تملک ما  
در حین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب در رفت بوده نه  
سقوط بدانکه انکد من قبل من بعد بدخل من یشاء فی رحمة انه دلی کریم و هیچ  
بهر برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور انکد ادراک نماید او را و آیات او را بشنود  
آورد و بقاء او که لقاء انکد است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان او  
سیر نماید و با لاء جنت فردانیت تلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جز  
و با آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل دوزنار میکند تلذذ و از برای آنچه خلز

اود شده محجب و کاش محجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت  
 بوده بالنسبه باو در حق او ظاهر نگزیده کل باو نمون و او را در جبل نموده و کل باو مغز ز او را  
 تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه از برای مومنین  
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و ما من آله الا الله ذلک الله  
 الجنته در بهاد ما لکها و ملکیها و سلطانها ما فیها یسقی بامره و انه لفضی عما فیها و علیها و لکن ما فیها  
 یلذذون بلعانه صین ظهوره ثم بلعانه صین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیجوزن بجمه فی  
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لیوحدون الله بحسب مذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن  
 لکن یدخل فیها من نفس الاله انما لبقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب  
 و اننی انا الله لا اله الا انا المبین القیوم و اننی انا الله لا اله الا انا الرب ملک و اننی انا الله لا  
 اله الا انا الحق مع و اننی انا الله لا اله الا انا رب کلشی رب الکرسی المنیع و کلشی راجع میشود  
 بیکل اشکاء سواء کان من ذکر او انشی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است  
 در جنت اگر چه شئی باشد که لیس کشد شئی در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت منجلی میگردد  
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نماند در صورت فوادی او  
 الا بیکل انسانی و از این است که کلشی طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمنین یا  
 نه دونه زیرا که جنت شئی نیست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمنین ینسب الی الله  
 و اگر راجع بنفس دون مومنه گردد کل دنیا را است و از شئون آن اگر چه کل در صقع خود لیس کشد  
 شئی باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امر فر اعلی عرف رضوان است  
 که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندهای ذکرانی انا الله لا اله الا انا رب کلشی  
 میخوانند بر کل حجرات اگر چه متعادم آتیه مطرزه ندهب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

هجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی مقعد عمار  
 صدری که در ایام ارض صادر در آنجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و حکم از برای هیچ شجر  
 الا آنکه راجع بان نفس میگرد و اینست که هر مقعدی که اهل حبت بر او مستقر شوند با علی  
 ممکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقعد  
 از محل شهادت کلمه خاص ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از حبت بوده با علی یا ممکن در  
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جذران او از یا قور  
 مرتفع شود نه ذهاب و اگر ظاهر شده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که  
 قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اعلای از آن آنروز نبوده که اولو الاذ  
 آن روز میدیدند فنامی او را که گو یا همان روز لاشی میدیدند چنانچه امروز اثری و تشا  
 نه از مستقر بر آن ارض است و نه از او که لایق یعنی الله الفی و یرفع الله الاثبات بامر  
 علی کلشی قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد  
 نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع میگرد و در ظل اگر چه شمی ارض ادنی باشد در  
 منزل مینماید از کلشی یرجع الی النفس الانسانیه و انهای ترجیح الی الله فی البخته ان کانت  
 بمن نظمیده الله و ترجیح الی دون الحق فی النار اذ کانت محجبه و من ترجیح امری فی اسم الله  
 یدخل الجنة حیث لا مرد له من عند الله انه کان علی کلشی قدیرا

الباب السابع والعشرون من الواحد الثاني

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نار ششون مالا نهایته بمالا نهایته بوده و هست جوهر جوهر  
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بطور در نفس ظهور ظاهر میگردد





حق او نمود و الواح متعدده در سل متعنه در نزد او فرستاد ولی به مالا بیفقه محجب گشته و  
 تمیص او لیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنی اعظم در علم الهیت از نقطه باء در پان  
 و بیج ناری بعد از ظل این نقطه در تحت الثرمی نیت چنانچه آنچه راجع با او میشود از هر شیئی  
 اشیا فی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیا فی است که داخل در  
 جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع  
 باؤل من لم یومن میگردد راجع بنا بر شده و شئون این نار مالا نهاییه است ولی کلیه ابواب  
 در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود  
 باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنبی است در حد  
 اگر چه کل من فی النار راجع باؤل او میگردد و کل من فی النور راجع باؤل او میگردد و هر دو عابد  
 خدا را و ساجدند از برای او و منظمند او را و مجدند او را و موحدند او را الا انکه این بظهور اخترت حقیقه  
 میکند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و اخترت ظهور قبل او بوده اینست که ان باطل میگردد  
 و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و ان عزیز  
 میشود و این ذلیل و ان غنی میگردد و این فقیر تا بجائیکه دیگر ذکر از ادباتی نمیماند حتی در نفس خود  
 و الا امر در هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان ما یحبه الله میگویند و آنچه  
 فرقان میگویند بشان ما لا یحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید  
 خدا را میکرد و لکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید  
 محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من  
 استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید  
 الا من استودع فانه لابد ان یخرج و الا برود عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از جمله نمودن شین اولیّه باشون اوناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن کون  
 در زمان محمد ص این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین  
 علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله من  
 حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم  
 نه از آنجایی که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حسبت و  
 اول من اعرض جوهر ناراست و کل شون خیر با وقت میگردد و کل شون دون آن با و چنانچه  
 خداوند در قرآن کل را وصیست باین نموده دلائل و اول کافر به من وصیت میکنم کل را  
 ان کون اول من تؤمنن بمن نظمیده اند بوم القیمه لکن من مبدء کل خیر فی کتاب الله فان  
 ذلک لهُو الفضل العظیم و لا حدّ لکم ان لا تحجتن به اول کل نفس لکن من مبدء دون خیر فان  
 ذلک لهُو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیر که در بیان ظاهر شود  
 راجع بآول من قال بی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در علین واقع  
 شده و کل شون دون خیر راجع بآول من قال لا میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان  
 نیست و ادبستی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من نظمیده اند که همین قسم  
 مستدلین استدلال مینمایند و نار نارگشته الابعدم سجود از برای خداوند معبود که بعد م  
 ایمان بنقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و  
 کل الا انه از برای خدا نکرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه کرده  
 وضو نکرده و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده  
 و کل مردود است عند الله و شون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بر عیم  
 خود الله میکرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در ادلای او که ظهور نقطه قرآن با

متجلی شده و اگر شناخت او را که او است خطورتا مل در حق او میگرد و لیکن شناخت بزرگ  
 که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امر  
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست، همقد که آیات الله را شنید و سجد نکرد و اعتراف  
 بر بومیت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در ادب کون آمده و تمص تمص باب اول نار را  
 پوشیده اعوذ بالله من هذا من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین  
 ذهر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شون دیگری در  
 نطل او محسوس میشود که کل راجع میشود بفرق اول که جوهر نفسی محبت است و کل خیر و شون او  
 راجع میشود بنقطه فرقان که نوآد او جوهر جوهر کل اثبات است واجب کفشی در زار به است  
 که از او محجب شده و ابغض کفشی نزد ادنفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه  
 در قرآن احب کفشی نزد قائل حرف فاس او بوده که الله اکبر ملکیت و نقل شد آنچه شد  
 که اگر میدانست که او است منظر کتبر در آرزو نزد او سجد میکرد و خطور ددن حب او بر  
 قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب  
 نازل فرموده که نخواهم امرزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر نفس کلمات عالمی  
 که خود را منسوب بایل پت میداند و اهل پت او صیاء رسول هستند در رسول من عند الله  
 منسوب است میکرد بر آینه در نزد خود مشغول در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که  
 منظر بومیت صرفه و الوهیت محضه است خطور ددن حب میکند و شب در دوزار برای او  
 سجد میکند این است که محجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمص ابغض کفشی را  
 که اول من عرض بمحمد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر طور بعدی علت  
 ظهور قبل است عند الله بطور اشرقت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد

چنانچه خلق قرآن از برای خلق پان و خلق پان از برای ظهور منظمیده اند اگر چه  
 قلم راضی نمیشود که جاری شود با اسم کبیر بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور  
 بایات پنات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود تمیص این بوده که ان پوشیده  
 و از احتجاب این بوده که آن محجب مانده و از نفسی این بوده که ان قبول نفسی نموده و از  
 بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بمسجد  
 آنروز شون این بان نیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با و است نه قول این  
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحیی میگفته و پناه از نفس خود که شین بوده  
 میرده ولی ثمری بر حال او نخبیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بقطه پان با ایمان  
 باد از نفس خودش که مؤمن با و نیست و الا چه تم نخبیده او را شب در روزی بفرض قرآن  
 دون سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باد و آنچه مقتضای کینویت او است  
 که قلم حیا میکند بر ذکر آن بر او روا میدارد و حال آنکه با و سجده میکند و اظهار تقرب باد  
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و اول کل نار است و در ظهور پان هم همین قسم کرده  
 جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانها یه که کمتر شود و کمتر  
 همان واحد اول است در کلیتها هر کس مؤمن شود پان و آنچه خداوند در او نازل فرمود  
 در ظلال جنت بوده است و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده است نه اینست که از  
 از ابواب مثل باب بله باشد بل مثلاً باب جنت در ارض باء انواری که هستند هستند و دو  
 ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استیعذ بالله من دون حروف الاثبات فی  
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لا توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلاً  
 باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور منظمیده

ما نفی را در عروق اشجار منقذ فانی بسپن و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابت ثابت الی ان  
 یعنی نفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و سبب الاثبات بشأن کل  
 یفتخرون بجهنم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور میکند بمن <sup>نظم</sup> سیره آنکه وجه بسا نوری را  
 که نار میفرماید باد و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی  
 مستثبات رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و بمن فضل  
 را از من <sup>نظم</sup> سیره آنکه طلب نموده که ایت فضل اعظم و فوز الکر که مثل امم باقیه نمائند مثل صرد  
 انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من بانی اسمه احمد باشند و اگر  
 ظاهر شود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای اوست اگر چه می بینم ظهور او را مثل  
 این کس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در کنار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کل  
 جدی و اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو  
 العلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان هیچ ذکر نیست مگر ذکر او  
 کمال در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مومنین بخود که در غیب با و ایمان آورده و کل منتظر  
 لقاء او هستند و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظمیر و اوست  
 که کفایت میکند کل را از کلتشی و هیچ شی کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شی با ایمان با او  
 ندارد و هیچ شی با ایمان با او حسرتی ندارد و الا ان الله لیکفیکم عن کلتشی ان یا کلتشی عن  
 کلتشی و لا یکنکم عن الله ربکم من شیء و لا یکن شیء عن شیء لانی السموات و لانی الارض  
 و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حسین جبار  
 عبادت و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار  
 در آن دانند در نار هر طور می است که امروز در ظهور پان مبین است چینی که بعد در

۱ رضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل می شود و الا در رضی که منسوب بنار است  
 اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار می شود فی الجمله الا ان اراد بشی لله و لیکن الله ان  
 یقمن عنه کویا مشاهد می شود که امکانه ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها نمی شوند تا آنکه بجائی می رسد که  
 اصول نار هم در امکان خود داخل نمی شوند و اگر شوند پناه می برند الا آنکه نقطه پان یا من نظیفه الله  
 اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء حقه اگر در جانی مقتضی چند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوز شود  
 و نظر کن در اینجا نیکه محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذکلت یعنی الله النفس الی ان لا یستی  
 لمن اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور قل صدق الله وعده کذکلت شیت الله الاثبات بآیه

انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الساعه آتیه لاریب فیها

مخص این باب آنکه در هر ظهور شیعی ساعت بحقیقت آتیه اوست الی آنکه تنزل نماید تا  
 آنکه هر ذکر حقی که منسوب با و شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق  
 که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر آن آیه  
 آیه لاریب فیها زیرا که بدل بر علو اوست و امروز ساعت نفس پان است که می آید مردم را  
 و حکم میکند بر ایشان الی یوم البعثة و مردی از آن نیت و اگر ابرج سموات در ذکر ساعت مدد  
 گردد رشح از آن شواهد ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است  
 محقق می گردد و منتظر ظهور آنه فان الساعه لتأتیکم بغتة و ان علی الله ربکم انتم قرضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثاني

فی ان مانی البیان تحفه من الله لمن نظیفه الله بحاکم اللهم یا الهی ما اصفر ذکر ی و منیب

الی اذا ارید ان انب الیک فلقبته و ما یسب الی فضلک انک انت خیرنا فخلین  
 لمخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل آنکه از برای او در ظهور  
 او که ظهور شاه اعزای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل آنکه از  
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیه حتی  
 لو کان من قحیح عشر ذرطین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز  
 در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افنده ایشان تحفه بود من آنکه بسوی قائم آل محمد  
 السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود از نشئون مجبویه تحفه است از قبل نقطه بیان بری  
 من نظمیسره آنکه که ظهور اعزای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که اقبال کد فی  
 پیشی را بذكر انتاب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند  
 چگونه مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در  
 ظلال حجتی که او داخل شده و همچنین من نظمیسره آنکه قبول نمیرماید شئی که منسوب میان است  
 الا آنکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی مالا نهایه ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهور نشونات  
 ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من آنکه الیه لیوم ظهوره فی الثاثة الاخری و چه در بعد است  
 نفسی که خود را از نسبت با و مقطوع سازد و از تحفه گنی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین  
 بقرآن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند بیان و الا مقطوع نموده از  
 خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محبت شده اید از لقاء محبوب خود که درین  
 ما یقصد الیه افند تکم بوده است زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا ملاحظه رضای خداوند  
 را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که بائول  
 انفسکم بوده است محبت آنچه دارد میآید بر نفس خود تا من میآید و آنکه غنی عنکم و عن ما

میںب ایکم دانتم ان تنبن انکم الی اللہ فاذا نتم بذاک تبجون ثم تقفرون والالین  
الا انکم ولتشدن ثم لتوتون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یدکر بہ اسم شیئی ملک له وانه احق بہ من غیره

مخص این باب آنکه خداوند عالم کلمشی را خلق فرموده لمن یمل علیه وادوات مراتب حقیقت  
کلم یزل ولا یزال مدل علی اللہ بوده وبت کلمشی باو خلق شده وبتود وادوات قائم بنفس خود با  
و کلمشی قائم باو است و مایشی من شیئی الابه ولذا انه احق من کلمشی و ما سوامی او ملک او استند  
بملکت ذات اقدس کلمشی را وادوات احق از کلمشی بکلمشی از نفس کلمشی ثمره این  
علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلمشی را عطا فرمایید بیک شیئی احق بوده وبت چه فعلیت بهرساند چه  
مخص حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا ص در قبل کل ماعلی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک  
او باد و این بوده تملک خداوند کلمشی را که کل میگویند له المخلق والامر و همچنین اگر نطق سیره  
تصرف فرماید در کیمونیات کلمشی احق است از کیمونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اهل  
واعظم از این است که نظر فرماید بکلمشی زیرا که کل شیئی ناظر بچود و فضل او بوده و استند وادوات  
غنی از کل شیئی بنفسه و منقر الی اللہ است بذاته ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید  
کل عارف بحق او باشد که لم و بم در حق او ذکر نمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم  
کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا  
بحکم پان تا وقتیکه نخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کلمشی ولی اگر بفرماید بیک نفسی  
از انهایی که بحکم پان ارث میبرند که بیک قیرا طبر همان حکم اللہ است در حق او در پان  
و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر او در رسول اللہ ص فرماید که آن امر که در



قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکست نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امروز  
 ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سوا  
 است اینست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل بامر او صلوة جمعه میکند  
 و اگر بفرماید سگی از آنها که در مقعد خود نماز کن یا آنکه فلان نفس احق از تو است باین منصب  
 قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا  
 این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق دانست استحقاق او که در افنده که آیت توحید خداوند  
 را گذاشته اگر امر فرماید بآیه افری احق از اوست از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله  
 آن آیه توحیدی که قبل در افنده بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن کل افنده تجلی فرموده  
 اگر احق نبود بان آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علو عبده مالکیت خود را این قسم  
 اظهار فرماید یا تفرع بر او چگونه لاین ذکر است و همین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود  
 را دانسته بلکه افتخار نماید باینکه منسوب با و گردد اگر چه نسبت ملکیت باشد مثل کلشی که عز  
 کلشی این است که اوست مالک کلشی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار کند در ظهور  
 قبل او ثابت و معجز است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حرف الفیه مجرد  
 فایده افتخار نکند و در ظل او متظل میگردند ولی نسبت خود با لواح الفیه معجزند و همچنین قبل او  
 الی ان منتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان منتهی الی ما منتهی و لا منتهی الیه  
 قل الله یبد و کلشی ثم تعبیده و لم یکن من بعد الله ذکر ایشی مالم یکن من قبل الله ذکرا اظلام و یمن

الباب الثاني من الواحد الثالث

فی ان بقوله یخلق الی شی ان خلق به لان قوله الحق

ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه میشود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول

او کینویت شی خلق میکردد مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین  
 خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم نزل آن ولی آمده بوده ولی بعد ظهور از قول اوست در آن  
 ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نماند گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده  
 اگر نمیفرمود آن بپادون حق نه در آفاق کتون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیست  
 که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نماند کجا  
 خلق اون میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از  
 غیبت شجره محبت در قرآن چند ابواب نار آمده چرا ذکر می از ایشان نیست و از قبل ایشان  
 چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای ادلوا لافنده نبوده  
 نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود با و که توحید خداوند را  
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعد از در نار نفس کلیه خلق  
 میشود در صقع خود که قلم جابلیکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حتی بهیج فضلی  
 اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که لمحوظ نظر ظاهر مشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود  
 الا به حکم او را ذکر میکنند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار میگردد از برای اهل آن ظهور  
 و اگر مردم بدانند که چند مفید است که لمحوظ نظر او دون حق نشود هر آینه کل باطلی توه خود  
 سعی نموده که دون حق نزد او نکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن  
 مردم پاک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه این  
 ادوات ذکر نشود ذکر نار نمیشد که همچنین در او منسله کردند و خلق او بنه کرا او میگردد و  
 الا حیرت حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق  
 موا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق و جبر او

باین میشود و الی یوم القيمة کل از او برتری بسته و در نارفتای خود فانی میگردد و هیچ فضلی  
 اعظم تر از این نیست که در ظهور بر حق اهل آن ظهور کلمات الهی را نهند نموده که خلق قیونیات  
 ایشان با و است مثلا اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید  
 ولکنه ملک السموات والارض وما بینها و الله علی کل شیء قدير منطری در پان بهم میرسد که دلا  
 بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه منظر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است  
 و حال آنکه مظاهر اولوا حکم از زمان ظهور تا امروز لاجهی است این است که در ظل هر آیه  
 اشباح ما لانهایه تحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متبع آنرا تا یوم پیامت مثل فرض  
 خمس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که  
 در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر آنکه خالق شیئی و نه رازق شیئی و نه ممیت شیئی و نه مجیی شیئی  
 و نه مبدع شیئی و نه محدث شیئی الا الله الخلق والامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در  
 ظهور من تطهیر الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون  
 تاریه در نزد او نشود که غیره الله خلق نارضا نماید و هر کس بقدر قیونیت خود از منبع جو و او  
 زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بعطای او مفتخر باشد اگر چه بآیه واحده  
 باشد که ارواح متعلقه با و لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا

لوانتم توقنون

الباب الثالث من الواجد الثالث

فی ان البرسیان و من فیه طائف فی حول قول من تطهیر الله نفسی مثل ما کان الالف و  
 من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طا  
 فی حول قوله صین ظهور اضریه

ملخص این باب آنکه نظر سپان نیت الایسوی من تطهیرہ آئندہ زیرا کہ غیر ادرافع او بنوده و  
چنانچه منزل او غیر او بنوده و نیت و پان و موشین بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق  
هر جسی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بآن مشتاق بودند بطور منزل خود و غیر ادرانطور  
نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر هر دنی که او را عروج داده و داخل  
بیان نموده و طلب نعت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان شده و خط او را با او  
عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حرف علیین او باشد که چون  
میتوانند بن تطهیر آئندہ و ادر ادر عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نعت میکند از خداوند عزوجل  
بر حرف دون علیین که در صحن ظهور او سجده لکنه با و میکنند و بشی از لقاء آئندہ محجب میگرددند  
اگر کسی ناظر بعین نوا باشد میشود امروز از حرف قرآنیہ الغوث الغوث یا الہنا و الہی  
فانما کننا و خلصنا عن نار سبتنا الی ما کننا الیہ لمنسومین و ان سبتنا الیک و ادخلنا فی البیان  
فانما کننا من فضلت سائلین چنانچه همین کلام حرف الفاست از قبل و بعینہ همین کلام را  
تلقن خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعت ادر از برای  
خود خزیده و سجود از برای منزل او نموده که در صحن ظهور من تطهیرہ آئندہ نظر میفرماید بیان  
بسوی مومنین بخود و میگوید که ای ارحم الراحمین است از من که بیاید امروز از فرار من نظیره آئندہ نماید  
تا آنکه و فابعد رب خود نماید در من و سر در میگردد باقبال مومنین با و بسوی منزل او  
و محزون میگردد اگر حزنی از مومنین با و بر منزل او وارد آید چنانچه امروز بیچ ششی محزون تر  
از فرقان نیت و کل ادر اقلادت ینمایند و از رحمت او بیچ ندارند الا نعت ادر ادر مثل  
انہما لیکہ در صحن نزول فرقان کتاب الف را قلاوت مینموده ای اہل بیان نکرده مثل آنچه  
اہل فرقان نموده و از محبوب خود بیچ ششی محجب نگشته کہ ارتفاع بیان عروج بسوی او است

و حضرت اوست مثل ارواح او و ابیاناه نموده و نقل نموده امر آنرا و بچود از برای  
 کسی که در سرین از برای او ساجد هتید نموده که بیان راضی نمیکرد و از شما الا انکه ایمان  
 آورید بپنظیسره الله که منزل او و کل کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود  
 شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند بپان الا انکه مستجاب  
 میگردد دعای او تا اول ظهور منظیسره الله انوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدله بالبیان  
 که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوند از جود و فضل تو سوال میشود در حق بیان و من فی  
 اجبتة لا انما لا یجتنه بان ترجمن علیسه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترغنه و من امن به  
 بما تنزلنه من عندک فانک انت خیر الراعیین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الایات و الکلمات اعظم و اعلى مما قد نزل الله حینما  
 خص این باب انکه در هر ظهور مشیته با ارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات  
 قبل او بل اول نشاه اولی و ثانی نشاه انزوی عند الله و عند اولوالافئده محقق است با  
 نیت اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع  
 ما لانهایه بما لانهایه لها بما نھا الیها بما نقدر که فضل رسول الله است بر عیسی همانقدر  
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد لیس لامر الله  
 و لا لما تجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفس که در نزد هر ظهور متمم متص حدیث  
 صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جان الصافوره ذات من حدائق الباکه  
 و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن  
 نزد اولوالافئده است بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبه خواهد ماند نیت ظهور بو

بعینه ظهور اول بنحواشرف و در کتاب اول همان کتاب اول بنحواشرف اینست که کل درجتها  
 هستند که درک نمایند و الا امرانکه انهر از هر شیئی هست و ان الی الله المنتهی والرحمی فی  
 الاخرة والاولی و ظهورشیت در هر ظهور ظهور میبند بر کل است ظهورات جزئیة در ظل او ذکر  
 میشود مثلاً آنچه از انمه یا شیعیان ظهور انکه مرتفع گردد در ظل ظهور رسول انکه متظل میگرد و  
 همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و بیچ ظهوری از برای اویت الا باستیلا  
 بر کل همیشه بر کل ذات مایذکر به اسم شیئی بیکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان تبعه ذلک امرانکه  
 من قبل و من بعد و انما کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا ياذن يرفع وان لم ياذن تثبت و الامر بیده  
 لمخص این باب انکه بعد از انکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و منشی او است  
 فیاینشی مفری نیست که نفسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور اچا ایشان  
 مبعوث فرماید و من بشت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا بابت  
 له الخلق و الامر بفعال ما یشاء و حکیم مایرید لایستل عایض و کل عن کل شیئی یسئلون ما یفعل ذلک  
 ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسل ذلک ما یسل الله زیرا که او است مراستکه  
 دلالت نمیکند و نکرده الا علی الله و صده رب کل شیئی رب مایری و مالایری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان مایذکر به اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابداع  
 لمخص این باب انکه خداوند نازل فرموده در بیان کلنکه که جامع کل علم است و اذن اینست  
 انشی انما الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقه ان یا خلقه ایسی فالتقون دهر شیئی که

اطلاق شئیت بر او میشود مادون آنکه خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء و احدش  
 دلی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله مستند و بحر اسما و صفات لم یزل  
 بدل علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفت خود نه ذاتیت الوهیت  
 دیکر نیست او. اذ مادون آنکه خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شئیت بر او میشود خود  
 او را ابداع فرموده بشئیت و مشیت را ابداع فرموده بنفس خود چنانچه امر و زکلیشی ماینب الی ابیان  
 است زیرا که روح شئیت در اینها است و اینها بذات حروف بیع خلق شده که منظر شئیت  
 اولیه باشد و در هر ظهور اسم الله ظاهر در هر بطون امر اسم باطن بوده و هست تا ماکل الله و انما  
 کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلشی ثم یعیده و انما کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاء اول لقاء اگر بنا المراد به من نظیر اسم الله لان اسم الیری بانه  
 لمخص این باب آنکه ذات ازل بذات لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوجد و لن  
 بوده اگر چه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده میشود و آنچه که  
 در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر نظیر او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت  
 اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء  
 رسول الله ص بوده و هست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت  
 نمکذ الاعلی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمه بدی من عرفکم فقد  
 عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که دارا  
 شده است که سرور او سرور رسول الله ص است و سرور رسول خدا سرور خدا است  
 همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خداست و مراد باین مؤمن بحقیقت

ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه متقی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در  
 او دیده نمیشود الا الله زیرا که منسوب با او است و اگر در دیدن مؤمنی باشد دیده نمیشود الا  
 چونکه منسوب با او است و همچنین ترا بی که بر او مستقر هست و کلینی که منسوب با او است و کل خلق  
 شده اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مادیون او شجیت شود  
 نه با استقلال کمینیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مادیون او مثل مریا که در  
 ان عکس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شج ایه توحیدی است که از  
 او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من لطیفیسه الله را درک  
 نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بققاء رب شده اگر مؤمن با او باشد و الا ناظر بوجه خاص  
 در صین عروج هم بققاء الله فائز شده ولی چه شمار برای او بلکه اگر شده بود از برای او بالانسان  
 الی ما لانها سیه بهتر بود از آنکه شود بدین ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل  
 شج شمس است در مرات و همین قسم الی ما غیبی الی آخر الوجود چگونه میتوان متقابل گرفت  
 با لقاء قصص شمس لقاء با شج در مرات را اگر چه ادبیت الا او و حکایت نمیکند الا از او ولی  
 بدانسان الامکان عند ظهور الازل دشان احد دث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء  
 من لطیفیسه الله را متقرب بققاء نماید یا آنکه از برای او عدل با کفو یا شبه با قرین و شالی  
 در لقاء او یا آنچه مایوصف به است دهد او را شناخته و لایت ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج  
 نماید از امکان خود تجاوز نموده که تواند او را شناخت جایکه عرفان او ممکن نباشد عرفان  
 ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون سبحا عظیما و تعالی الله عما یدکره الذکر و ان عکس

الباب الثامن من الواحد الثالث  
 فی ان ما فی العالم الا کبر فی البسیان



ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شئیت بر او واقع شود از بهر شئی در بیان است اسم او  
 روح متعلق در اسم متعلق در شئی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است  
 لو انزلنا ذلك البيان على من في ملكوت السموات والارض وما بينهما فاذا كل ما بقدر  
 الرحمن يؤمنون انه لا اله الا هو المحي المسمين القيوم انه الذي لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد المتعز  
 المتعالى القدوس له الاسماء الحسنی سبح له من فى السموات والارض وما بينهما سبحانه وتعالى  
 عما يصفون قل ان الله لهو الملك السلطان القادر العلام له الامثال العليا يسجد له من فى  
 السموات والارض وما بينهما وانلهوا لعسیرا المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله  
 وکل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد  
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به پان و تلات نماید این آیات اربعه را  
 که مقام خلق در رزق و موت و حیات باشد و مجرد واحد که افنده ایشان استمد باین اسماء  
 است مؤمن و از ابواب نار استجیر باشد و مقبره و هر ذکر شئی خیرى که در بیان باشد  
 راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دون خیرى را راجع بصمت حرف نفی داند که با تلات  
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع  
 میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم الله  
 و اللاهوت ثم القوة و الياقوت ثم السلطنة و الناسوت یحیی و میت ثم میت و یحیی و  
 انه یوحی لایموت و ملک لایزدل و عدل لایجور و سلطان لایجول و فرد لایفوت عن  
 قبضه من شئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه  
 راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و میت ثم میت و یحیی  
 و انه یوحی لایموت فی قبضه ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامرہ انه کان علی کل شیء قدیرا

و این آیه بسم الله الامنع الاقدس وکل حرف بسمله نقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده  
و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حرف مثل مرایا که از  
او منکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن الا او  
چنانچه هر کس در ظل ایمان بقران درآمده در کیفیت او دیده نمیشود الا شج آیه رسول الله  
که فضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام شیت  
ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن تطهیر الله زیرا که او است که کل بیان دامن فیه  
راجع باو میگردد بنهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلاً  
اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل  
و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر  
قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شجیت بوده  
دهستند و کل حرف علیین بیان راجع میشود بمن تطهیر الله که باب اول حجت و اسم  
اعظم ظاهر باو بیت باشد و کل دون حرف علیین راجع میشود باب اول و در آنکه در ظل  
این اسم مستمه در فناء است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من تطهیر الله  
مشاهده و کل ظل انکس را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و  
قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غزی از برای بیان و نفوس مؤمنه بان اعظم تر از  
این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من تطهیر الله الا او و الا ظهور قبل شبه  
دخست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در  
نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخواند  
بیل در کل مرایای تسه آیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده

و از علو نور است که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقربند الی الله باو  
از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را آنچه  
نمیدهد الا مشاهد من نظیره الله در کینونیات خود نه مشاهده من نظیره از  
او ظاهراست و در صحنی که در مهد عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت  
کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنا می او ادلا و حجت او هستند  
دون آن که سجده در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن صحن مشاهده نمایند  
سلطان بیان مظهر اسم او است که بذكر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت  
اقناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الا آن که در جبل است  
که در کل نیست الا طور او و کل باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه در نفس او  
موجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلصه و از عرفان محبوب خود  
بستند اگر در امکان بشی مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر بشی مستکبره شود  
او است که مستکبره شده زیرا که در آن بشی دیده نمیشود الا شمس مشیت که باون بشی  
ادبش شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم محبت است بلکه وجود کلمه عدم هم  
ذکر عدم که نفس فناء نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد این  
معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت  
بشی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماد ماد  
رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار نه این است که از ادبش منقوص گردد یا بر او امری  
آید زیرا که اگر الی ما لانحصایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت  
در چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جاجه یا آنچه تصور است در او ذکر مراتب

منکلس میگردد از آن شمس بلا آنکه شنی بر او زائد شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور <sup>لله</sup> بعد از بعثت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن اله این همه خلق منتهی نمی شد ولی از او چیزی منقص نگشته و بر کفایت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او بافق حدس خود واصل و لم یزل و لایزال شرق این است که کل از وجود فقط حقیقت منوجه بلا آنکه از بحر وجود او قدر قطره منقص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بالا نهایت با علی طوری که فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایت با و منتهی شوند از او شنی منقص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده است کذکک بحبل الله ضیاء الشمس مثلها فی حد ذکر ما انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی ایه البیان

لمخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در ظل آن هم نوزده حرف نغنی ذکر شده و کل شیء که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و اگر مدل بر نفی است در عما یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یومن بمن یرشح ملکات الایات عن بحر قدرته و تیکون تکلیک الامثال بطور شمس غطته و تحقیق کل ما یدکر به اسم نغنی بما لا یخضع لغز قدس رفعة ذلک نقطه البیان فی ذلک الظهور و شیهة الادیة فی کل ظهور و نفس من لطیفه الله حین ما ینظر باذن ربّه فلقر تعین ان یا ادلی الابصار فانا کننا بریقین لم یطلع الالفه و لا یرزب الالفه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابها

من ذات مرات ساذجیه نیگلس من دون ان تغییر ذلک انحص فی علو ذکره و سمو قدره  
الا لله الامر من قبل ومن بعد وان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلك الایة فی الایة الاولی سخص الله الی قول الله عز وجل قد یرا  
مخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر  
ذمی روحی تعقل کند این است ذکر ذمی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه  
در مقام افنده که مقام ظهور اسماء الله است و از برای احدی در حدودی و ظهوری  
و بطونی و علوی و دنیوی و طسوعی و غزوبی نبوده نیست زیرا که هر شیئی محدود در  
روح متعقل بقیص حد میگردد و الا در مقام افنده لایری الا الله و اسمائه له ان خلق و الا  
من قبل و من بعد اناکل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقاد  
تعیین شیت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه  
از غیر حق از بحر ظهور استظر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اول  
نفس ادب بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر میشود ادب  
و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مومن با الله یا دون ان بهم رسد بظهور نقطه بیان متحقق  
شده و مراد از آیه که کل در اد است اد است زیرا که اد است آیه تخوین این آیه اد است  
باء بسم الله در تخوین که این باء بدل بر اد است همین قسم که الفاظ حرف نقطه متحقق  
میشود و بیشتر بهم میرساند الی ما لانها به همین قسم ارواح کیونیات بان سخن میگردد و نکته  
و هرگاه ذکر اولوا الافنده شود مراد ادلاء بر کلمه لاله الا الله بوده است و هرگاه  
ذکر اولوا الارواح شود مراد ادلاء بر رسول الله صلی الله علیه و اله بوده است و هرگاه

اولوالانفس شود مراد اول برائمه پدی عظیم السلام بوده است و هرگاه ذکر اولوالانفس  
شود مراد اول برابواب عظیم السلام بوده است زیرا که کل اسماء و صفات تکمیل  
واحداول است نظر کن بحرف لفظی بیان که کل تکمیل واحداول است اگر چه الی انهای  
شود و در تکمیل نظر کلیه بهر سده که در ظهور اقوامی از واحداول باشد ولی با توجه شده  
دکل راجع باد میگردد چنانچه از او نشتر نموده نه اینست که کل حرف بیان آن حرف شود  
بلکه هر حرفی در حد خودستنی از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر  
کن بچند مثل آنکه نظر میکنی در بده اگر امر در نفسی در مشرق بده شود بده او نیست الا آنکه  
پوشه لباس بیان را بر فواد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب  
عود نماید که بشود ظهور منظمیسه آنکه را عود نماید بسوی او با آنچه مقصود می شود قیاس عرفان  
با او که آیات بدیهه از او بوده و راجع با او میشود اینست که کلتی در حد خود از نقطه خود  
یا آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کل را ما یا فرض کن و نقطه را نفس  
سما اگر مراتب سفید مقابل شود ای افنده در او منوجد میگردد و اگر زرد آیه ارجح و اگر  
سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در او است از قابلیت او  
حتی آنکه اگر نفوذ با آنکه نفس دون مومنه مقابل شود در مراتب دون الوان محبوبیه خود  
بر میدارد و از این جهت است قول فاء انما ربکم الاصلی در مقابل قول بسم عن الله عزوجل  
اینست که مشبه میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصاء  
که ایشان حقایق اشیا را کماهی مشاهده نمایند همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او  
و حدودات مرا یا ایشان را محجب از ظاهر در آنها ننمایند اولک هم المتقون حقایق  
کتاب الله من قبل و من بعد و اولک هم المتقون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع انعکس را می نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا می کند از ذرات فلقتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتقن ان یا ادلی الشمس المنعک کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشرون الواحد الثالث

ان ما فی تلك الآتیه فی البسمه بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب آنکه کل حرف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ادراج ان بنقطه حقیقت و ادات در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حرف البع ص در ظهور من طغیسه الله ان حقیقت الیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و سازجیه مجرد الی انها ی شمس الحقیقه بضمها الی انها ی ایتها و ان ما دونها تلال فی المرایا و ذکر ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی التقین

الباب الثانی والعشرون الواحد الثالث

ان مثل النقطه کثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقاها و ان کل ما فی البسمه فی النقطه و من قبل الله الله ربی و لا اشکر بر بی احداً فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطه ملخص این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت شیت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عزانه الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت شیت بعین می شود زیرا که اگر با مفصل شود اول ظهور اد حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلیشی و علی کلشی ظاهر است و اینست سر کلام امیر المومنین ؑ انا النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی اد و بهیقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن ام رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و همتین باد شمس ظاهره در مرایا شمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است بر نفسی که مؤمن باو است در خود نبیند آنچه باو عزاو است الا مثل شبی که در مرات می بیند نزد شمس سما که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی با آنکه آنچه مؤمن بقران است این کلام را بگوید نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرا می خود میگوید معاینه شمس سما است بالنسبه شیخ او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود نه عمل مثل با علی علو ما یقرب به العبد زدم که ما تفرع تفرع بر او شود بلکه در ظهور من لطیفه الله مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود ششینی نبینند الا باو چنانچه شینیت کینونیت افنده در ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بطور نقطه بیان متحقق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شود باو و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور بهریتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوس یک امروز مؤمن هستند بر رسول خدا در نزد او خود را ندکور نمیدانند و بایمان باو خود را مغرور و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرا می او است بخوا شرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور فائز ببقا مجتوز خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیاطوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و نه ذلک العلم اگر این علم در میان مردم بفضیل امیر المؤمنین را مثل فضل رسول الله ص دانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر شینیت را نموده نه بجز ذات ازل را بدل است بر این ذکر البحر بحر علی ما کان فی القدم ان الاحداث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرابای مستدل بر شمس است



زیرا که در صقع امکان که مقام مرا یا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرا تیلد تعکس از شمس حقیقت  
بر داشته در کل عوالم امیر المومنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسی الی ان نبی الی  
ذکاب الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استغل فی ظلہ فان اولک بم اصحاب  
القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبهم احد من العالمین  
الا من شاء الله انه اذا حکم شیئی فاذا یخلق ما یشاء و اعلى تما شاء انه علی کل شیئی قدیر ثمره این علم ایکه  
در ظهور من نظیر الله اگر کل ماعلی الارض شهادت بر امری دهند و ادشهادت بدهند  
انکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس است که  
تقابل واقع شده و الا مطابق با شهادت او میگردد و قسم بذات اقدس الهی که یک خط از کلام او  
بهر است از کلام کل ماعلی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افعال التفضل کجا می تواند  
آثار شمس در مرا یا مثل آثار شمس در سما کرد و ذکاب فی حدیثی و ذکاب فی حدیثی  
ایشی بآنکه عزوجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از  
ثواب آنچه که توحید کرده اند کثیری خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است  
که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیئی و آنچه کلم باد  
چنانچه کلم خداوند است در حق آن شیئی اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر  
سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرقی است که گوید در مقابل شمس که در من ضیاء  
و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غیبی خود کند  
نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است  
و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبای جنس او که در  
حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لا یحیی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شیت فتی میگردد  
 در ظهور کلمه میخوابد باشد و همچنین اولو العلم و همچنین اولو الفنا و همچنین اولو القدره و همچنین  
 اولو الغزاة و بمنزل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شی که  
 مایذکر به اسم شی است و اظهار وجود کن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاصی را  
 که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان  
 نظر کن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و  
 هشتاد سال بدرجات مالا نهایت متمدی بظهور آدل او در قران شده این در صحن اقبال است  
 و چگونه ظلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخوابند با ایمان من فی النار ایمان بجهنم جنت و نار آید  
 و تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند در شهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که  
 شهادت او عین شهادت الله بر کلتی هست دهند بچگونه کل با ایمان با د مومند و بدن  
 ایمان با د حکم ددن ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء اداست جاری کند  
 چه حد است ادر ا حیف ذکرها است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود  
 و در او بفتوای خود ایشان نمیشود فوالذی خلق الحجة و برئى النعمة و تفرد بالغزاة و تقدس  
 بالعلمة و توحده بالکبر بایه المنحة هیچ نارسی اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز  
 توجه با او میکنند نیست و هیچ جنی از نظر بر نفس حقیقت و ماسومی را اشباح در مرایا دیدن و ن  
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب  
 احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد و علم او  
 بیان و الله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحجب الله ان یدکر من لم یؤمن بایه  
 و ایاته و السعید المیقین

الباب الثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لایجوز السؤال عن تظفیرہ اللہ الانی الکتاب وان یعمل بذکاب من دان  
 بالبیان فحیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کلشی شحید  
 مختص این باب انکه سوال عن تظفیرہ اللہ جائز نیست الا از آنچه لاین باو است  
 زیرا که تمام او تمام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان  
 فضلی است از شیخ جواد است و اگر شیئی هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را  
 ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را  
 مشاهده کند نظر کند باولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده همچنین اولی  
 العزة از ظهور عزت او است همچنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است همچنین اولو القوة  
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمین جمیع صفات او است و خزانة نار و نور  
 و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور  
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم  
 و اب در قرآن از برای اسم و اب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق  
 حق در دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باو میت میگردد نزد شیئت او و همچنین  
 از برای او از نفس خود او عظم تر نبوده و میت در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از حجب  
 او شرف میگردد و از مطامیم افضل او مستغنی میشود و از مقام عزاد مستغنی میگردد و اگر کسی خواهد  
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا انکه حظ جواب را کماهی درک کند و ایتمی باشد از  
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است  
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز نماند در شان او نیست سوال نکرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میفرود شد سؤال شود از بهاء گاه چند مرتبه بگوید و مردود است باین  
قسم است اعلیٰ علو خلق نژاد الامایصف به نفس یوم ظهوره گو یامی منیم که کسی در کتاب خود  
از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتلفه نزد خود و او در جواب نازل میگرد  
من عند الله نه از قول نفس خود انی انما الله لا اله الا الله خلقه کلشی و ارسلت الکرل من  
قبل و نزلت علیهم الکتب الاتبعه و الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء  
علی ان تؤمنون بی فاکم انتم لانکم تمهدون دان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فاذا انکم  
تحتجون و انی انما کنت فیما عنکم من قبل و لا کون فیما عنکم من بعد فلتصرن انفسکم ان یا  
خلق الله ثم یا یا تی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن  
بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمن من قبل محمد رسول الله و الفرقان کیف انتم یومئذ  
لا ترضین ان تبین انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون سده خلون فی دین الله و لا ترضین ان  
تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کلشی قدیر و انی انما نقط البیان  
من قبل قد اظهر فی الله مثل ما قد اظهر فی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتصر عن  
فی امر الله ثم ایاه تقون و لا تردون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب  
کلشی رب ما یری و لا یری رب العالمین فان مثل ما عنکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء  
کذلک ما انتم تسدلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیکم من قبل فی البیان ثم حیث ان یا عباد الله  
فانتمون مختصر نموده مؤالات خود را از محبوب خود الابد علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع  
تبیح و امتناع تجیر علما و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دست میدارد افنده فی که دلالت  
کننده الی الله و بر حسب اد دارد اح و نفوس و اجسادیکه دلالت کننده الابر حروف حی او  
که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب

الف و تا و زاء الی ان منتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان  
از عمر این عالم گذشته است که دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خدا  
عالم داد آدم ما لانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی منظر  
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه  
اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان داد است که معروف است نزد کلشی  
یه نبی و کتابیکه منسوب الی الله نمایند ولی کل از عرفان او محجب و از کتاب او نبی خبر آتا  
مومنین بپان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظیره الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل  
عالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عالم و او نبوده و نیست الا عدل علی الله  
و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا منجلی از اسم الله عزوجل  
و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله المخلق و الامر من قبل من بعد لا اله الا  
هو انما کل مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در  
او است همان خاتم بوده که از آرزو تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه که مکتوب بر او  
همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام  
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیکوید که من آن نطفه هستم که از فلان  
سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تترل نموده و نزد ادلوا العلم حکم بجا میست  
او میشود اینست که نقطه بیان بگوید امروز منم مظاہر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول  
میشود و از اینجاست که رسول خدا ۳ نفر بوده که من صعیب هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از  
حد خود ترقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله  
میشود لاین نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شبی رو بگواست نه دنو اگر چه ان جوان چاروه ساله درصین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده  
تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر  
امروز یکی از مؤمنین بقران بر خود میسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین باخیل فقط حقیقت هم  
بر خود میسندد و کذک در بیان در بیان هم بالنسبه بمن نظیره الله چنین است الی ما لا نهایت  
بما لا نهایت ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیفی است. ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است  
که درصین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد  
بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غنیمت دارد نه صد ظاهر اولی ظاهر بر زمین را ندارد و  
همچنین در اعداد کتوبیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری با کسب عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور  
قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردد  
چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض منسوبه قبل خود را داشت منسوبه  
باز او در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض<sup>اولی</sup>  
بر او و نفسی که صادق در ایمان بوده بل بر شکی که در علین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده  
داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عزرا از این<sup>جنت</sup>  
که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان  
کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در  
کتاب او الی ما لا نهایت همین قسم ترقی نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و  
در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه هست ادانیت که کل را راجع با ظهور نماید که از نارنجاست  
و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده والا مانده تا بسینه شجاعان  
بیان و طرازان اد چه میکنند کل را بهست خود داخل در جنت نمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر

ایدی ایشان جاری شده بریان امرالله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر  
 اولواالحکم و علم زمان من نظیره الله در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل پانز  
 بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را هست و ززیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ  
 شیئی نماز الا انکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در ظهوری که کل با علی الارض  
 در ظل آن ظهور بدین بدین آتشوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لم یزل سائل از فضل  
 خداست تا دستیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقدر بر هر شئی بوده و  
 هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل با علی  
 الارض را قطع از رضوان اعظم خواهد فرمود انکه کان علاما مقدره را قید را

الباب الرابع والعشرون الواحد الثالث

فی حکم حفظ البسیان باعزما میکن عند کل نفس

مخلص این باب انکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میانند کلمات او است و ارواح متعلقه  
 بانها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع واقناع او کل عروج نمایند در ارواح انها ظاهر  
 میشود و جایز نیست الواح خفیه الا انکه مجله شود و بخوابد و الا عزم عند کل نفس حفظ شود تا انکه مثل  
 قرآن خورد که در هر گوشه مسجدی الواح تفرقه ادب غیر معنی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان  
 صرف نمیکند الا انکه خداوند ضامن شده که دو هنر از ضعف آن باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذر  
 و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را  
 با علی میکن عند نفس معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز انها در انیت نه انیت  
 که بیان هزار مثال ذهبی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در او است از برای کمال  
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهل و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انکه مضاعف میشود حسنات او و روزی با لاعد از ملائکه مالک کلینی بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علوصح آن و خفت دزن ان و عظم خطان بطراز الواح او گردد و نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه در باب طلب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میرد و محل قول در این باب آنکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او ایس کشکد شمی باشد اگر چه فوق او با لانهایه و دون ان با لانهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظیر او یا تقدیر او که کل غنمی بعل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفسی نیست که در روح آن تلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة و الجلال و غضب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة و العذر ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضلاً غنیاً و کل بهاء بیان من نظیره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان با آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان با و بناورد

الباب الخامس والعشرون الواحد والثمانون

من آمن بمن نظیره الله فکان ما آمن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امرت من قبل فکان ما آمن ویدخل فی النار لمخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کلینی نزد بهاء اولاشمی بوده و مستند بر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده بظهورات او کلا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در انظهور بهمان ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه بنورده نرسیده نوزده او در بهمان چهارده هست اینست که هر کس بمن نظیره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است بنورده از ادلی که از برای او ادل نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او



در هر ظهوری و هر کس ایمان با دنیا ورد اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بود  
 کل هبساء غشورا میگردد کانه ما امن بانکه طرفه عین چنانچه بعین قسم در نقطه بیان ظاهر است  
 نزد اولوالافئده و در فرقان انظر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص آورده بعین  
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم و هر کس ایمان با دنیا آورده ایمان بخداوند نیآورده  
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم ددن ایمان بر من علی الارض شده ددن مؤمنین بقرآن  
 در آن زمان و یقین الله ان یا ادلی العلم کلمه اجمعون چه بانفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور  
 دیگر دینار و چه بانفسی که در ظهور قبل دینار و در ظهور بعد در حجت و از برای ظهور الله نه اول  
 بوده و نه اخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار بار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از هزار بار  
 مؤمن شود کل این عوالم او مبدل با ایمان میگردد و اگر نمود بانکه بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر  
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلا و چه بعد اشکلا در صین ظهور رسول الله ص  
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده در رضای ظهور آن  
 در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من بطمیسره الله امر در همین بیان  
 الی صین ظهور او آنوقت مجد میشود در رضای او بطهور اولم یزل و لایزال این شان مثبت بود  
 عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بطهور بعد  
 عهد گرفته میشود که اگر دفا کنند احدی دینار میماند چنانچه اگر حرف کتاب الف دفا  
 به صد میسی ۴ نموده احدی دینار نماند بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر  
 کل در نزد ظهور ظهور الله مشرق بعضیاه اشراقات گذشته حکم ددن ایمان بر احدی از  
 اهل فرقان نشده و احدی از آنها دینار نماند و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند  
 بعین بطمیسره الله احدی دینار نخواهد ماند و حکم ددن ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور

بوده که قدر لمحو فاصله نشود ما من ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که بقدر طول الی المتعاش هم لا  
 نیت که بماند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط دزنا بوده و هست اگر چه  
 امید افضل خداوند عطف و رؤف این است که در حین ظهور باو امر عالی خود در الواح خود کل  
 عباد خود را ازرقه بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده دزنا برآید  
 چه کسی عالم بظهور نیت غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا  
 آورند اگر چه امید افضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الیل  
 آیات و الوجود علی نفه نفه اذال غیر معرف به و هو لا یعرف بدون سبحان الله عالم یصفون

الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

لا یجوز العل الا بالاثار النقطه

مختص این باب آنکه جایز نیست عل الا بالاثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای هر حرف حی آثار  
 ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله  
 و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمی مخصوص بابواب ولی کل از این عبر مشرق میگردد و تا اینکه  
 کل این آثار در حقیقت اولیه بخواشرف مشاهده کنند و بیج عزیزی از برای ایشان غیر از سبق بیان  
 که اعزاز کیشی هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیت و کل فضل در ظل همین مستظل است  
 و از حین غروب الی طلوع من لطیفه الله آثار فرضیه مرتفع و هر حرف حی و کل من آمن بالله  
 و بالبیان در ظل آنها مستظل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعاً  
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و در بیان تجاوز نماید در ظل او محسوس و الالاتی ذکر میگردد  
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بخواهر مسائل و تحف در اقوال و دلائل و تلمذ  
 با نخب نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل يقترن احد بينهما سبحانه الله عن ذلك تبيحا عظيما وتعالى الله عن ذلك علوا  
 كبيرا ولى سعى نمایند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات کلمات مشاهیر  
 واقترانات آثار مشاهیر در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هر کس بهر نحوی که شیرین  
 میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی  
 زائد نگردد و از او حرفی ناقص نیگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بنا سبب است این  
 با آن نحو تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه اهل  
 و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن نظیر الی نظم بجهاء الله و یسکر ربه فانه یظفر ولا مرد له من عندنا  
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم با نظمی است  
 که بر صدد و ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صدیقی است پهلومی هم ذکر شود و همچنین خط انهار  
 نکرده آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق  
 حدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی  
 بنوده و نیت ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یتخلون بامر الی ان یفرج الله  
 عنهم ظهور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم یتوجون و اگر ظاهر شود و نشانساند کسی را نفس  
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است درین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب  
 بیند چنانچه نقطه بیان است تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر  
 بقره پنج شون علیکه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن  
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما له من عین یلتق ان ینکر  
 عند الله افلا تنظرون

لا یجوز کتابه آثار النقط

الباب السابع والعشرون من الواحد الثالث

کلماتاً الأبا حسن الخطّ اذن یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن فیہیط عملہ ولم یکن من المؤمنین  
 مختص این باب آنکہ کل آثار نقطہ معنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیہ مختص آیات است  
 وبعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویہ ذکر میشود وبعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثہ وبعد در  
 مقام صور علمیہ بحقیقت رابعیہ وبعد در مقام کلمات فارسیہ بحقیقت خامسہ اطلاق میشود  
 ولی این اسم مختص آیات است نہ غیر او باستحقاق چنانچہ اذن داده شدہ بر آنکہ تسمیہ بعد البیان  
 در نفوس گذارده شود زیرا کہ از مادہ بیان اسم اللہ شق میگیرد و اول من قد سنی نفسہ بہ انتہ  
 جل جلالہ حیث قد نزل فیہ اننی انا اللہ لا الہ الا انا الواحد البیان وکل تریبان در اسم او ظاہر  
 زیرا کہ عدد البیان با واحد صورت جامعہ عدد اللہ میگیرد تا آنکہ مراتبی باشد از برای نقطہ پان  
 کہ آن مراتب اللہ بودہ و از برای من مطیفرہ اللہ کہ او است مراتب اللہ و آنچه کہ در بیان  
 است کہ اللہ باشد از برای اللہ بودہ دست و در صین صورت جامعہ او است و در صین  
 ذکر ہر حرفی از حروف واحد بعد باب تمامیت عدد این کلمہ علیہ میگیرد زیرا کہ ایشانند کہ اللہ  
 بودہ دستند ولی کل راجع باب اول میگرد و چنانچہ در نقطہ بیان ظاہر از ما فی الزمیر  
 لن یعدل شمس السماء و ما من الہ الا اللہ رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب الارباب  
 و ما لا یرى رب العالمین و ان الحكم لآلہ واحد لا الہ الا هو الرحمن المتالی المنیع و اذن داده شد  
 کہ احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الأبا حسن خط واحد از برای ہر نفسی در صدا و است  
 نہ در حد فوق او و نہ در حد دون آن و این از برای این است کہ روح متعلق بآن حرف  
 کہ در بیان است با علی ما یکن فی الامکان فی حدہ مرتفع گردد کہ در مؤمنین بیان دیدہ شود  
 یعنی الا آنکہ آن شیء در حد خود بحال رسیدہ باشد چنانچہ امروز حروف الفیۃ چگونه میزند  
 و طرزیت از سایر علل ہمین قسم من فی البیان گردد کہ اگر احدی از بیان در شرق ارض باشد

بخش از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در صد خود محبوب گردد که این اعظم بیلی است از برای  
 جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بنفس خود  
 صعبیت وارد آورد در پیشی زیرا که خداوند دوست نداشت که نظر فرمایند بنفس مؤمنی در حزن  
 بل کل علی قدر ما استطاعوا الیکفون گویا الآن در این جبل مشاهد میشود که بیانهای مطرز نزد این بیان  
 هست و بتلاوت آن متلذذ میگردند و با آنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد  
 من طیفه الله و اندگروند که وفود علی الله بوده است و انظهار وجود خود را در نزد  
 او محجب نموده که از حیاء بعید بوده است فلتسقن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن والعشرون الواحد الثالث

من اراد ان یغیر شیئا من آثار النقطه او فی شی فی رضاء الله من کتاب لایحوز ان یا تی نسخ الی  
 احد الا ان یتنسخ لنفسه علی احسن خط یخطه او یخطه دونه فاذا یحل عطا له و الا لایحوز  
 لمحض این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نطفه  
 آن شیئی الی ما ینتی الیه فی حد الکمال بر رفتنهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ  
 نفسی بقدر ذرّه کمره وارد نیاید و ما لایحیب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس  
 تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخه اصل  
 برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده  
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود و بط  
 عمل او میگردد الا در مواقعی که با امری میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که  
 آن وقت از برای اودان هست که قبل از استنساخ بدید که نسخه خوب از برای اودانم  
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان ان

محبوب تر بوده و هست عندالله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین  
 نوع حکم نماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ نمایند مثل کتاب مصاشبی که الآن در این  
 جبل است از نشی اودن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن بجهم رسد  
 لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلستطفن فی کل صنائعکم ان یا اولی البیان  
 علی حق ما اتم علیه مقدرون قل ان الله اللطیف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن ملیکت  
 سلطان لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لطانا لطفنا لطیفا

الباب التاسع والعشرون الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یرف مما ملک الله فی آمار النقطه کیف یشاء و می یعج بحیبه الله  
 لمخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء و بیان  
 صرف نماید اگر ممکن بود که کل با علی الارض را بجسء یک بیان قرار دهد بر آینه اذن از برای  
 او بوده نمره این باب آنکه در نزد ظهور من مطیفره الله ملقت گشته جانی که در اثر او این  
 نوع حکم است چگونه در رض او لعل مثل امروز واقع نگردد که تسران بای الف بهانی بالا  
 یخصی در اسلام باشد و معتز نزل او در جبلی باشد که حجره سکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا  
 که مقرر است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر  
 از برای استعمار مومنین بیان بود که با صاحب خود نگردد آنچه محتجین بر آن نموده و  
 الا ان النور والظلمه عنده سواء کلیتها یسجان بحمدہ بالعشی و الایکار

الباب الاوّل من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام منطق عن الله و مقام منطق عما  
 دون الله ذلک مقام عبودیه لذلک المقام الذی رعبه الله باللیل والنهار و یسجله

بالعدو والآصال لمخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده  
یکی مقام غیب ذات او که منظر الوهیت است که آنچو آیات نازل میفرماید از قبل او میک  
و او است که موصوف نیگردد بهیچ وصفی و منسوت نیگردد بهیچ نعمتی و متعالی است از هر  
وثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعزذ غیره ولن یوصده سواه  
اخلق والامر لآله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق وان  
دون الله خلق وکل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و ا  
آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است  
در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و تمویها  
و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بجهت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای  
است و الآیت لم یحوظ منیگردد که اگر آیت لم یحوظ گردد خلق او میشود و او بنف نکل  
الا بما یدکر به ذات الازل و از برای او آنکه وحدودات نیست و قرب او عین بقا  
و بعد او عین قرب او است و اقل او عین اخرا او است و ظاهرا عین باطن او است  
علو او عین دتو او است و دنو او عین علو او است و کافورا عین سازج او است  
سازج او عین کافورا او است و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت  
او است لم یزل الله کان الهمنا و لانا لوه همن الکت و کان رباً و لام ربوب همن الکت  
کان محبوباً و لاجیب همن الکت و کان معبوداً و لاعابد همن الکت و کان مقصوداً و لاقاه  
همن الکت سبحانه و تعالی عن کل ما یدکر به اسم و صفة او نعمت و سمة لم یزل الله کان  
و لا آله غیره و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لا  
ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله ملکاً و لا ملک سواه و لم یزل الله علاماً و لا علام سوا

لم یزل الله قدرا ولا قدرا غیره ولم یزل الله کيانا ولا کيان دونه ولم یزل الله خلاقا ولا خلا  
سواه ولم یزل الله کل الاسماء فی مینه وکل الصفات فی قبضته یسبح له ما فی السموات والارض  
وما بینهما لا اله الا هو العزيز المحبوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقیت میشود و  
هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فواید  
خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرداست و مظاهر او اعزاز کبریت احمرو  
در آخر ظهور مرتفع تر از هر متغی و مرتفع تر از هر مرتضی بشکل آنکه میگوئی سبحان من هو موشی لن  
یفتی در آخر ظهوری بعلوئی میرسد مظاهر او در افشده مسجین که شوی بر کل داده واحدا  
ظهور شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهور شوی ایشان نمیکند بلکه مثلا  
سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوئی میرسد که از علو مناعت و رفعت  
و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد  
و بر تصدیق او افتخار مادی حق خود میکند ولی در اول ظهورشانی اعزاز کبریت احمراست  
که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدق تصدیق او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء  
وصفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود  
را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق مقتضی اسم  
عالم لا یعلم فواید کیت و او خود را در نزد رسول الله ص قدر فانی میداند و می بیند و  
همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بخاطر نظر نفس است  
عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده میشوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر  
غیر این باشد دیده میشود که مظاهر حی موت ایشان را درک میکند و همچنین در کل امثال و صفات  
ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات



اینجا حیند و همچنین سلطاناً اذلا سلطان دونه و عالماً اذلا عالم سواه و همچنین مقتدر ارحمت لا معقده  
الآیاه و همچنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و  
آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کتب توحید هر شیئی آیتی عن الله بوده هست  
که با او توحید او را تواند کرد و آن آیت از شیئت است در او که در او دیده نمیشود الا الله  
و در نفس خود شیئت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا  
علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین توحید  
بانه خلق نمی بیند و در همین ذکر خلق بخدای می بیند خلق را زیرا که میدانند که این خلق خدا خالق او  
بوده هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس  
توحید خدا میکند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی  
دلالت نکرده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی با او شده دلالت نیکند الا  
علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلشی  
شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت و کلشی از شبح مثال او خلق شده  
و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکنند  
خداوند را و سجده از برای او میکنند همین قسم هر شیئی بآیت خلقیت عبادت میکنند محبوب  
خود را ولی رسیده و نیرسد الا بآیتی که عن الله در او است که مدل بر او است زیرا  
غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از او لا افشده نظر  
نکرده و نمیکند الا الی الله وحده که در کل اسماء افشده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد  
عبادت منقطع میگردد از عبود و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او  
چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسما غیر آنه دیده میشود در مایای این اسما هم که افنده موحیدین باشد غیر آنه دیده نمیشود که اگر  
نفسی در حین اسمی نظر غیر آنه کند در آن حین محجب بوده و در بجا احتجاب غرق گشته چنانچه  
ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت  
مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است  
که قائم بجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و  
همچنین نظر کن در مایای حروف حتی که اگر در مرآت ایشان اسم حتی دیده میشد قبل از تجلی او  
باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این معنی نیست الا او مثل آنکه در  
مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت  
که اگر در مرآت بود باید که حروف حتی قبل از آنکه مثال ذوال مثال در آنجا ظاهر شود ذاکر بزرگ  
حتی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شنی است که کمون بوده و در  
این بحر است که کل مدققین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش  
او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کل اسما  
و صفات را و در آنجا بسین الا الله و صده و نظر با سمیت و اسبیت و صفیت کمن  
که مجرب میگرددی از مقصود و از این صراط دقیق است که در صدر آن فتح ابواب اسما  
نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام الله  
علیه ذکر شده الهی امرتی بالرجوع الی الآثار فارحینی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستیصا  
حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السرعن النظر الیها و مرفوع الهمة  
عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلتی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر درین  
بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بر آیت نظر بر آت نهند این است که مرتفع شده از کل این حکم

الاولن لا یری فی الاسم الا الله و لا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق و لا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یرید  
فی بحر الحق الا الله و ان یری جهة الحقیقه التي هی الآتیه بدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذروة  
الحق بل یدکر فی اسم الحق اذ لا یری فیہ الا الله و ذلک لکن انسانی بل در هر شئی این دو آیه را  
خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنیاد متعلقی الا او و مادون را خلق  
او بیند و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منتفع گردد بسوی او از حیث  
غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان ممکن و اصل بلکه نمیند و خود  
الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمیشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که  
عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیئی حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند  
زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند  
عبد که بمنتها رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من مطیفره الله مقتدر بر این نحو ظهور  
از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در افق  
کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فوآد خود داخل گردد آنوقت مشاهد عظمی الله  
را مینماید که ما سواء خلق او بوده هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را منتفع  
است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شرح ظلال آیات  
او خلق میگردد که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وافی اذ من کل ذر ذکر نمود  
در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه اتی انما الله لا اله الا الله لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت  
او که مرآت الله است مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت است  
هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از ادا دق تردد علم  
خدا نبوده و نیست در همین نظر بخداوند بان آیت کل ما وصف الله به نفسه وصف میشود

و در حین نظر باین آیت کل ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل الله کان الکتا و مادونه خلق له و لم یکن من الله و من خلقه ثالثا و اما الثالث خلق له لا اله الا هو اما کل له عابدون

الباب الثاني من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

مختص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک ولن یوصف ولن ینبت ولن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مثبت است و آنچه بسوی او راجع میگردد کذک این است که در هر کوری از برای این مثبت شئونات و ظهوراتی است که اولوا العلم آن ظهور درک نموده و مینمایند مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود للته بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من عظیمه الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیکردد اگر چه با علی درجه توحید سیر کند چنانچه موجدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان بخشید علو علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرغان شده و همچنین آنچه در تشریح آن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم کنونی و استیلائی حق محمودی ولی بهیچ قدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان بخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من عظیمه الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیکردد اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای الله میگردد و راجع بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن عظیمه الله رجوع باو است و اینکه ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علو و سمو او نسبت بخود داده و غنیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل

مقترن شنی نمیگردد و اول خلق شنی تعلق میثت است باو و آخر خود او رجوع او است باو و اگر  
بمع تسع عشر دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من بطیسه الله بار تفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین  
بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمره وجود آن نبات دهد از برای امر  
ذات حروف تسبیح الله کرده و جزای کلینی باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا ابر تفاع  
باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شنی باشد و الا رضای  
او است جنت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است ترکل وجود و غیب هر نار  
و نور که اگر کسی مستک با این عروه حقیقت گردد در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد و در  
ظلال جنت مستظل باشد و الا در بهر ملت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا  
عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در سدر آن از برای مریای الله واقع شد گفتمند ما از برای خدا  
میکینم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف فرقان  
نمیگردند و قصد نداشتند الا آنکه از برای خدا میکنند و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحق من نظیره  
که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نیاید  
الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید  
و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بعقل خود حکم نموده و قبول حق نموده  
و بر شئونات محبت محبت نموده که حجت الله صین ظهور بالغ است بر کلینی زیرا که آنچه الان  
می بینید که مؤمن بقرآن هستند در صین نزول آن غیر از یکفر مؤمن بان نبود تا هفت سال  
و حال آنکه محبت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه  
در بیان الی یوم القيمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن  
محبت مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجة الله صین ظهور بالغ است بر هر ذرّه چنانچه

حین نزول بیان اگر کل مومنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بل هر نفسی حجت الله در حق ایشان  
 بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید بکل مثل آنکه باوّل مومنین فرموده بهمان شیئی که او  
 ایمان آورده بهمان شیئی در کل بوده چرا محبت مانده و بهین حجت او را معذب میفرماید تا  
 وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان البداء لله حق

ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت  
 او است بر مایشاء اگر نفسی عبادت کند او را آنچه در امکان فوق او متصور نیست  
 بهیمنقدر که اعتراف بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل  
 در نار فرماید مقتدر بوده است و لم و بجم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است  
 در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان او گردد  
 اگر ناظر بداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل  
 جنت فرماید که را میرسد که لم و بجم در فعل او گفتم زیرا که او بوده محمود در قضای خود و  
 متعالی است بدای خدائی که مقدرن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگذرد  
 و بدای او از قدرت و نزد هر طور شستی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده بایمان  
 و جنت مومنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد و حکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت  
 فرماید و الا نزد او چه شتر آن و چه بیان و چه قضایای فرغانیه و چه بیانیه این نیست الا  
 ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای  
 خود بوده استند و از برای ایشان شیئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت

زیرا که ذات ازل لم نزل ولا یزال برحالت واحده بوده دست و ظهور و بطون صفت  
مشیت است و اول و آخر بند سه اراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او  
بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محجب گشته که اسم  
اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در  
خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگردد و اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد  
خلق اولی است که در صقع ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل  
شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در نازل این ذکر اولی  
است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محجب از ظهورات اسماء گشته که بهر شی در تقدیر  
خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گزینی و  
امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لانهایه متموج بوده دست  
چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در  
خرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همینقدر که بر تبه قضا آمد بداء  
از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدانی در آنچه قضا  
شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم نزل ولا یزال در حق بهر شی بوده  
دست و منفک از بهیج شی در بهیج شأن نمیگردد الا ان یشاء الله ان علی کلشی قدیر  
و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب  
در رکن تراب در نفس خود منتفی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله ص حکم شده و بداء  
ظاهر شده همان ثابت است الی عین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است  
الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه و نبی او منبئ عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شد ای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر آلا در مواردی که یقین نموده اند  
 برضای او که اگر ذکر می شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده  
 بلکه از حد و کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدای  
 باطنیه او با مؤمنین باو بوده هست ولی چون کسی نمیشناسد او را با آنهاستینگشته و  
 او هم در آیام بطون خود غیر از آنچه در آیام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی  
 بدای الهی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سر ریر جا مستقر نگشته اگر چه آنچه مایکن در امکان بود  
 عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر منتهی رتبه  
 نزول منتهی گردد بر سر خوف نرفته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم  
 از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان  
 ظاهر گشته اگر در حق شینی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست  
 و اگر در حق شینی ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعدل او فانی بوده و هست  
 و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محجب گردد  
 شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور  
 بنتهای جد و جد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته  
 الی ظهور دیگر که این اعظم تراست از آنچه الوف الوف ضح نموده در مقاعد مرتفعه  
 که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن  
 باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و التذییر

المحسین ( الباب الرابع من الواحد الرابع )  
 فی ان کل ذکر عبقری له



ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد به یک انسان و جنبت کل اشیاء در جنبت  
انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز  
آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی درین  
بیکل راجع میگردد با اسم و صفت اگر فرؤاد او مدل علی الله است در ظل له الاسماء احسنی  
عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی  
حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفتیت بر او میگردد و الا  
در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان ازاد و چگونه حکم اسمیت  
و صفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که  
بر صفت حسنائی در احرف الفیه است ولی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز  
در بیان نفسی مؤمن باشد با الله و آیات اگر چه برتراب نشسته باشد او است که بر سر ریش  
نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهی ذل بوده  
و در نزد ظهور من عظیمه الله هر مرد مؤمنی که مؤمن با او گردد لایق است که بر فرؤاد او  
شمس مسمی طالع و اسمیت در کینویت او متذوت گردد و بر نفس مؤمن در بیان عبد  
رتق او بوده و هستند چنانچه اولو الهیاء کل در سر آن عبد رتق رسول الله بوده و هستند بعد  
از برای عبد رتی که بر مولای خود غیر آنچه لازم بودیت است وارد آورد حال نظر کن  
محرزون شو و بسین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنمایند  
و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجائی رسیده که در جبل سکن گشته  
و کل بایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع گشته  
این است که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مرایا بفضیاء او متحرک و ازاد و محجب و

نامیان دریا بآب زنده و سؤال انرا نموده امروز کل مومنین بقرآن متظر ظهور قائم آل محمد و  
 از برای ظهور او تضرع و ابتهال و برودیت او در رویانهای خود افتخار و او را بدست خود بسجین فرستاد  
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنته من یوسف یباع ویشتری ای اهل  
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشد و در حق او  
 روادانید آنچه که در حق خود که عبید رزق او استید رواندانید نه این است که نشنیده باشید  
 ظهور رسول الله ۳۳ را در قبل و احتجاب متظرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال  
 و بروایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز قایده در حق شما نموده که اگر کرده  
 بود در این ظهور این نوع نمیشد از محبوب خود چنانموده دیگر در ظهور من طغیسه الله این  
 نوع نموده و اگر بر خود تضرع دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اول او <sup>سلطنت</sup>  
 گرفته تا اول الزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی دارد نخواهد آمد زیرا که شمس در <sup>دریا</sup>  
 شمس را نمیشناسد الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه  
 کل باوقائم است و از اثر وجود او است خلق سموات و ارض و ما بینها چنانچه احدی از  
 دون حروف بیان گفته و ان من جوده الدنيا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم  
 و من من تعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود رشحه است از نظام  
 وجود او و قطره است از مقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در ریل  
 و نهار در اماکن عز خود از برای او اگر کی نسید چنانچه امروز میکنید و او در جبل باشد و  
 حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شما ماکل از حزن متبری شده باشید فلتظرن  
 یا اولی الابصار ثم متظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)  
 فی ان کل اولی الدوائر آیات له

ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علو مایه است  
ذکر امان گشته و او است احق بک خود از کشتی اذا اراد من نفس لم يقدر احد ان يقول  
له لم اويم سواء كان اعلى الخلق او ادناه و علی ای شأن کان یکم ما یشاء لایشل عما یکم کل  
عما قد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بما یک خود حلال نیگردد بر ایشان  
اقران و همین قسم در همین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام نیگردد  
بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با او نیاورده و اشد فرموده از هر عیبانی تا آنکه  
کسی در بوم ظهور او مبادرت با نکار ننماید و اگر مؤمن نیگردد صامت گردد چه بسا که میشود ذکر  
او را و فی الحین تصدیق نیکند و نزدیک میگردد بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او  
از همین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نیگردد الا با ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که  
ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق حق نکرده که آیات او حجت  
است بر کل و اگر تامل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه سرتی در معجزه مابین کل قرآن و  
سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان با آخر که فوآد او مدلی علی الله بوده با ایمان  
با دل نیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محبت سازید  
از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میکردید امروز تقبل امر الله را مینوید این حکم  
نشد الا آنکه متهای جد و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین و از محقق دین محبت  
گروید چنانچه در کور قرآن کل را بتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و  
احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جانی که محقق دین  
قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم  
قتل باشد از هر شیئی که هیچ شیئی بمثل آن نبی نشده که هر کس بر قلب او ظهور کند قتل نفسی

از دین الهی بیرون می‌رود و معذب می‌گردد، اما یک خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او  
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی  
را دبد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئون علمیه  
ظاهر گردد که بر احدی نبوده نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را ای خلق منکوس  
چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهد و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است  
که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه برای اهل بیت از قبل وارد شد با اسم اسلام کردند  
و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس  
حقیقت از برای احدی از متدینین بمیان حکم قتل جایز نبوده نیست و اگر کسی کند ازین  
نبوده نیست و هیچ انگی از برای ادا عظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در سر آن نازل  
فرموده من قتل نفساً فکأنما قتل الناس جميعاً این حکم حکم نفسی است از نفس مؤمنین  
چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد  
با وجود آنکه اینقدر اتمام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن  
دانستند از صدر اسلام تا امروز اثر می‌بخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست  
که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده نکنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود  
که نیامزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بمیان را چگونه است اگر کسی حکم کند  
یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بمیان  
آنچه بر اول و آخر و ما بینها واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای  
آنچه که بر حرف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت دهد بر آنچه با او عطا فرموده  
بمضا هف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بطور من طیفیره الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سوال فرماید تخفیف در آنگاه  
در آنچه برایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است  
کشتی حق او را و اگر عطا فرمود باد کسی را نمیرسد بکلمه خداوند از او نگیرد و او است احو  
مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محبت نگر  
محبوب کل بیجیستی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر آ  
فرماید بعلو امثال در سبیل او بختید گردد که اسم او ن در دیوان مقررین ثبت گردد  
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در آیام محموده تعزیه د  
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بعبادت آن بود از اعلی و ادانی بر تعزیه دار  
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتم ولی باز در وقت ظهور همان که  
تعزیه داری می نمود و از برای اوصیای دین او قرض و گریه می نمود از او لواء حکم جاس  
گشته بر او و او لواء العلم مفتی بر او و سایر در حجاب مجتبین ذکر آنچه قبل واقع شده نم  
لعل بعد مرکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تا کید در بیان  
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشبا  
مرا یا اگر مقبل با او باشند و الا لاشیئی نامی محض که از اول عمر تا آخر غمتهای احتیاط و ا  
عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله میت صرفند چه شرمینند  
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشیئی که لاشیئی است عند الله لایق نیستند و حکم نمیتوا  
کند الا من طغیسه الله و او ن شجره طیبه است که بآیات و بینات ظاهر میگردد ا  
رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی ک  
نشد اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین میان که آب بیا

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنه در دین بیان  
 جائز نیست و از برای ایشان بر مؤمن بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و  
 در هیچ مورد الا عند ظهور من مطهره الله و دون حکم مؤمنین با و و بیان که اذن داده شده  
 از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر مؤمن بسوی بیان  
 بقدر ذره حزن وارد دنیا آورده حتی در فتح ارضی هم برابر آن این حکم را نپسندیده بلکه تا تیسر  
 بوده بشنوات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا  
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن مسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر عنبر اهل پان  
 است نه برای ایشان الا عند ظهور من مطهره الله که امر الله امر مشرقه از ساحت تقدس او است  
 آنچه با او امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر سازند کل علی  
 قدر ما یدبر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر ولا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر  
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما و لا یجوز  
 من شیئی لانی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیئی قیور

الباب السادس من الواحد الرابع  
 فی انه لا یسل عما یفعل و ما دونه یسل عن کل شیئی

لمخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطوننی نبود و نیست و غیر از برای  
 او نهم ظهوری و بطوننی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسل ذکر شود و از برای  
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یکم مثبت داشت بلکه مثبت  
 اولیه را خلق فرموده بمثل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را  
 با و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را میت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در زداد و سواد است اختصاص که لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را منظر  
لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد بمثل  
ذکر لایحیر و لایشیر و سایر امثال مثل این و او را منظر بفعیل مایشاء و حکم مایرید نموده زیرا  
که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر  
نمیگردد الا ماشاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا مایرید المشیة غیر آن نتوان  
لایق این نوع عطا گشت زیرا که باون خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند منظر  
واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اشین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و  
مابینما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت  
بوده و هست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و منظر لایسئل عا یفعل و یفعل مایشاء  
میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف مکتبه از این دیده  
نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی ظهور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن صین در  
جنت آن ظهور نیست و حکم حصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم مایا این است که در  
او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت  
و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تعقب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او  
و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه با و نبوده و نیست و در ظهور فرشتگان  
محمد رسول الله ص بود مشیت اولیة و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او  
بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته  
بود خواستند و همچنین حروف مکتبه از این واحد تا امروز هر کس تقریبی حسته مابین بود  
که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حب آن عالمین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان  
 نبود و همچنین در کور قبل از محت صی. مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این  
 کور با اسم بابت مشرق الی ظهور من طغیسه الهه که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف  
 رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شئی قوه از برای شئی نیست  
 در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد  
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنایت تشابه مشیت  
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشانند محبوب خود را و غیر حب او  
 و ما محبت او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین  
 قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیر می حکم کند چه در شریع  
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام شایسته  
 کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود  
 بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان او ن ظهور مشیت  
 بوده باشد میکرد این فعل زیرا که خداوند نفسی نسرموده کل حول و قوه را آلا بخود این در صورت  
 است که نسرار از دون حق کند و در شریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر  
 بواقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را  
 گرفته داخل بیان آورده اند در غیر می حول و قوه نمازده که استثناء شود زیرا که حول و قوه  
 باشد در امت عیسی نمازده بحق که اگر مانده بود باید حکم بحتی در حق ایشان شود و حال آنکه  
 نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور من طغیسه الهه  
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد



واز برای اهل بیان عند ظهور او میماند حول و قوه بجهت آلا آنکه در ظل او ساکن گردند همچون الی  
مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده همان نسبت حتی است که بوده و امروز  
آنها بجان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و آلا آنکه نیست حول و قوه آلا بانه در هر ظهور آنچه  
من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فوآد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من بطین سره الله است  
بانه عزوجل و از مد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده نظرد  
آنکه وحد و دکن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مدل علی الله بوده اگر آدم اول از مد  
این بود امروز در ظل ایمان این نومن نیست چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است  
بان همچنین اگر مد این ظهور از من بطین سره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باومی شدند و  
منقطع بومی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالانغایه الی مالا نغایه لها بما نمانها  
فیها ایما که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول  
است در امکان این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا  
بانه را مشاهین می نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات  
و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در  
حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع می گردد و مظهر لایسئل عما یفعل  
و کل با مره سئلون را در حین ظهور ساجد میگرد و از آن محجب نمیگردد و قدر فضل من کاف  
و نون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر  
بر جوهر امر می نمایند نه نشئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین سیر جنت  
وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهورانی که قبل شده نظار بعین شهود  
در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله ص بود باین نظر کل نبیین را در

او مشاهد نمود و کل ظنورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده کند چنین کسی  
لا یق که من بظفره الله را درک کند و بگوید با و در حینی که متوجه است الی الله اللهم ان الله  
ولیس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظنورات بوده غنتی مبسبان شد و آنچه در بیان بوده غنتی  
میگردد بمن بظفره الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد  
وانت الاخر و لیس دونک شیئی زیرا که آنچه ظنورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او او است  
نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر با و  
نه در غیر مومنین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون  
ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیئی که اگر غیر او باطنی  
بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لاشیئی است الا با و چنانچه  
بر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که منظر الله است  
و آنک علی کل شیئی قدیر زیرا که غیب او منظر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب  
حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه منظر هر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا  
شیئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهورش حقیقت غنتی حظ وجود خود رسیده  
و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او باشد الم از همه ذاللمی زیرا که  
کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات عصری  
او است این نوع متالم میگردد و چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر محجب از  
او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جتهای ظاهری که در بعضی مجم میرسد از شج حسی است  
که در نفس ظاهر شده چگونه فسراق اون مؤثر است در منظر هر ملک ملک وجود و  
حال آنکه این حبت بالنسبه حبت روح ذکر نمیشود و همچنین حبت روح بالنسبه حبت فوآد ذکر

تمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنن  
عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر شع شع آتی از مظاہر بکبیر دور شوند بلکه لم بز  
آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاہر تعلیل  
گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاہر حقیق معکف گردند و اگر از آنجا عروج کنن  
مظاہر تسبیح معکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاہر در این مظاہر نظر کنند بین  
ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب رضوانی میگردد و آ  
یشی در نار بسین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجز است این محسود و چقدر  
است این سازج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او  
و نسبت با او منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عجب جام بلار  
چینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طور رومی نوشد در جنب  
است اگر مست لذت عجب او گردد که کل حب در نزد او لایشی است این اس  
در این جنت در حین هر طور می محو آن طلعت است و در حین عزوب در  
الی طلوع آن و وزن او در سراق او لذت است از بهر لذت مستلذذ می نزد او  
اولو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکن  
بنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین می گردد صعود نموده چگونه بجد  
و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که مستلذذین بلذ  
کتر است از کبریت احمر بل لایوجد الا مستلذذین باشیائی که لذت آن در  
اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفس همیشه  
خود باشد اثمار کل بیان اینکه در کیند نقطه حقیقت را در حین ظهور که در نظر

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محبت نگرید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاد در عالم جبردا  
 میرنموده که اتفاقاً یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و  
 روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است  
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب  
 هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل ابل بیان مثل باستانی  
 هستند که در او امر آن باون زنده و غیر او شی ندیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت  
 در نزد هر حکم نظر شمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت گشته که این است ثمره علم و عمل اگر  
 عبدی ناظر گردد فطوبی لمن ینکره الله فانه اذا ذکر ینکره کلشی و الله خیر الذاکرین و او است  
 منظر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس  
 است در ظهور آخرت که بخواشرف ظاهر میگردد و ان ینکر احد اذ کلک ما قد ذکره الله  
 لا دون ذلک لا تسلمن فی ایهواکم فانکم لا تجدن من شی فان امر الله لطیف من خزائن و انه  
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعود به الی الله

ملخص این باب آنکه ما دون الله خلق او است و بدء کل شی من الله است با مراد و عود  
 کلشی الی الله است با مراد نظر کن در مسلوته که بدء از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او  
 بسوی خدا است با مر نقطه بیان و همچنین در من لطیفه الله کل احکام بیان را جاری  
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا  
 دیدنی متصور الی الله و هر جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بدء و عود بمنظور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیما الصلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر با مراد تغییر دهند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالالباب بد نفس عود است و عود نفس بد ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحی است ولی اخذ ثمره کسی نخورده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و او را منظر کند نه بیند الا نفس بد را که نقطه فرقان و او را او باشد و همچنین در من مطنفسره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبا یر نموده و از ثمره آن محجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله ببدء کل شیئی ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من مطنفسره الله طوبی لمن یدر که فانه لهو العسیر المرحوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان آیاتة یخلق کینویة کلشی و یرزق ویست و یحیی

مختص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بکلم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بآنها میگردد زیرا که آنها در بآنها قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی میگردد که مقررین بذات حروف سبع نشد و الا اول که مقررین بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان درق

گلی دهد بؤمنی این نیست الا فعل صرف واحد زیرا که این نفس تشراف است و تکرده این را الاله  
جست اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا  
مغرب یکی از اهل بیان بدیگری شانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر  
کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد  
اقل که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شیئی نبوده و غیر الله رازق  
شیئی و غیر الله میست شیئی و غیر الله محیی شیئی و همچنین اگر در مشرق یکی از صرف نار بدیگری  
این شئون را ظاهر کند بانه صدق میگرد و ولی الله نمیکرد و الی الله راجع نمیکرد و من الله اطلاق  
نمیشود زیرا که در آن صین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکرد و الا بدیدن دون نقطه بیان  
چنانچه لقاء الله محقق نمیکرد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگرد و باین شئون  
اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه نازل  
نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگرد چگونه  
محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الا الله که غیر او خالق و رازق و میست و  
محیی نبوده نیست و در نزد هر طور از نقطه محجب ممان که اگر قد لمحه محجب بمانی در منظر  
فعل الله مذکور نمیگردد چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه بانه رازق  
است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الله نمیشود که  
لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که مؤمن  
میبان دهد نزد عارف بانه اعلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان  
حاضر نماید بمنتهی شأن حب زیرا که این کانس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگرد ولی آن  
شأن اگر چه بانه بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته  
 و هنوز او شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک  
 بسیحا عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون منطفیسه الله را نماید بهتر است از  
 این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر  
 و در قبل اگر چه بالله است ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و انکه نفس  
 اودن شافی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در منظر فعل واقع شود زیرا  
 که حروف حی آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حی مستمک و در  
 مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه  
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است  
 که حکم بر او میگردد فلتنتظرن ان یا اولی الابصار تا تا کتانتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من ذالک فلیکتبن ذکر اسمہ و ما قدر الله له من عنده الی یوم  
 یظنن الله نقطه البیان لیجزی کل نفس بما کتبت و انه لسیع الحساب و انه لغنی تعالی  
 ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من طغیره الله هر صاحب ملکی که  
 بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد  
 در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و  
 مجرد بیان تا یوم رجح نقطه تا آنکه جزا دهد او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است  
 که کسی که ذکر او ذکر الله است بر شئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین مختصرا  
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اول تکثر و احد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی مثبت نموده بود احصا می شد ولی کسی که بر دین او حرفه  
 بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و  
 بیمه ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس  
 مؤمنی بگسیرد والله یغنی من یشاء بفضله انه فضل کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا يجوز التدريس في كتب غیر البیان الا اذا انشئ فیہ مما يتعلق بعلم الکلام وان ما  
 اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

بمختص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرمود  
 از اعلی علو دلالت بر خداوند که انشی انما الله لا اله الا انا باشد تا اتی اذ من کل ذر از  
 لسان او جاری شده و در بهر شیئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه پنج آیت  
 و چه پنج مناجات و چه پنج تفاسیر و چه پنج علوم حکمیه و چه پنج اجوبه فارسیه که احدا  
 محتاج باصدی نباشد و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار اذن و اذن داده شده اگر کسی  
 در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است  
 تعلم باو اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه دل خواهد بود بر شجره حقیقت و در  
 آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر می نباشد و نمی شده از انشاء مالایمن و لایغنی  
 مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و مایشبه هذا و ما قد  
 فصل فی التصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتاد بین ما یعرف الفاعل والمفعول و ما  
 دونها من شئونها اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور  
 اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخوابد فهم بیان را بهم رساند بقدر



ما محتاج خود را ندانند که در زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای  
 متادین و متعلمین الی یومی که شجر حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق  
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اودن کتابی است  
 که منزه و مقدس بوده از شئون علیّه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس  
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم خود صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما  
 بیفزع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او و  
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند  
 قدرتی با و عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب  
 و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اودن معدن کلام ظاهر میگردد که <sup>نکات</sup> المراد اولاد  
 ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر استیان یا کلم  
 و عرفان این است موبست الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء الله هو  
 القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل  
 خداوند نازل فرموده که کل اثمار او در این آیه است الله الذی خلق سبع سماوات  
 و من الارض مثلهن ینزل الامر مبین لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد  
 احاط بكل شیء علماً ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت  
 و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند  
 کل و اگر در من بطئ صبره الله که مظهر قدرت و علم الله است با یاتی که خداوند بر  
 او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن  
 خوانده و از ثمره اودن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل مضمون است محجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه  
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم  
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بآنکه نظر در نظر علم و قدرت  
 او ننموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست  
 بریشی الا در نفس خود بالوئیت خود و در خلق خود بر بوبیت خود نسبت جوهر کل جوهر که کل آن  
 او محجب باین شئون علیته مؤتلفه که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشی میگردد مختصر و  
 بایمان باد که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد و محجب این است  
 که کل گویا امواتند و نظر بقره علم و حکمت نمیکند و اکثر مردم در نزد ظهور من بطینسه الله  
 آتانی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از  
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال  
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده  
 و الله تحقیق الحق و هو خیر الحاکمین

#### الباب الحادی والعشرون الواحد الرابع

من تبار و زعن خدا بایمان فلا حکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او ملوکاً  
 او عبداً بمحض این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود  
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که بیچ نشی در جنت بیان بقدرتی  
 محزون و مضطر گردد بلکه از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین بر هریشی آن شیئی  
 را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلاً لوجی که در آن چند طنیکونی  
 نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تمهیب و طرز و شونی که

در مرقات ممتنع ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت مالک او او را با علی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر سازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چنان منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سوادگان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیکرد و ولی مراقب نفس خود بوده که بر من بطیغره الله حکم نکرده که او را قبل از آنکه بشناسند بنفسی نفس خود را که اعلی جنت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی برد و نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان با هم او قائم میگردند و یک دند بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهای پناه برید بخدا که اول مخطر در حق او بدون خطور بحق نگردید و شرف اول ایمان را در کن کنید اگر چه بنسید و حدت را ولی حجت الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله ص که سر آن است می بینید یا ایچسی که با مومن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار با او نیر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در سر آن محقق بوده چنانچه آیه و من لم یحکم بما انزل الله

تا وقت هم کافرون باد و نود دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و  
 با وجود این می بینید که چند مرتبه می کرده اند از صد و الله و مراقب خود بوده که این آیه را  
 در حق حکم من مظهریسه و الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم اداست چنانچه  
 نازل الله در زمان رسول خدا ۳ قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین نازل الله  
 فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این  
 است که کل بزعم خود گفته میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات  
 ازل مقدس است که بر او حکمی یادون حکمی وارد شود بل این در مظهر شیت اولیه  
 است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون  
 الله و یحسبن در کل شنون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه  
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقت  
 ثانویه چنانچه زیارت جامع بکیرة ملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله  
 و من جبکم فقد جبل الله و من اجکم فقد احب الله و من البضکم فقد ابغض الله و  
 خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چند این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدینا  
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را  
 میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در صین ظهور رسول الله ص  
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یاتی من بعدی اسم احمد ولی تمام روز بوز  
 باقی مانده و بان و عده قنطر میباشند و کور کور می بینی که در ملت فرنگ هستند  
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله ص کرده  
 که قرآن باشد و الا کل صین ظهور و عده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده به حقیقت

که محبت مانده در نار غلغله گشته و بزعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحم بخور  
 نموده که در وقت ظهور من طغیسه الهه این قسم گشته و در مقام منظر حکم اهل بیت  
 بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین کج  
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در  
 حدیث مطول که محل ثمره این است که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی  
 رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند مطلب را و در  
 حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر  
 این است من تر مؤمنم فقد سرتنی و من سرتنی فقد سرت الله و حال بسین که مردم بچار  
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقد مو این یدی  
 الله نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول را گرفته اند  
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است  
 که جهت اعلا ی رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون متکثره در این  
 باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محبت نگرود و الله خیر الحاکمین

### الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع

#### فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مفصّل این باب آنکه در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد  
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصسیای عیسی را بلکه اسامی آنها را  
 نمیدانند چگونه و محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق الارض  
 مرتفع است مرتفع میگردد از منظر نبوت گرفته تا منظر شیعه منتهی گردد بلکه قبور یک نبوت

با نیای قبل می دهند در کوفه یا در سایر اکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه می بینی  
 که امت موسی ۲ به بیت المقدس می روند و امت عیسی بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر  
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه  
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امر و برین حد مردم  
 را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب با و است چگو میروند و از نظری که اثبات نبوت  
 و ولایت و دین کل بآیات نازل بر او میگردد محتجب شده و الا در جبل ماکوسا کن نشسته  
 و این را تعجب کن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در جبل که امت عیسی ۴ چگونه با حال  
 دین خود عمل میکردند و رهبانها در معبد های خود عبادت میکردند و آن شمس حقیقت تا  
 هفت سال در حبس از جبال کت برید اشخاصی که حق او را نمی شناختند محتجب  
 و حال آنکه از زمین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود  
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سه می بینی که  
 چقدر خلق بکعبه میروند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است  
 در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس  
 است اگر مالا نه سایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند  
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر ثانی که ظاهر است  
 که کل ظورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظورات و آن ظهور از  
 برای قائم آل محمد ص خلق شده و کل ظورات و ظهور قائم آل محمد ص از برای  
 من لطیف سره الله خلق شده و همچنین کل ظورات و این ظهور و ظهور من بظهور الله از  
 برای ظهور بعد من لطیف سره الله خلق شده و کل این ظورات از برای بعد بعد من بظهور الله

خلق شده و همچنین الی مالانهای شمس حقیقت ظالع و غارب میگردد و از برای او بدنی و نهناسی  
 نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفرماید نه آنکه نظر  
 بشئون قبل کرده و از او محجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه  
 بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عیسای مرتفع شده بواسطه بعثت بعثت بوده  
 و همچنین اگر در ظهور من مخلص شده الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بطور  
 ذات عروف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محجب از او نمیباشند  
 بطهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهای خوابیده و بان مفتوح و عاقلند  
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که  
 بفرماید قدر فضا و ولی آن را رفع نمیفرا مید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم  
 بین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر فرماید امر با ارتفاع بفرماید و الله علی

### کلیاتی قدیر      الباب الثالث والعشرون الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک نشأ من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی  
 ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار و لیل نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل  
 عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز  
 در هیات کل انسانیه متعم و همین قسم هیات کل دون مومن در هیات کل ناریه مغذب ولی در  
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور با تبعاع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون  
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشتند مقدم مرتفعی بنید الامقاع محمد و آل محمد ص  
 و ابواب هدی را که در این ظهور بجوف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که  
 بنورده مقدم مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افند

ایشان محال است. و امثال بوده و هست. در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب  
 گشته که اگر کسی خواهد گل را احصا نماید نتواند و کلن در همین واحد اول است که تکثیر  
 آن محسوب میگردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود  
 از برای ارتفاع این مقاعد متغذ که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینها میگردد و  
 در علم خدا گشته که مرتفع شود و خواهد شد و مزدی از برای مشیت الله نبوده نیست زیرا  
 که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که  
 مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در  
 بیان و وصده فرموده خداوند که هر شقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار  
 و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شیء قدیر  
 و آنچه امروز بقاع است فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه  
 در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت  
 است پنج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شیء و تا امروز که ظاهر  
 شده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر کلف قبل از ظهور  
 تکلیفی نبوده نیست و الله بکل شیء علیم

### الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتکات البقاع یا من و بعضی عنه بما قد عفی الله عنه  
 مختص این باب آنکه هر کس پناه برد بقاع حروف واحد حق است بر مردم که او  
 را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض منظر بحیر و لایبجار علیه است لعل  
 در یوم ظهور منظمی سره الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده



که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نجدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تضرع  
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کلتی هلاک میروند و اگر بصیری باشد بر روی  
 ارض کل ماعلی الارض را میدهد که در نفسی نرود و در استثناء داخل شود زیرا  
 این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بجای باطل نگرود و نه این است که پناه بایشان  
 بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور  
 این حروف میفرستند و ذکر ایشان را شب و روز میگردند ولی بعد از آنکه ظاهر شده  
 بان حجتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده بشنون  
 دنیوی کل محبت شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال  
 قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بر نفس خود ایشان میدهند اگر محض این هم بود باز  
 بر نفس ایشان امری واقع نیاید و حال آنکه کرد و کرد در اموال خود را باسم تعزیری  
 سید الشهدا، سلام الله علیه خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند این است  
 حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام  
 میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ۳ باشد کردند آنچه کردند فتعبر  
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله میگذازند ولی بر  
 مظاہری میکنند که حکم بر او حکم بر خداست و نمیدانند و خارج از دین میگردند  
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد ساکنند اگر قرار گذارید ای اهل بیان  
 که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد گردد  
 اگر از برای آنها نیگرددید نظر کنید در کل ثواب سور قرآنی که از آنم خود روایت  
 میکنند و ثواب دعائی که میخواهند که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در

تکل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم نشی است که حج الله بر او یای خود گذاشته  
 که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و محمد خدانی را که قیامت را بر پا کرد و  
 ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بان ثوابها  
 قرآن و دعای میخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی ۴ که هنوز بوعده یاتی من بعد  
 اسم احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزاره و دویست و  
 هشتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترجم بر خود کرده  
 اعمال خود را بپا نشوران کرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشد  
 بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ  
 ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نصح را باست خود میکند لعل بوم ثمره که  
 ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کورینا  
 خود را در بین امم بوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در بوم من نظیره الله آنچه از بوم  
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد  
 هم امکان آنها در آن بوم هست درین کل امم مفتخر شوید بایمان با او که اگر یکی از شماها  
 محجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید  
 اعزاز نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد آنچه از نزد او ظاهر میشود  
 مقصوح نموده که آنچه شنیده اید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است  
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مونسین بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود  
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از صین نزول آیه تا  
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید میتوان

احسان نمود که در چند صباح عمر خود از حق محجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود  
مفتوح گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از اجزاء است و مقرنار خود این است  
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند فَمَنْ تَقْبَلْنِ اَنْ يَّادُوْلِي الْاَبْصَارِ ثُمَّ تَقْوُنْ

### الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا يجوز لاحد ان يمنع احدا اذا اراد ان يستجير بتلك البقاع مختص این  
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او  
مرتفع میگرد و تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه  
برد او را پناه میدهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد با سم پناه باین  
مظاهر پناه داده میشود اجلالا للته عزوجل فی ذلک الدین انه خیر مجیر و نصیر

### الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

فی ذکر بیت المحرام مختص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال  
نخواهد بود و در هر طور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل  
طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حوال امر او هستند که ظاهر در  
این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افند  
ظواهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر  
بمالانهایه مقاعد بیت متغیر گردد و یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور  
مشیت است بالنسبه بظهور بعد و الابعینهمان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب  
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز  
همین امر است که در این بیت است و آن محل استواء من بطیره الله است

که بعینه بیت من نهر است که بعینه همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است  
 در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین بانه را  
 بر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماس برگردد و تراب آن  
 اکیر گردد و ما آن عطر احر و لی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع  
 صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفا خواهد بود از نشئون  
 دیگر که امروز در بین اولو الصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست که در  
 وسط آن بنای شال کعبه شده و وضع این شده الا انک قبل از ظهور امر الله در ارتفاع  
 بیت در آن ارض الا انک آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الاهی از برای  
 آن ارض طوبی لمن یدکر الله علیه فانما ذکر الله علیه لمن قدر فیه کذلک یجری  
 الله المحسنین و یدکر الله من یدکره ولو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر بیت  
 نیست الا انک از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تحمیل و  
 تحمید و تجیر آن بیت را مرتفع سازند و در منظر آن نظر نموده که در وقت ظهور من نظیره  
 از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هشتاد سال  
 قبل از حج فرمود و هیچ حولی نمیگذرد الا انک هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند  
 ولی از طور محقق بیت بین چند رگد نشسته و هنوز یک نفس بزمقصد او مطلع نگشته و  
 اخذ ثمره نکرده و حال انکه بیت الله تلوب مؤمنین باد است که اوها مؤمنین بمن یظفر الله  
 هستند امروز مؤمنین بسیار عالمند با آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین با و اگر  
 مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر  
 اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب با و کنند تا انکه حد خود را شناخته

و در یوم ظهور او از او محبت نگردند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل  
 باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعه گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد  
 زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو  
 است و فیرازیک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که  
 حین ظهور کل مومنین بقرآن جانی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول  
 امر نفس او در حین ظهور او الی مالا نحصایه طواف کنند ولی همان حرف شین که  
 پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را  
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در او نساکن باشد  
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده میکنند و در یوم  
 اخذ نتیجه گویا میت میگردند و شعور بایشان مراد است در او امر او میشود قدری بخود  
 آده ای اهل بیان دستعد ظهور محقق بیت گردید که او مباحات میفرماید بطائیف  
 حول بیت خود در بطون خود میبندایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید  
 اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر کتبه دیدم که نفسی هر جا  
 کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فغان آب از او مضایقه مینمود  
 در کشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بو شهر تا مسقط که دو از ده روز طول  
 چون میسر نشد که آب بردارند بمدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال  
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا و رید که قلوب مومنین اقرب است بخداوند از بیت طین  
 و تقرب جویند بومی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس  
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت الفین باو در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل خرنی بیند و نرود در صین موت برین  
 قبض روح میگردد که مومن بکتاب قبل باشد ولی بیج شنی در سبیل حج اہم از آن نیست  
 که کتیب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نہ خود محزون گردد و نہ او را محزون کند  
 چه در سبیل که امری که اقبح از ہر امری بود نزد حق و بہط عمل ایشان میشد نزاع حجاج  
 بود بایکدیگر چه این امر در ہر حال حرام بوده و بہت و سنت مومنین غیر از حلم و  
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بزار است از مثل این مردم کہ در  
 حول او طواف کنند مراقب خود بوده کہ دین اللہ اوسع از ہر شئی بہت و کسی کہ فصل  
 منزل او با بیت ہر باشد از اون عفو شدہ و اگر استطاعت بہم رساند بقدر آن  
 بنفس مومنی از ذوی القرباہ خود عطا کند کہ معفو خواهد بود عند اللہ مقبول میگردد حج  
 او این امر شدہ الا آنکہ در سبیل خرنی بروافد علی اللہ وارد نیاید زیرا کہ در بحر غیر از  
 حزن متصور نمیگردد و اسباب مثل زہمتیوان جمع نمود بلکه اگر تجارت ہم منع رکوب  
 بجز نمایند در جائیکہ بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان  
 و الا اگر نباشد نظام عالم محتل میگردد و اہل بحر لابد بہستند و باعمال خود متقرب  
 الی اللہ و خداوند جز امید بہ نیکو کاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف  
 فرمودہ خداوند ثواب عبادی کہ در بحر حرکت میکنند بواسطہ تعب ایشان اگر در  
 دین خدا باشند و با ہم بر خیط محبت حرکت نمایند و اللہ یجزی المحنین و لایق است  
 بر سلطانی کہ در ملک او حرم اللہ بہت بل بہر صاحب کللی لایق است کہ  
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشتہ کہ اخبار خطوط  
 آن ارض را از طرفی بطرفی رساندہ چنانچہ در ارض فرنگ این نظم با کمال علو

عظیم است و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میکردند ولی این امر عام فریاً  
 که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من ظنفسره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در  
 آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد  
 عباد الله زودتر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع عشر شرآنی  
 زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ماعلی الارض را  
 مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور  
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت  
 بخدمت آن درگاه نمیکند مگر وقتی که کل بسیل وصول از برای آن داشته باشد و  
 الا امر وزیم چاره است در نزد صاحبان حکم ولی چه شکر که مستضیض را بسیلی براون  
 نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع  
 گردد و بسیل از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد  
 بسیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظری که در ملک ظاهر است والله تعالی المنظمین

### الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول البیت لایجوز بیعه و من اراد ان یرفع بذات علیه ان یاخذ و لو لم یرض

صاحبه لان الله احق بمملکه من عبد الذمی یملکه ذات سنین

ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد محرام  
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کلیشی باستقلال  
 خداوند است و او است احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله  
 مگر چه کرده دارد نفسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که

راضی گردد بر آنچه خدا و را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار بکینت شیئی نزد او تواند کرد و آید

### بیت المتین الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالعتا، الذی لایری فی السبیل من حزن و  
 یوثی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاوّل والثانی والثالث و  
 الرابع من البیت لیقتسن علی انفسهم ولا یحیل لهم ان یسئلوا عن ذلک الا ان یؤتی  
 من یفده علیهم ویعنی عن المملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعن سرق فی الطریق  
 وعن لایقدر لمختارین باب انکه از پنج نشه الا انکه مرتفعین بسوی او در سبیل او متلذذ شوند  
 برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بعتا، تا انکه محزون نگردند در سبیل او و بر  
 هرنفی در عمری یک مرتبه واجب شده تا انکه بر او صعب نیاید و فود بر آن و خریدن از  
 برای میت نبی شده تا انکه کل درصین ظهور حق بنفسه فائز گردند ببقای رتب خود و در  
 حین بطون فائز گردند بجل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید بهمین قدر که  
 و افند گردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خداست که جزا او  
 او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا انکه  
 بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سگان ارض بیت خود را و مقربین آن محل  
 عزرا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست  
 و کد ام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نهند و اذن  
 فرموده و افدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی  
 که در حول بیت برسد از خود ساکنند عطا شود که کل با مر قائم بر رکن تسبیح قائم باشد که  
 مدال بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر و افدین بیت الله کمال



عزت را مرعی داشته و سوال از عطیه محبوب خود فرموده تا آنکه خود مکلفین تکلیف خود  
 عمل نموده که اقرب بعز و علو است و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سه  
 تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشته و بر صریحهای ناموره که در نسخه عربی ذکر  
 شده و سر اثر مروه ملونه که در رکن اول مفید و در ثانی زرد و در ثالث بنز و در  
 رابع قرمز و دشوئات محبوبه معتقد که باون عز و افدین و عزایشان است در اسباب نام  
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر متنابیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از  
 برای استعداد یوم ظهور منطفیسه الهه هست که صین ظهور او بر حاجیان حجتی نیست الا بسو  
 اون و بر حافظان بیت خطی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست  
 الا خدمت او و بر هیچ شانی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد  
 اگر کسی درک کند و عنقوا از چهار مثال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر  
 آن و بر مالیک و خدام و صنعا و من تبلی فی البسیل از فضل و رحمت خود تا آنکه شرفی  
 باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد مندرل اون بن الکاف  
 و النون است لعل نفسی اخذ نموناید در یوم ظهور مندرل او و در هر زمان از برای  
 حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون  
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه  
 بر او گذشت از لیل و نهار عدد بیست واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است  
 که بر اغناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد  
 و بهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر سح او از یوم آدم گرفته تا امروز  
 حتی آن نفسی هم که محجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با او است که ساجد است

و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت اوست و خود میداند از اعلامی خلق گرفته تا اذنا  
 اذن مثلا اگر امت عیسی سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی او امری که از عیسی  
 بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور  
 عیسی ۴ در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل از نظر کن و بعد بعد را مشاهده  
 کن در هیچ شانی از برای هیچ شیئی شئی نبوده نیست الا آنکه همان شئی است از برای  
 نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده دست و لم یزل خدا را باو  
 عابد است ولی خود ملتفت نمیکرد که اگر بشناسد او را بجله از کل خود منقطع میگردد  
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که  
 نشاخته چگودر نار حجاب مانده و همچنین قبل از فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این  
 است عزت الله که کل بعودیت از برای او مستحسنند اگر قبول کند و حال آنکه  
 قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر  
 سه مالا نه سایه بر چو ل بیت طواف کردند و در سه آخر و اضع بیت خود بیج رفته که دید که  
 ماشاء الله از هر فرقه بیج آمده ولی احدی او را نشاخته و او کل را شناخته که در قبضه  
 قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است  
 که عدد بعثت واحد بر او گذشت که خداوند با و مبالغت فرمود در ملاء اعلی بانقطاع  
 او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل  
 در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کفایت  
 شرح سوره یوسف کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه  
 واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکند که همین تشرافی که حال این همه مصدق دارد

هفت سال در بجزوه عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاهر نبود ولی  
 آن نفس چون نظر بحقیقت حجت نموده موقن شده و نظر دیگری نکرده این است که یوم  
 قیامت خداوند سوال میفرماید از هر نفسی آنچه فهم او است نه باتباع او نفسی را چه  
 بسا نفسی صین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او ن نمیکند این  
 است که کل نفس مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من مخلصه الله اعلم علماء با ادنای خلق  
 یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محجب ماند این است که در ظهور  
 بعضی باتباع بعضی داخل ناز میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلًا اهل  
 فطرت متغیر نمیگردند و نظر بقرآمر نکنند بلکه نظر بمبایعزبه العزکنسند چنانچه آن نفس در  
 صین ظهور نظر بحقیقت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله برحق بود ولی دیگران  
 که نظر رفیق خود کردند محجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان ندوت میت  
 بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن  
 حول مؤمن بوده باد و بر طائفین حول میت بعدم تصدیق بحق او حکم غیر حق برایشان  
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف نبودند ولی نشینده  
 و چون اعتنا نکرده محجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از  
 ایمان محجب مانده که حج شانی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترجم بر خود کرده  
 و یکت دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی  
 که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را میکنی ولی بشانی ظاهر میشود که توانی یقین  
 بحقیقت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد والله خبیر الحاکمین

الباب التاسع والعشرون الواحد الرابع

تی ان النساء باللیل یدخلن المسجد یحضرن السنن عند تسعة عشر مره لمن کین فی ملک البلد  
 من نساثن ملخص این باب آنکه برنساء ان ارض و قرب او اذن داده شده که در  
 لیل طواف نموده و در نزد سر اتر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تمجید  
 و توحید و تکبیر خدا متذکر گشته و رجوع بنازل خود نموده و عطای چهار شمال ذهاب در  
 حق ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند بوفود بر بیت و آنچه  
 مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر  
 نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای  
 او از هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر سر نموده والدین را  
 که در حق ذریه خود با منتقاسی حتی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اذن را  
 حب خود خوانده اعطای آن بطغیسه الله و امر فرموده کل ذریات را با ابوبن و اخوان  
 و اولوالقربا به خود بر شتون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غبار  
 بر قلوب ایشان نمشته لاجل اجلال والدین من بطغیسه الله و اولوالقربا و اول  
 از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و  
 زنده میشوند و اوست مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری با سمی ظاهر و در هر بطونی  
 در اوج عزتی محجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن  
 آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر  
 توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت آیه هم دلالت بر ذات احدس و حده  
 حده میکند و ما من اله الا الله و اما کل له طائفون  
 الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد مختص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطفیسه الله در او  
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و مست و همچنین در نقطه بیان شریعت شود بوده دست  
 و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده دست چنانچه خواهد رسید میومی که  
 محل طین الله احمد در شطری از شطران ارض اعظم تسرا گیرد و محل صلوة مصلیان گردد  
 چنانچه الآن در مکة ظاهراست که خدا دل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف  
 گشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که بانتساب بطور جسد او این نوع  
 مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود ارضی  
 اجساد ذاتیه مدله بر بگیرد و ارضی نفوس مدله بر توحید او و ارضی ارواح مدله بر تحمید او  
 و ارضی افئده مدله بر تسبیح او که در اول نار محبت مشرق و در ثانی هواء و ولایت مرتفع  
 و در ثالث ماه توحید متغ و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله میدبیشی ثم بعد اظاظتظرون

### الباب الثانی من الواحد الخامس

### فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

مختص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدا با اسم حروف  
 حتی منطفیسه الله بنا کنند که بدل باشد از برای حروف حتی اول و در آنها تسبیح و تقدیس  
 و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها بر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن  
 اسراف نبوده و فیت گویا دیده میشود که بعد د اسم مستغاث در آن مساجد نترنمای  
 مرتفع آویخته که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده مؤسین بخدا و آیات  
 او و نماز گذارده ولی بر رسید از آن روزی که همین حروف بر میگردد بسوی جیات  
 دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند

کل باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با تکفانی که نسبت  
 ایشان داده از مسکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در آن  
 طهور بوده و قایم آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی شده بود  
 هم راضی شده بلکه از این هم تنزل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شده این است که  
 حجتی بر ایشان نباشد الا آن هم بهین حجت این مساجد برپا میشود و بهین حجت از قبل برپا شده  
 که اگر دین بر مساجد نازل شده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق  
 نظر بچشم دلیل نکرده و از این حجت است که محجب میگردد از حق نظر میکنند می بینند  
 خلق کثیر صحیح میروند ولی نظر میکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی  
 راضی این بهیقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افشار شده لایشر میکنند و حال آنکه کل این  
 همه خلق اعمالشان بواسطه ولتت علی الناس حجج البیت است و همان کلمه در  
 یوم ظهور من ظنفسه التمسست و امر و نهست و درصین نزول فرقان بوده ولی چون  
 می بینند در آن امر خود تسری ندارند این است که محجب میمانند از مبدء امر و بعد  
 از برای خود قرین بسم میسرانند و مایه افشار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امر در میکند  
 در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امر و زمی بینی که همان حجت  
 است و بهین قسم محجب مانده اند همچون در نهانی که از بحر حجت کتاب آمده منعش شده  
 می میکنند و از نفس بحر محجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از  
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران بگری اذ  
 لایری فیہ الا الله ذکرت رب العالمین  
 الباب الثالث من الواحد الخامس  
 فی بیان عرفان السنین والشهور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل سین را با مرخود و از ظهور بیان قرار داده  
 عدد هر سین را عدد کل یعنی ۳۶۱ و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده  
 تا آنکه کل از نقطه تحویل محل تا منتهی الیه سیر او که بجهت فتی میگردد در نوزده مراتب حروف و احد  
 سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و  
 یومی را بهار حکمی قرار داده که متولدین در این جنت با علی مایمکن در امکان متولد گردند  
 و در شهر اول که اشهر تبیج است خلق نارافنده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد  
 که اشهر حمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در  
 شش ماه بعد که شهر توحید است میسر اند خداوند موجودات را نه موت جسدی بگردد  
 موت از نفسی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهر بکبر است حیات میدهد  
 خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند  
 و سه شهر اول نارائت است و چهار شهر بعد هوا ازل است و شش شهر بعد ماد حیات  
 است که بر نفوس کلینی جاری میگردد از هوا ازل که او ممد است از نارائت و در  
 شش ماه بعد متعلق بر آب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر ستر گردد و  
 ثمراخذ شود و کل خلق هم سنگتر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و  
 شهر حی در حول او طائف و مثل او در بین شهر مثل شمس است و سایر شهر مثل مرگ  
 هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را  
 خداوند شهر بهاء نامیده بعضی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و او را مخصوص  
 گردانیده بمن بطنی سره الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده  
 و یوم اول که نور روز است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود نمایند و نظر آن را در نقطه بیان ذات  
 حرف سبع قرار داده و آن را در این طور عرش من نظیره الله قرار داده زیرا که  
 او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده  
 نمیشود در او الا الله عزوجل و او است اول که با اول شناخته نمیشود و او است آخر  
 که با آخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که  
 باطن شناخته نمیشود و او است که شئییت کل از او است و شئییت او است  
 بنفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سید و شصت و یک مرتبه توحید  
 کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سما تقدیر نازل میگردد و الله علی کل شی  
 حفیظ و ثمره این عرفان آنکه در این شعور که شئی از شئون خلق است که کل مدل شد  
 بر حرف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شئی در خود شئییت نبیند الا  
 بظاهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور  
 همین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را و در نزد آن خدا  
 خاضع گردد اگر چه مشمل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطنی هذا ما یفیع المتقین  
 الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسما الله او باسم محمد او علی او هاجمًا او فاطمه او الحسن و  
 الحسین علیهم السلام لمحض این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند  
 نفوس خود را با اسمانی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسماء  
 اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا  
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء متغنه و عبدا الله و ذکر الله



این نوع هم بابی است که الی مالاخایه می توان در آن عروج نمود و اگر در حیرت بنوت و ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء خمسہ تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی عظیم کل اسماء است و اگر مکل اشال و کور ترقی نموده شینا فشینا تا ظهوری که کل شیئی با اسم الهی خوانده میشود که هیچ شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابہ است با یکی از اسماء حق جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابہ است با اسم الله جل و عز و در این ظهور بسیار از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیئی نمیکند الا آنکه مشابہ یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر برسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین بدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کل شیئی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و مثلذذ و اگر دون او نشیند مضطرب میگردد بثنائی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدء عوالم جنت گفت آن زمان را و هیچ شیئی بجنّت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلاً این بلور جنّت جبری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفشه در جنت است در جنّت تا وقتی که رسد بجائی که در صینی که ماده است دهن شعر بر او زده که یا قوت گردد آن وقت بمنتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که جبر بود به ساء نداشت

و امر ذریک قیراط آن اگر بحال یا قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهام دارد  
 همچنین کلینی را تصور کن و کمال علو انسان در ایمان بخداست در هر ظهور و با آنچه  
 از قبل آن نازل میگردد ندانیم زیرا که در هر ملت علای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا  
 که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر  
 بلکه علم علم بخداست و آن نیست مگر علم بطهور او در هر ظهوری و غنائی نیست  
 الا بقدر بسوی او و استغنائی از مادون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالمشبه  
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این متع است زیرا که از آن  
 در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام  
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده و همچنین الی ما لا نهاییه  
 تصور کن امرداد را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از  
 سکر او که محبوب است نژاد و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمه  
 این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیاتی این اسماء خارج نگشته لعل  
 نفسی با جذب مسامی اسم خود در این ظهور لایق اهمیت گردد که بدل برین بطنفسیه الله  
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعض اسم محجب گردی زیرا که در این کور قائل  
 سید الشهداء علیه السلام بعینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهورین نظیره  
 شبه نیست که کل باین اسماء محبوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن  
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از جسم وجود حق خلق شده که لایق  
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا ظل الهی است در تحت الثری که در نفسی فانی میگردد  
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس با اسم رسول الله که اسی در امکان از

ان با ترفیت نامیده شده و محبت مانند از محبوب خود و الله علی کلبی شهید و دیگر  
 مثل من طغییره الله مثل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن  
 مثلاً اگر کسی بجهاء الله نامیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن با او است اینجا  
 آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفس خانی میگردد  
 کانه لم یکن منه شیئاً مذکور

### الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی  
 البلاد التي لا یمکن الاخذ لمخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ماعلی الارض است  
 در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ماعلی الارض در  
 ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الایاقت از برای آن  
 دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده  
 چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باد شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه  
 را که خداوند باو عطا فرموده بود از خود و همچنین در ظهور من طغییره الله هر نفسی بر  
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان باو و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل  
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد  
 بجز و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در  
 حق ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر  
 مؤمنین بحق آنچه ما ینسب با ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن  
 وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از خود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن  
 نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آنرا بهم خداوند اذن فرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت  
 میکنند که بر ایشان است که بختهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای  
 ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت نسیماید باقتداری که مقدر شود بر ماعلی الارض  
 چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود  
 ببنفخه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نارنجالت داده  
 مبدل بنور میفرماید و الله علی کل شیء قدير نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده  
 که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین  
 اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده با مر رسول الله ص در هر طور می هم همان  
 قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت  
 و اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده با و امر قرآنی عمل کرده  
 بودند امروز ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده  
 ولی از بسده آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی  
 عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من طغیسه الله کل مرتبی تربیت بیان شده باشد  
 تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان با و خارج نگردد و اگر کرد حکم او حکم من لم یؤمن  
 بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من طغیسه الله بر نصرت او  
 جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی نیز  
 تقوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده  
 در صین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جت

پناه برده بخدا از آنچه شمارا از مبدء امر دور کند و اعصام حبه بحبل او که هر کس ام  
ورزد بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلك من فضل الله يؤتيه

من يشاء والله ذو الفضل العظيم

الباب السادس من الواحد الخامس

في حكم اموال التي تؤخذ في ذلك الدين ان يكن فيه من شي لم يكن له عدل لمن يملكه  
الانقطة البيان وان عزبت الشمس فليحفظن لمطلعها عند من يجرا لادونه وان مادونه  
ذلك يؤخذ اولاً عنه عدد الماء من بها كلتا ثم يأخذن منه الذين قد فتحوا باذن  
واليهم كل على قدر ما يتكفيه وان ما زاد ليبلغن الى الفقراء و يصرفن في البقاع  
وان يؤتى كل نفس ولو كان التطفل في بطن امه خير من ان يصرف في البقاع موهبة  
من الله انه كان وما بافيعاً

ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بضع بلا دمی که  
اختیاراً اسلام بخزده آنچه مالم یکن له عدل است حق نقطه بوده دست مادی  
که شمس حقیقت مشرق با دراج میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین  
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من بطحیره الله آنچه در نزد ایشان  
است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علاوه بر  
اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند  
جزای آن نارا است از برای ایشان کاشی لله است و اقرب بخداوند  
از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته  
حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زمان

بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدگیری داده و معطلی و آخذ هر دو  
 در نماند چه آنکه صاحب اوحی و احق است بر آن چیزی که خداوند در سراسر آن موهبت باو  
 عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغناستغنی گردد ولی هر  
 کس خواسته که خود را از نارنجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده قامت  
 و کل از بجز وجود هستند که خلق شده اند چگونه و ما تیفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت  
 است سوال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی  
 همین حرف از برای او شد است از هر عذابی نزد او ولو اعلم اگر روح ایمانی در او باشد  
 و الا هزاران هزار که آیه کلثی ما لک الا وجهه را بشنوند گویند یا شنیده اند کلمه ولی نزد  
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را دهد نزد او بستر است از اینکه یوم قیامت سوال  
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و عنبر عالم کن که عدل  
 بقدر بجا ما از کل گرفته میشود و از قبل صرف واحد ترویج اهل بیان میگردد از  
 اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید  
 هر نفسی را آنچه شان و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف  
 بقاع نامور بجا میگردد یا آنکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد  
 در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع  
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این  
 باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور منطفی شده است آنچه کل ماعلی الارض شئییت دارند  
 از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول  
 ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری چیا

نموده که بر او عزنی وارد نیامده از بید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرموده  
از او ممنوع نه داشته از کل مال کمین له عدل که مالک نمیکرد و چنین شئی را الا او زیرا که او است  
آیله کس شئی خداوند و هر شئی که باین وصف در صفت خود رسد لایق او است نه  
دیگری از ذروه علو گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش  
حزنی وارد نیاید از خلقی که بچود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشنی زیرا که  
کلشنی با دشینیه شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشینیه زیرا که رضای  
کلشینی با خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده و نیست که یکت  
اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلشنی اگر با علی علو امکان خود رسیده  
باشند زیرا که وجود کل با او است چگونه و عمل کل و همچنین الا قرب فالاقرب من  
حروف الحقی ثم الاسماء والامثال ثم النبیین والصدیقین والشهداء والمقربین  
کل علی قدر ما قدر له لکل درجات من عند ربهم وکل له عابدون و اگر آیه لیس  
گنمشه شئی نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان  
که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر الفی  
مانه برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل باین منج منتفع گردند  
و همان نیروی که جانی که حجت خداوند این نوع عمل فرمایند دیگری تجاوز نماید زیرا  
که در او امر او کل فضل بوده هست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

### الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشره من کل شئی ممن لم یدن بملک الدین  
لان اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطره اعظما لنبته ذلک الدین

مخص این باب آنکه موهبه خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را میدادند  
 میلی بسوی او نداشتند و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین بیان و  
 وصل نسبت بنؤمنین ظاهر فرموده مابیع ویشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً  
 اگر گلی برید یکی از نصاری باشد همینقدر که بمؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رود  
 کند مادامی که درید او است حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد  
 اگر چه سبب فصل هم بهم رسد که یکت نفس دون مؤمن بدیه از برای مؤمنی فرستد  
 از جنینی که ذکر میکنند که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه منین معدود  
 بگذرد تا آنکه بان نفس مومن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی  
 نیکوئی هست مؤمنین بیان تحویل نموده لعل یوم ظهور حق شئی بمحضر مالک وجود خلق  
 رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه است  
 از بحر لطف جود او دان الله جل و عزلم یوصف باللطف و انه هو اجل و اعظم من ان  
 یدکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الالاسماء و  
 الامثال تستلون

### الباب الثامن من الواحد النحاس

فی ان کل نفس ان یقره آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عد الواحد و من لم یقدر  
 یقول الله الله ربی و لا اشکر بالله ربی احد ائمة عشر مرة لمخص  
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه هر نفسی در حدی  
 دافع و بشانی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این حس هر چه میجویی  
 غوص نموده و لالی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرائت آن را  
 از روی روح و ریجان نموده هر قدر که نوادت تلمذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از



عدد واحد از آن داده شده شمر آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل  
 برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان امتدی گردید  
 و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میسر به تجارت کند مالک آن من نظیر الله  
 است که نفوس مؤمنه بقطعه بیان سپرده که باو تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که  
 اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نکوید بهر جزئی حکمی بمالانهایه نفوس در آن متجر  
 هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی سئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن  
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس  
 بگیرد همه خود را عیاء میکنند و در یوم ظهور من بطغیسه الله تصور کن که این جنت را بر  
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و  
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب  
 وجود خود را و مایه فرج بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی  
 در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه  
 باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشه نموده محتجب  
 چه یوم ظهور من بطغیسه الله الی مالانهایه تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محتجب  
 ولیکن تصور نمیکند که در صین نزول بیان مثل صین ظهور او است چنانچه صین نزول  
 قرآن را شنیده ولی اخذ نمیکند چون امروز می بیند عزیز است کل با اسم عزت  
 او مفتخرند ولی همین شمر آن بود که در مسیت در سه سال نازل شد و ظاهراست که در  
 آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الایمیر المؤمنین علیه السلام در ردای مبارک خود مسجد  
 نمیاورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات احدتس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من بطیضه الله اگر کسی یک آیه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه  
 بیان را تلاوت کند قدری تغزل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام است درجه بی  
 منتی میگردد و تا بمبداء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من بطیضه الله  
 را تصور کن که مبدء دلیل برید او است و محجب بشون مؤتلفه شو که او اجل از آن  
 است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا  
 که کل از ایتان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و  
 اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها میشود  
 پس ثمر در نفس حجت است نه در شئون مایضه و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده  
 مگر آنکه قصد شده که اطاعت کند من بطیضه الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور  
 خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کفنه الله ربی  
 ولا اشرك بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گویند باریب در یوم قیامت  
 همندی بهدای حق خواهی شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی  
 الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

### الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان یدکر فی کل شیئی اذا اراد ان یتعلما اسم من اسماء الله سرّاً و جهرّاً او التهاناً  
 ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای  
 او مقدر شده که در نتهامی کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفضل در او ظاهر گردد  
 و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و  
 از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بنتهامی کمال خود ظاهر

گردانند آذن فرموده ایشان را که هر شینی را بحروف اسم او با سماء الله جل و عز  
 خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شئی نمیسند الا طلعت ظهور شیت را که در او دیده میشود  
 الا الله مثلا منقی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بنید الا سبوح و در نون  
 او الا نور را و در کاف او الا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنکه  
 التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذكر بسم الله  
 الامنع الا قدس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرمود  
 در این امر که هیچ شینی در او دیده نشود الا من بطیضه الله که بده اسماء و صفات الهی  
 است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیچ صاحب انبئی اظهار انیت خود کند و در خو  
 نمیسند الا او را که او قائم با و بوده دست نه این است که تواند او را در خود  
 بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه  
 شج او است کل ما یقع علیه اسم شینی را در نزد من بطیضه الله همین قسم تصور کن ا  
 عالم مجرد گرفته تا منتهی الیه متحد که آنچه در او است از شج شمس ظهور او است قبل  
 از ظهور او زیرا که لم یزل عن سیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دست میدارد و  
 که ظاهر گردد نه بنید در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده  
 نیست ذره طینی در قعر بحری الا آنکه او مالک کشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او  
 و کل مرایانی کشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بجز در اشراق ضیاء او که آید  
 او است کل دلالت کند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید و

ینور قلوب عباده المتقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الياكل للرجال والدوائر للنساء يكتبون وكتبين فيما يشاؤون من البيان  
 لمخض این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان  
 آنها را منت گذاشته و آن یکی است از برای رجال که ظاهر او باطن او و او  
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر  
 کس هر چه تواند از بجز وجود او اخذ کند که آنچه در آن یکل نوشته شود اثر آن در نفس  
 آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة و از برای مظاهر بآه دانه  
 قصص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را  
 واحد که بدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله  
 بخلقش میمط تا آنکه بر صد ورافنده ایشان قصص شمس حقیقت متجلی گردد لعل در یوم  
 ظهور آن نیز اعظم دلالت بکنند الابرار و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند  
 در او از کلمات مشرق از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن  
 نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگر چه بدین دایره بر آن نبی  
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمات را نموده در نقطه  
 فرد و در ما یؤخذ حی و در الف قیوم و در بای سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و  
 از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تکبیر  
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن کس وجود  
 منتگشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر شئیت الله بر سر بیان آنها  
 جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است  
 و همچنین قدر که در یکل یا دایره ظاهر شد و از حد ما تجاوز نمود لعل در سنین خمس ظهور

من بطغیره الله بشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بیاض و دوازده  
 نوشته شده تجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی  
 نزد او باشد از عطیه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بیست  
 واحد چگونه در حق او ذکر نمیشود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای  
 این است که کل اهل بیان از حد و خمس بیرون نروند زیرا که در یکل خمس محیط بر او  
 است و در دایره او حافظ نما است این است مراد از نزول او لعل مردم  
 باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در صین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالبیاض  
 در او اولوالد و اتر در او بکله منقطع گردند اگر چه کوراگر ترقی نماید خمس سین بخش  
 شمر خواهد رسید بل بخش ابوع بل بخش یوم بل بخش ساعت بل بخش دقیقه بل بخش عشره  
 از ساعت و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده من مشیت و مانعش  
 بنوینت غلت بل لم یزل قد خلق الله بیننا بیونیه الصفه مثل النار و احراقه میشود  
 که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستغنی گردد و نور او منور کند  
 آنکه که در آن مستغنی گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته  
 نامتی الیه حد محدود و نظر کن در هیچ شان در کل این دوازده بیاض کل الایکلا واحدا  
 مثل آنکه آآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله ص که اگر او  
 نبود کنونیت او نمتذوت نیگشت در ایمان باو و نظایر او و آنچه از قبل الله بر او  
 نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهین کن بعین یقین این جوهر واحد را که سار  
 است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من بطغیره الله در یکلی غیر یکل او دیده شود آن  
 بنف محجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او باو و آنچه او میکند قصد

نمیکنند الا اورا اگر چه درصین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان  
 اتم تعلمون (الباب الحادی والعشرون الواحد الخامس)  
 فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس کبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تحت  
 عشر مرة اناکل بالله مؤمنون و فی الثانی اناکل بالله مؤمنون و بعد کبیر الثالث  
 اناکل بالله محبون و بعد الرابع اناکل بالله ممتنون و بعد الخامس اناکل بالله راضون  
 و یکبر ستة کبیرات فی صلوة المیت یقرء تحت عشر بعد الاول اناکل لله عابدون و  
 فی الثانی اناکل لله ساجدون و فی الثالث اناکل لله قانتون و فی الرابع انا  
 کل لله ذاکرون و فی الخامس اناکل لله شاکرون و فی السادس اناکل لله صابرون  
 لمخص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبه است از  
 قبل او از برای من بطیغره الله و کل بالتبع در ظل ظلال احکام الیه وارد میسایند و  
 از آن جمله اذن فرموده در نزد من مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد به  
 پنج کبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود عقل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از  
 مؤمنین بمن بطیغره الله گردد و هم درصین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش کبیر  
 در صلوة واحدی تا انکه بدل باشد که بده آن از ثناء بوده و رجع آن الی الواو است  
 نقل یوم قیامت با قول من آمن بمن بطیغره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه اورا  
 محتجب نکردند زیرا که این امر بغایت عزیز مؤحدین صعب است چه با آن  
 نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در طور فرقان بعد از عروج  
 شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماذ الا آنچه ظاهر است و حال انکه  
 کلاه باعمال سر آن عمل میگردند و حال انکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در  
 باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عل نه باعمال دیگر زیرا که آن  
 نفسی است که بدو کلشنی از او است بانه و عود کل شی بسوی او است بانه چه  
 کم نفوس که از زمین ظهور شجره بیان نظر بفرغان خود نموده و از آن محتجب گشته  
 و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده بآنچه مکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و  
 ادنی سواد بوده و هست و امروز که می بینی که کل مؤمنان با میر المؤمنین علیه السلام  
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر  
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده سیدیک  
 چنانچه در این کور که خداوند سنت گذارد بر مؤمنین بعد اسم رحمن از برای او  
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با دهنی میگشت امتحان  
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر باین صلوات  
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب گردد بعد کل اعتقاد  
 نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که  
 بنفی که عقد قیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین  
 شنیده خود متحن نگشته و نادیده گنبد طلا و عزاورا در نزد کل دیده و اگر در یوم  
 ۴ و واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن  
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده این است بده  
 اختلاف در هر طور ی طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن حجت میگردد  
 شود که آنوقت اقرب از لبح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حجت

میگردند با بواب آنها و می بینند صراط را که اوسع است از باین سماه قابلیات  
 و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم  
 نلغزیده و دستکش بجل کتاب گشته که با وی است کل منقین را و الله سید و کلینی  
 ثم تعیبه و ان الی الله کل یرجون

### الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمره و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهیم لمخص  
 این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد  
 این هم محکوم بحکم میگردد و الا آنکه متلذذ میگردد یا مثالم او است باین جسد نفس این  
 از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق  
 او بجهتای حفظ او که آنچه سبب کرده او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش  
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر  
 در این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که  
 امر با عظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور  
 گردد که شیئی که سبب کرده جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است  
 ثمره این امر که لک یمین الله علی من یشاء من عباده انه هو المبین القیوم و اذن  
 بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید  
 و از نار محجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد حاتم که اسم الله بر  
 او منقوش باشد اگر از مومنین میمان است و عاقلین بجد و آن حق است  
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن



کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لو انتم بالته و آیات تو قنون  
 مژده این حکم آنکه چون عود کل بسوی مظهر بکسب میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن  
 و مفتی عروج تراب اول رتبه او حیر است تا آنکه بمقتی رتبه صفا که حد بلوریت هست  
 رسد که آن وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در چنین اجساد  
 جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدال بر حق شوند تکبیر او و الله بید می من یشاء بامره آنه عزیز  
 الباب الثالث والعشرون الواحد النخاس

فی بیان کتاب الوصیه للاموات علی ما امر فی البیان

ملخص این باب آنکه هیچ فضیله من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده  
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده بتبویج و تحمید و توحید و تکبیر خود را و  
 اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحده نیت  
 او و عدل و این خلق و امر از برای او است و تسرار بنقطه آئینه و حروف حتی اد  
 و اظهار حسب بمظاہر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد  
 محبوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن نظیر آینه  
 که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او  
 نازل شده و خط آن با وراثت او است که یاد بیدالی من بطیفره الله رسیده بر حن  
 خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری بمسین است و حفظ ما بمنها نزد کل  
 اسهل از هر شیئی است ولی فتمای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق نشود و او  
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور  
 حق هر نفسی بشیئی مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او باز خود آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود مثل ظهور  
رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بان ظهور  
معروف کل نفرموده و الا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده  
بکمال مابین معنی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل دین  
موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملکت که با مر قبل او  
این کلمه را میگویند در همین موت میگوید ولی نظیر این کلمه که مدل علی الله هست در  
جیب بغیر حق مستور این است که کل اعمال جساء منور میگرد و همین قسم کل کتاب  
وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهید داد و  
خواهید گفت لا اشک بالله شتیا ولی یوم ظهور نفوس خودتان منظر شرکی است  
که نفی کرده اید و ملققت نیتید این است که یک دفعه دین خود را باطل میکنید  
و شعر میگردید قدری حشم بر خود نموده که علی که میکنید از روی بصیرت باشد  
لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که بس در این کتاب من الله هست  
ولی بمانطق به النقطه در جوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من عطفه الله  
چه بسا که می نویسید ولی بجسی که می نویسید نمی شناسید و او خود را بشما می شناساند  
بجستی که دین کل بر پا است ولی حجابهای نفس خودتان مانع میگرد مثل آنکه  
امروز کل اهل قسره آن با مر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محجب مانده با وجودیکه  
حجت او با مر قبل را مشاهده مینمایند بخواشرف ولی ملققت نمی شوند نه این است  
که آنصافی هم که این کلمات را می بینند ملققت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان  
میکند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع شود  
 و الله بصیر بما **الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس** انتم تعلمون  
 فی بیان آن المَطَرَات انواع و هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله  
 ثم النقطة وآثارها ثم ما قد ذكر الله عليه ستة وستين مرة وما يحفظه الشمس وما  
 يتبدل كمنونيته ثم كل من يدخل في ذلك الدين فاذا يطهر وكل ما نسب اليه ثم  
 ما نزل من ايدي غير اهل ذلك الدين الى ايدي اهل الدين فان قطع النسبة عنهم  
 واثبات النسبة اليهم **طيفره**

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهریت مظاہر محدود فرمود  
 که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدایم داد بیلی بر یکی از آنها داشت و کل ما بر الله  
 من عند الشجرة از مطرات گشته که حق واقع امر الله مطهر است نه نفس شیئی بلکه  
 شیئی عرشی است از برای آن امر که آن امر آن شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام  
 او موجد مطرات است بین که در حق عناصر جوهریه که مثل علی الله هست چه میگویند  
 اگر بذهب خود هم حکم میکردند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت  
 احتیاط از بسکه آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر  
 است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او و مثل نفسی است که قتل شدت  
 را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر  
 چه اسم حیوانیت هم لاین نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر نفسی نمیرساند ولی  
 اینها ظاهراً است که چه میکنند خداوند امر موده باین مطرات تا اینکه دلیل باشد  
 از برای طهارت من **طیفره** الله و اولاد عزاد ولی کی است که نظر بفره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید گو در بیان هم خداوند عاقبت ایشان  
 را حفظ کند که از مقصود محجوب نمانند تا بر آن امری وارد نمانند و الا شون دین  
 در هر طور سی در جای خود حق است مثل آنکه ظهور رسول الله ص که شد هر کس داخل  
 دین اسلام شد شون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شون در ظل آن واقع  
 میشود که ایمان با او باشد این است که هر کسی شانی را گرفته و از بسده و محجوب مانده  
 اگر علم بمسبده از برای کسی هست و بعمل با و موفق گشت شون دنیته و دنیوته در آن  
 ظهور از برای او است و الا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و  
 مظاهر سی که مظهر است اول ایمان میان است که مبدل میفرماید جدا و را  
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تعلق آیه از آن واقع شد  
 نشینی که عنینت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که شصت و شش  
 مرتبه که الله اظهر بر شیئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان  
 و وصل آن بابل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کل امار او ششم  
 عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ماییدل کینونیه که کل اینها در وقتی است  
 که عنینت در آن نباشد و دمی که از زمین میآید بواسطه خلال یا سواک اذن دلوه  
 شده و عضو شده ولی در هر حال خداوند دست میدارد مظهرین را و بیچ شان  
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پامی حیوان  
 که در یارش راه رود و داخل در حیره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در  
 بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح در بیان را و دوست میدارد  
 بلکه کل با نتهایی طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کرده نداشته باشد چگونه ددیگری و باسی نیست بر نفس مصلی اگر شر حیوان  
 نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دسته های عاج و استخوان و امثال  
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در سعادت رحمت خدا باشند لعل بوم بطور  
 حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شری احتیاط کنند و نماز  
 خود را اعاده نکنند ولی صین فتوی بر محقق دین پرداختند چنانچه هر کس در کور قرآن  
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضرتی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات رعایتاً  
 دین را می نمودند و همچنین در کور بسیار هر کس بوده بختهای کمال این مطلب را مشاهده نمود  
 که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل  
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه فحلا  
 بر حق نوشته باین چیز با خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدسات گشته  
 که عند الله بیاهنور میگردد الا وقتی که مقترن شود با بیان بحق گاه هست در  
 پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء میکنند که کل شونوات احتیاط  
 دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل میکند و اگر نفس  
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل  
 دین است از بحر وجود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر  
 اذن اسی اهل بیان نکرده آنچه لیل قرآن کردند اظا بهر جا که عروج میکنند در  
 مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل  
 بوم بطور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این  
 است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نمید زیرا که آن شمس

حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاهپند بر نفسی دون  
 اظهار حب خود را از او لعل از بجز وجود و فضل خود او را داخل با ایمان بخود فرماید و سنت  
 گذارد بر او بگذرد اگر چه خود حسرت نشود چنانچه در صین جزا در این قیامت نفوسی  
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد با آیات خود و حال  
 آنکه یکی در بجز بود و یکی در بجز خدا داد است که گوی او حسرت شود از جزای حق او را  
 والله بحسب المحسنین

### الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الذی اتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب

مختص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود  
 و آنچه دلالت بر او میکند از شمس مجلیه در مایا از شمس جود او بگذرد او کل را  
 خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و  
 میدارد که تلطیف از آن را در نهایت کمال ظاهر سازند در مقام یسره در مقام  
 عسر و عمره آن اینکه کسی در حق آن نسیر اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند  
 که کل مطهرات از بجز وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر  
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل  
 بر منظر حق در مابین آنطورین عزتی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن  
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مد علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده  
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی  
 که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید صا بمنزل آمده در صین رج صاحب

منزل امر بخل بانی که بدان شجره طهارت باور رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو کشتی یابس در حین اقران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز نمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میسرود چگونه که  
 فرع باقی ماندان یا عبدا لله فاتقون

### الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقه یحضر بن یدی الله وان صین  
 ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکد الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا  
 لا یحل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یمیکد والّا  
 لا یكلف بهذا وان کان من احدی خرج من یدی من صنع لم یکن له عدل فاذا قد عفی  
 عنه فضلاً من الله فی حقه ان کان غنماً من ذلک والّا یزومه لان الله قد  
 اغناه من ملکه من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انه  
 فضال کریم مختص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان  
 اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت  
 یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند  
 زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است  
 و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و در هیچ مقال از آن  
 که رد کند بسوی من لطیفه الله نه غیر او کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه  
 ما بین خود و خدا بر ذمه او عتقن میگیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ  
 میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذکردن ایمان و الّا درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر مو  
 که هست اگر از برای خداست محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع  
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دون  
 ذکر محبت در حق آن نبی اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت  
 پلاک نشوند و محبت او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است  
 آینه لیس کمشله شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او باین  
 حد رسد از برای او باشد و مادامی که کمش حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست  
 آنچه که لایق او است از ملک او الّا باذن او بعد از ادای مظاہر و احد از او و از  
 حین عزوب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند  
 محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع و غیر شانی  
 صبر در او الّا و آنکه رد کند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من  
 کل ما قد بلغ الی منتی صدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور  
 و من لم یوف بامراته یوم ظهور الحق ان ینیع قلم لیس له عدل فعلیه فرض حسن و عین  
 شقلا من ذهب لثلا یقدر ان محجب من امراته من احد ان نیفق فی دینه و اذن  
 داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاہر میگردد که بر او  
 شیئی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در  
 حین ظهور رد کند بمالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در  
 امر او خواهد نمود که ام عز از این عظیم تر است که ملوکی باطاعت مالک خود مفتخر  
 گردد و این نیست الّا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الّا او غنی مطلق بوده



از ماسوای خود بنفس خود و کل از بجز وجود او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا آنکه محجب میگردد در نزد هر طور سی عرفان رضای او را این است که باطل میگردد آنچه که بجان خود لایق میکند و الا چیزی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لایق است کفیشی و از این سراسر است که هر چه بر حق وارد میآید از او است و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محجب گشته بر او وارد میآید نه این است که در همین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمی گشت در همین طور رسول ۳ حجت الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان بجان حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر طور حقی سلسله ظهور قبل بجان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محجب میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعزتر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هر گاه او باشد هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه با او وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کفیشی فرض کن آنچه ما میکنیم در امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر سر شینی قدیر

بکل شیء محیط و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد نحاس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان ینکر اللہ فی کل یوم خمس و تسعین مرة اللہ ابھی  
 فی یوم الاول اللہ اعظم فی الثانی الی ان منتهی باللہ اقدم فی یوم التاسع والعشرون  
 اللہ لم یخص این باب انکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر  
 نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید اللہ ابھی یا اللہ اعظم یا اللہ اظہر یا اللہ انور یا اللہ اکبر یا  
 امثال این نوع کلمات متتبعه لقل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه  
 بشرف هدایت آن منیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت  
 حروف حق مہدی گردد نہ اینکه این اسماء را بخواند و از ادلاء بر آن محجب گردد زیرا  
 کہ مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاء علی اللہ است ہمین قسم کہ این حروف  
 دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است کہ وصف کرده شود ہمین قسم این  
 کینونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است کہ نعمت کرده شود نہ  
 این است کہ حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا کہ سبیل از  
 برای احدی بسوی ذات ازل نبوده نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است  
 و حروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او کہ در آنها دیده نمیشود الا اللہ وحدہ  
 وحدہ و در مقامی کہ آنها دیده میشوند خلق اللہ اند و در مقامی کہ دیده نشود در  
 ایشان الا اللہ آن وقت حروف حنہ ان یا عباد اللہ تتقون کہ در آنها غلو نموز  
 اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنو کنند در حق ایشان  
 در اقرار عبودیت ایشان بوده هست ولی علو ایشان بر آیتت افندہ ایشان  
 هست کہ دلالت نمیکند الا علی اللہ وحدہ از این جهت حروف تسبیح و تحمید و

تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی با ایشان که حین  
نظر محجب میگرددی بل همین قسم که در حروف الهه اکبر نمی بینی آلا الهه را در آن  
کیفونیات هم مشاهده نمیشود آلا الهه قل کل خلق لله وکل له عابدون  
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضاء بینها باتی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع  
و الشری من صغیر و کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی من المشتري و البایع  
و هو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقق رضا بینها و اذن  
فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استطام رضا شود از طرفین  
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده  
خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص  
و تراید با اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حق شاکر  
باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او باد  
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذکث نیچی یومند کل العالمون  
الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان المثل ثلثة عشر حصص و ان بهاء ثلثة عشر حصص من الذهب عشرة الف  
دینار و بهاء ثلثة عشر حصصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علی شیئ  
و من لم یکل عنده علی الحول و لم یبلغ مقدارها علی عدد حروف الطاء حین اخذ  
الکھاء خمسمائة و اربعین مثقالاً فثل ذلك فاذا بعد ذلك من کل مثقال ذهب

حَسْرَةُ مَنْ نَفْسُهُ خَمِيسٌ يُوْتِي مَلِكُ الْبِيَانِ اِنْ لَمْ تَجَاوِزْ حُدُودَهُ وَوَالَهُ اَنْ يَسْتَلِ  
 اِلَّا اِنْ يَأْتِي مَنْ يَقْدِرُ لَعَلَّ بَذَاكَ يَنْصُرُ مِنْ طَيْفِ سِرِّهِ اللهُ وَكَيْفَ بَذَاكَ مِنْ اَشَاكِرِ  
 بَعْضُ اِيْن بَابِ اَنَّهُ خَدَاوَنْدَ بُوْدَه خَالِقِ خَلْقِ وَهَلْكَ خُودِ وَازَا اِيْنَكِهْ مَلِكِ او دَر نَزْدِ غَيْرِ  
 مَوْجِدِ نَبَا شَدْ اِذَنْ دَاوَهْ بَرَا اِيْنَكِهْ كَلِّ بَجِيْ كِهْ دَاوَالِي اِيْشَانِ اسْتِ دَر نَصْرَتِ دِيْنِ اِيْشَانِ  
 هَرْ كَاِهْ يَكْتِ حَوْلِ كِذْشْتِ وَمَقْدَارِ اَنْ اَز پَانَصْدِ مَحْصِلِ مَشْقَالِ كِذْشْتِ وَوَاَحْدِيْ مَصْتَرِ  
 نَشْدِ بَرِيْدِ مَوْضِيْ كِهْ نُوْرَهْ قَسْمَتِ رَسِيْدَهْ بَا شَدْ بَرَا اِيْنَكِهْ اَز هَرْ مَشْقَالِ ذَهَبِ كِهْ نُوْرَهْ  
 نَخُوْدِيْ بَا شَدْ پَانَصْدِ دِيْنَارِ وَاز هَرْ مَشْقَالِ نَفْسَهْ كِهْ نُوْرَهْ نَخُوْدَا سْتِ پَنْجَاهِ دِيْنَارِ  
 بَمَلِكِ بِيَانِ دَاوَهْ شُوْدِ لَعَلَّ دَر يَوْمِ ظُهورِ مِنْ طَيْفِ سِرِّهِ اللهُ اَز بَجْرِ جُودِ اَوْ سْتَفْتِيْ كِشْتِ وَ  
 بَرَا دِ حَزْنِيْ وَار دِيْنَا وِرْدِ اَكْرَهْ بَعْثِيْ اَقْرَبِ كَلِّ بَجُوْدِ او بَا شَدْ وَاِيْنِ اَز حَقُوْقِ اَكْبَرَهْ  
 اَز بَرَا مِيْ مِنْ طَيْفِ سِرِّهِ اللهُ كِهْ دَر اَنْ سَرَقَا فِ نَزْدِ او لَوِ الْاَبَابِ مَشُوْدَا سْتِ وُلِيْ  
 اَز بَرَا مِيْ قَطْرِيْنِ ظُهورِ خُودِ اِذَنْ دَاوَهْ لَعَلَّ دَر اَنْوَقْتِ حَزْنِيْ بَرَا وَاِر دِيْنِيَا يَدِ وَ  
 مَعْظَرِ كِرْدِ كِهْ اَز حُدُودِ اللهِ تَجَاوِزْ نَمَا يَدِ وَنَفْسِيْ اَز اوْنِ مَحْزُونِ كِرْدِ چِهْ اَكْمَدِ  
 بِيَانِ بِيْجِ عِبَادَتِيْ نَزْدِ خَدَاوَنْدِ مَجْجُوبِ تَر بُوْدَه اَز نَفْعِ نَفْسِيْ بَعْثِيْ اَكْرَهْ بَادِ خَالِ  
 سَرُوْرِيْ دَر قَلْبِ او بَا شَدْ هَا بِيْجِ عَلِيْ اَبَعْدِ تَر بُوْدَه بَضْرَ نَفْسِيْ نَفْسِيْ رَا اَكْرَهْ بَادِ خَالِ  
 حَزْنِيْ دَر قَلْبِ او بَا شَدْ نَا اِيْنِ اسْتِ كِهْ بَا سْمِ او كَنْدِ اَنْچِهْ مِيْ كَنْدِ دَر يَوْمِ ظُهورِ او اَشِشِ  
 رَا اِحْتِيَاظِ كِذْشْتِ وَدَر تَصْدِيْقِ او تَا مَلِّ كَنْدِ مَشْلِ اَنَكِهْ اَمْرُوْرَا اَنْچِهْ مَاعَلِيْ الْاَرْضِ  
 اسْتِ بَا سْمِ هَمَانِ مَشِيْتِ اَوَّلِيْتِهْ كِهْ دَر سَرِ ظُهورِيْ بَا سْمِ نَبِيْ اَنْ ظُهورِ ظَاهِرِ كِشْتِ  
 مِيْ كَنْدِ اَنْچِهْ مِيْ كَنْدِ وُلِيْ ظَاهِرِ اسْتِ دَر اِيْنِ ظُهورِ كِهْ كَلِّ ظُهورَاتِ نَزْدِ او شَيْخِ اسْتِ  
 چِهْ وَاَقَعِ شَدْ بَلَكِهْ اَنْچِهْ مَضْرَا ز مَوْجِيْنِ بَطْظُورِ قَبْلِ او ظَاهِرِ كِشْتِ اَز مَوْجِيْنِ بَطْظُورِ قَبْلِ او

محنت اگر آنها تصدیق نکرده ضری هم بر شیمان او دار دنیا ورده ولی از مدعیان  
 اقسام ظمور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شبه نیست  
 که در اطاعت موجود خود مومنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این  
 ظهور بر خیط رضا الله حرکت کند از فتح ماعلی الارض مستثنی میگردد که برستظلیش در  
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای  
 خداوند ماعلی الارض بوده است که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی  
 شوند و اذن داده شده که مقدار هر شقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضه  
 و بھاء هر دو با پنجه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده  
 صرف شود که برای مومنین بیان غیر فضه و ذهب متعلق نگردد تا آنکه کل در سعادت  
 فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد او لولافنده مخزون گشته  
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و  
 در صحنی که بیچ اخذ نشده حد ما را در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در  
 ظل ماستحق داخل آورده اگر چه از برای تجتار در این حکم در بھاء و ذهب و فضه  
 امر در نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بردم کسی بوده یک  
 قران بر او است که بیت هشت نخود دهد نه بھاء آنرا و همچنین در ذهب  
 بیت نخود دهد نه بھاء آنرا الا آنکه بهمین بیچ و شری شود کل اینها از برای این  
 است که نفسی در سبیل حق مخزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در صحن ظهور امری واقع  
 نشود که خلق نار گردد در نفس که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده و الله بیدمی  
 من بشاء الی صراط حق یقین بیچ جنسی از نفس عمل با و امر الله اعلی تر نبوده نرود

موصوفین و بیچ نامی اش از تجا و زاز صد و دانه و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر  
خردلی باشد در نزد عالمین بانه و آیات او و الله فیصل یوم القیمین الکمل بالحق و انا کمل  
من ضد سلون

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جمله اکتسب فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة  
المناجات و الستة التفسیر و ستة صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلك  
من الواحد الی المتعاش و ان یحون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف  
خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفاً و انما الاعراب عشرون  
یحسب لمحض این باب اکتسب ششینی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی  
اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهی  
باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اول  
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است  
در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر  
اینکه از نوزده جمله زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال نظم و ترتیب ثبت  
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است  
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بلکه اعتدال  
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد و حروفیه شود که این قسم در حق خلق  
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان  
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری  
که دلالت نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث

بتفایر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد و ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر میگردد و اگر چه این  
 فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتواند درک نمود  
 ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیت  
 مشایخ و فاضلین باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعلّ یوم ظهور  
 حقّ نتواند بضیاء شمس حقیقت مستغنی گردند و بقرب افذه خود نزد آن نیر اعظم  
 حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مرتب  
 حمس ذکر شود بر نهتهای اعتدال مجرب است نزد حقّ اگر چه در ثلاث اوّل ماء  
 غیر آسن جاری است و در رابع بعد لعن لم یتغیر طعمه و در سته بعد فخر توحید و  
 در سته بعد مایذ کرفی الکرکن البکیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده است  
 بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است  
 در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد  
 غیر واحد دیده شود که اگر کمی مزید گردد و عشرین میگردد نه اثنین شرّ آن اینکه در این  
 واحد دیده نمیشود الاّ مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود  
 نزد واحد اوّل نتواند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه ابر  
 شده که مجله شود ولی کلّ از مبدا ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد  
 همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممتی یا  
 محیی سوامی او باشد بلکه این واحداً خلق او است که دلالت میکند در صقع  
 امکان بوحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والاّ آن وحدانیت  
 ذات لا یعرف بوده است و مقترن بذکر می نمیکرد و او را داخل عدد نبود

و نیت و معروف نمیگردد بندگان و شمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین  
 بیان بهدایت حروف واحد متهی گردند ولی مغز و نگاشته بجهت نقطه و حروف  
 حتی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت  
 و بهدایت آنها متهی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته  
 و الا نظر کن چقدر نقطه تسران و حروف حتی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه  
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور هم مثل این ظهور  
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح  
 آن در نزد من بظهور آید مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و  
 ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و  
 و اگر لا جاری گرد حکم آن ظاهر نظر کن بسین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این  
 است حکم واقع عند الله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس متظلمند که  
 هر یک با مرئی از او امر تسران مفتخر و معززند ولی کل بهان یک خط قائم است  
 که او ن برید منزل تسران بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک  
 آیه نازل فرموده بود که کل مومنین با بخیل داخل در رحمت کسی میتوانست حکم  
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه  
 رسد بکل و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود  
 مانند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اول  
 فانی میگردند بجهت نه بشنونی که تصور کنند بقدر یا بعلیه یا بشنون دیگر که تصور است  
 بلکه این حکم حکم حتی است که فوق آن تصور نه که بر صرف کماهی کلتشینه جاری



میگردد نتایج جدجهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج کرده  
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر آنچه نازل فرموده از کل خلق  
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شجی اگر بر حق متقرب باشند و  
 آنگاه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق  
 نمکذحق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بکذا برای او علم نبود  
 و علم او آن است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آنرا  
 اطلاق علم اولوالافئده نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر باین اسم بمقتدر که  
 اقرار نبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام نکرد ثمری بخشید در حق او و همچنین  
 تصور کن نزد ظهور من طغیسه الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مشتمل او کردند ثمر  
 نمی بخشد الا بقصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم آیه تقون و در نظم آیات تر  
 آن سوره بسوره از یک آیه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در  
 نزد هر نفسی یک صحیفه که اقل از هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس آنچه متلذذ  
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد مثل کل  
 بیان مشتمل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من طغیسه الله  
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه با ایشان داده قدرش بی صبر ننمایند نه اینکه یکی بسند  
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل  
 از او است و راجع باو میگردد و او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان  
 نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید  
 همان آیتی که مابین خود و خدا بآن توجه میکنید مثال او است که در افئده شما

باو از او محجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب  
 بوده که اگر او نشناسد خود را با سم خود ولی بشنون دیگر بآیات خود میشناسند کل را که  
 بر هیچ کس بقدر شنی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است  
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند  
 و فی الجمله داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و  
 کتابی که بر او نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزدا و زیرا که آن محبوس  
 خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او  
 نازل فرموده از کمن جو و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست  
 که باو دستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محجب است چه  
 با بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی بشنی از منزل و منزل علیه  
 محجب میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مژه وجود  
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اذق از هر شنی است ولی بعلم بان  
 ادع از هر شنی است والله یبدؤ کل شیء ثم یعیده قل انتم بما نزل الله فی  
 البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن  
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانی  
 در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محجب گردند یا باخر ناظر شده و  
 نظر در اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور و صیغ خود مذکور بوده دست و  
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آسمی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه  
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او والله یهد

مر. بشاء الی صراط      الباب الثانی من الواحد لسادس      حق یقین

فی ان حکم البشر حکم الکر و قدر ترفع حکم الکر و امر الکل بماء طاهر و ان الماء  
 طهر طاهر مگر فی نفس لئف و غیره بنفسه اذالم بتغیره الثلاث و ان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس  
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم بجد و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا  
 آنکه کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بمایقع فیہ عمل می نمودند مرتفع فرمود  
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند  
 مگر آنکه حوضی از ماء باشد که لطیف و تطهیر کھل باشد و هیچ متی نیست که در آن حوض بنا شود  
 مگر آنکه لاکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بلکه عبور مینمایند کل اهل بیان  
 در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و در بیان حکم طهارت در این ماء  
 ظاهر شده الا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مثل علی الله است  
 کل هم مثل علی الله است و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده است و در صین تطهیر استیلاء  
 ماء بر آن شینے بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و  
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد  
 و اگر در یوم ظهور حق حکم فسد مایه بطهارت شیئی متعجب ندانست که قول او مطهر است  
 نه نفس شیئی اگر چه ظهور او نغشود الا با مراد گو یا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت  
 حکم قبل او در ماء بانتهای اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون  
 محجب میگردد مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل  
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتهای جد و اجتهاد میکنند و در  
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محجب میگردد که ظاهر کنند خود را بدان که در هر فرد

که حب غیر الله در آن باشد ظاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب  
 دون حروف واحد و من حیثهم در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت  
 جسد بر طهارت جسد ذاتی میسرود که او را بایمان ظاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر  
 این بود امروز هیچ طاعتی از ملت نصاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال  
 آنکه حکم آنحضرت ظاهر است و همین قسم حسین ظهور من طغیسه الله ظاهر نموده کل خود را  
 بایمان باد که اگر یومی هزار مرتبه در بگرد داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی  
 نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز  
 محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار  
 بیت در او تصنیف نماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینونیت او را مبدل  
 میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن  
 جاری گردد منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو  
 را با منتهای کمال داشته باشد لعل در یوم ظهور حق توانید بنسیاب شمس مستضی گردید  
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی باشد متصور است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم  
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنند از امر  
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ما حکم  
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو  
 مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماه یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد  
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مانی محبوب نیست تطهیر و  
 اگر مانی شیشه دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس مادمرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء در اذن نشود و از شستن طاهر اگر چه متغیر گردد  
 طاهر است و اگر مخلوط براب گردد حکم مضاف باو نمیشود و با مادمضاف تطهیر  
 جائز نیست تا آنکه اغیاء برفقرا و اطهار ارتفاع نمایند و الا نزد خداوند امر  
 اقرب از لمح بصراست ولی بیح شیئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء  
 را با نتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علی احاطه کند که این ماء کاس بر ارض غیر  
 طاهری که نشسته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت  
 شده جهت سهولت است الا که مادم نفس است که میل کند بقرب بان تا آنکه بتطهیر رسد  
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورث امری میگردد که آخر  
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد  
 بلکه او امر طهارت کلا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و طهارت  
 بشانی که بیح نفسی از نفس خود بشی مکرده نگردد چگونه رسد بدگیری لعل در یوم  
 ظهور الله واقع شود و گرهی از او مشاهد شود که دون رضای او دون رضا  
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبده  
 مؤمن بخواطر قوه شامه خود را حفظ نماید که رایحه دون حسی است تمام نماید و همچنین  
 در سر خود رواج دون مؤمنین را است تمام نماید که از رضای محبوب خود بازماند  
 و ملقت نشود قل انما الماء يطهرکم باذن ربکم ان یا عبدا لله فاشکرون

### الباب الثالث من الواحد السادس

فی آن الله قد حکم بان میبوا عباده کل قریه من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله ص با این نعمت متلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه  
 ظاهر است از این محبت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه در  
 آن محل تلطیف بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی متلاک کرده تواند بختهای صد  
 تملطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تملطیف در  
 او امر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر  
 کمال او نداشت باشد مثلاً اگر کسی بنامی عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در  
 آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئی نمیگذرد مگر آنکه لکن طلب نعمت  
 میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیئی در حد خود  
 وصول الی ماینتی در حد خود را تمتنا دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حق  
 اذن ظاهر بخرد از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت  
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مومنین بخورد نماید و امر شده در این  
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل  
 تواند بلاخض راس خود داخل گردد و در هر یوم هر شائی که با او مرتفع میگردد  
 مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق عیشی که سبب حزن گردد  
 در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از  
 نین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور منطفی سره الله خداوند  
 عالم است که در چه حد از این ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد  
 واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بجزئی ظاهر گردد از کل خلق  
 که بعد از او نگیرد و آنرا اطفاس ثمرات ظهور قبل را نماید الا ظهور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار دو دست و هشتاد  
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت باظهار ثمره وجود خود  
خود بنفشه محجب ماند و لکن در ظهور حق منتحای سرعت نموده که امر الله اسرع است  
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر  
قدر لحوه فصل بهبسم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود  
الا انکم در مژمه بعد ظاهر شود *بفعل الله ما يشاء* و بحکم ما یرید

### الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یکن علی قطع الخمس غیر صرف البیان و ان طال علیه الزمان  
مختص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که ذلالت  
در ظهور حرف نام جوهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هفتاد هزار داده زیرا  
که اشراق این کلمه بر این حدود و حمله اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این  
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی بسیل هدایت انفس  
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد او و اعلم ظاهر است و در پنج مراتب  
توحید افشده اهل آن متعارج الی الله مستند در ارض فاء مظاهر توحید ان  
لا اله الا هو در مرایای افشده مسجین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان  
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افنده  
موصدین و در خاء مظاهر افنده ان لا اله الا انت در افنده مکبرین و در میم  
مظاهر افنده مظیمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کاشیئنه بامر مستضیئنی اگر  
چه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از بمده تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجبات حرمه  
اسماء خمس و بعد و هاء در هیکل انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض  
خطوط هارا در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور منظره الله  
آنوقت از محل اشراق بمده میگردد زیرا که در ظهور فرقان که بمده اشراق  
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت  
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر  
ذرة نالایحه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد برآینه امر میشد که از فوق ماء  
الی حدود مرتفعه بر آن از الی اس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط  
نگردد ولی حال که در قوه این خلق تمنع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس  
بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق  
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد  
برآینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیسنه باشد از کل ارض  
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع  
نمیکرد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق  
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار  
قبول ایمان باور امنی کردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده  
که آنچه سزاوار بجز وجود او است بر کل کمالات اشراق فرماید که مدد کل از  
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در  
ظل ایتوا الصلوة حشر میگردد و از او میگردند و اگر کل ماعلی الارض هم



متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی  
 مالا نهاییه مدوید او مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است  
 علو امرانده و سمو حکم او که کل بآن مهتدی میگردد و آن کلمه در مقام خود  
 مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچی را خداوند خلق نفرموده اعزاز  
 جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه  
 شئون مایفزع بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که فسرقت مؤمن با غیر او  
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله هست مؤمن  
 شده اند و مادون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند  
 و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او  
 بجن و یکی بر او گرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت  
 انسانی هر دو بظاهر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل  
 مرآت همقدر که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل  
 حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان انعکاس در او نیست این  
 است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خداخواه  
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر  
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه  
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود  
 و لیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهر است که  
 مقبلین سخن ببیان مقلند و محبتین بهمان محجب و همین قسم در یوم ظهور

من بطیره الله فرض کن که آنچه شینت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است  
 اگر چه قبل از ظهور در میت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود نظام سریه در کهور  
 از برای شیر گریه کند که همان وقت مدکل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهور  
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که  
 مثل آن مثل شمس است اگر بملاحد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع  
 و اگر غارب گردد واحد بنفس است در علو اختراع و کل بضیاء او مستد از عالم  
 افنده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جماد که منتهی الیه ظهور فیض است  
 مفتی گردد و الله لیکن فی عرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

#### الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان لیکن الرجال بالله اکبر و لیکن بالله اعظم و النساء لیکن بالله ابھی و لیکن  
 اجل مختص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظهر کبیر ظاهر و خداوند عالم از  
 نازل بفساد بیان نموده و آن اول شجره است که کبیر گفت خدا را در ملکوت  
 سماوات و ارض و ما بینها و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر  
 است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سر محتوی امر شد  
 در بیان سلام بکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولو الاله دائر  
 باشد ابھی و در جواب بالله اجل کل ملاقات کند یکدیگر را و عمره آن آنکه لعل  
 در یوم ظهور من بطیره الله تواند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق  
 نقص اکبریت و اعظیئت و ابجائیت و اجلیئت در ابداع از اینکه وصف کرده  
 نشود و نعت کرده نشود و شفاء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال داین  
 حقیقت واحد در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که  
 کل ظهور اسلام از او بوده همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر  
 مشاهده میکنی که دیده نشود در آن عود الا نفس بدء اگر چه ظهور رکن بختیر ظاهر بود  
 ولی مدل بر تسبیح بود فوآد او و همان یومی که انظار علوم خود مینمود مد آن از همان نقطه  
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکرد راجع بان میشد اگر چه آن روز آن نظر در بین  
 یدمی الله بود ولی او در کل معد از او بودند بطور قبل او و همچنین در ظهور بیان  
 تصور کن که کل آنچه هست از اوست و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه  
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای  
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آن نفس این امر نماید  
 ولی چون در لیل ایل چشمها نبیند او را لعل کل برکت او ن محزون نشوند و کل  
 بواسطه آن در بجز وجود ساز شوند تا یومی که خود را بشناسند بخلق خود و بفرااید که منم  
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت  
 در ظلال نار الله نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که نمی  
 پر شده سموات و ارض و ما بینها از او اقبل او و چون او را در آن هیکل بغیر صین  
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر ببدء همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند همین صلو  
 که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلیین در ظل او را در ببدء امر نظر کن  
 در کتب که چه کردند که تسلیم جیا میکند از ذکر آن همین قسم در بیان سپن و همین قسم در  
 ظهور من بظلمه الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بجز کثرت

موجب از شروصدت نکردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین  
 رسول الله ص میکنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری  
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد  
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند با اسم آن حضرت  
 و وصف آن خدا دانا است که چقدر با اسم عیسی ۴ اظهار دین او را می کردند  
 و ادون شمس حقیقت بر وایتی هفت سال و بر وایتی نه سال اظهار قرآن را می  
 توانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من بطحیضه الله که وقتی که ادون ظاهر  
 میگردد کل مؤمنین مبیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و  
 بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و موجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب  
 از لاج بصیر کل هبساء نشورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل  
 او است منتهای وقت را نموده که در آخر هر ظهوری با ارتفاع آن ظهور از مبدء  
 ظهور موجب نکردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله بصلی  
 علی الذین هم آمنوا بالله آیاته وهم بملقائه یوم القيمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم کمال الکتب کلها الا ما نشئت او متقی فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفس  
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثناری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد  
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا نفس یا اجساد ذاتی  
 با آنها سترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند که ام موت غیر محبوب

که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن بعین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه  
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروزهست و چگونه حکم اسلام بر آنها  
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من بطیسه الهه جانی که در مبدء  
 امری که اسلام بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است  
 در شئون مایضه علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب آلاکنه  
 در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله  
 در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل  
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین باهنا در فرقان نازل شد و همچنین در نزد  
 هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب منویه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا  
 آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرات  
 بالنسبه بئش گو یا دیده میشود من بطیسه الهه می نویسد کل کلمه شهادتین را با هم  
 خود واداست جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن با و نگردد  
 آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور  
 من بطیسه الهه آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنس  
 و حدایت است و آنچه در حدیث رسیده که شیخان مادر یوم ظهور حق متحل  
 میشوند آنچه متحل می شوند این است مراد حق چنانچه صین ظهور رسول الله ص  
 در غیر مؤمنین با و همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند با آنچه من عند الله بر  
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست  
 که در یوم من بطیسه الهه یکت آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود  
 اگر چه نفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه با علی درجه علویان رسیده  
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نامده از رزق بدع خود در  
 ظهور من طغیسه الله و محتجب نامده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که بازاق قبل  
 او مترزق هستند و بازاق بدع او محتجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر  
 توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب السابع من الواحد السادس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تعین مثقالاً  
 من الذهب و لایل القری خمس و تعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من ثلث عشر  
 فی کلّیها و لا ینبئ الصعود و لا النزول الا واحد واحد بالعدد لا بنفس الواحد  
 و یرفع الانقطاع و مثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله  
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود  
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذئی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضا  
 مرد و مرثه و کلنه که دلالت کند که او بوده از برای خدا دست و راضی است بکلم  
 او بطوری که در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این  
 آیه را انتی انما لله رب السموات و رب الارض رب کلّی ربّ پیری و مالیری ربّ  
 العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود هر همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند  
 بر لوجی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشره او اگر از برای او باشد  
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای احسّل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود پنج شمال از ذنب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده  
 شمال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد از ذنب شود یا نقص شود که از پنج حد  
 تجاوز نیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و  
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرمی بهین قسم در فضه مقدر شده من  
 عند الله که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بجز از آن اگر قدر عشر  
 عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سع  
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر اموال  
 لوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران حرجی نیست بر  
 آن این نوع حکم شده که کل در سع فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند با آنچه که حکمت  
 اقران بر آن منعقد می شود که کلمه الله باشد لعل در یوم ظهور من نظیم سره الله  
 از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در صین ظهور او ایمان  
 با و نیارد اگر چه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آنروز با او ثابت شود آنچه  
 می شود از مواقع دین چنانچه کل مل چنان گمان میکنند که الله میکنند آنچه میکنند  
 ولی از برای خدا اگر بود چه امر و دیشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور آمده  
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر  
 کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند لله میکنیم یا  
 آنکه آیه وان صلواتی و نسکی و محیسای و ماتی لله رب العالمین بخوانند عند الله  
 کا ذنبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بر عم خود از برای او میکنند  
 بر او میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بعرفان بهین قبول میگرد و باطل

می‌گردد و اگر در بیان الی صین ظهور کل عمل کند لایعادلته زیرا که در ظل  
 مرات او مستقرند عند الله مقبول میگردد و دل ایشان ولی در نزد ظهور من نظر الله  
 اگر از برای او کردند لایعادلته کرده آلا ما جعل الله بین الحق و الباطل اثنا عشر  
 اذ کند در ظل آلا الله محصور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفعی محصور  
 میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مرات مثلا آنچه که امت عیسی ۴  
 میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ۴ که آن زمان مرات بدل  
 علی الله بوده ولی صین ظهور رسول الله ۳ اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت  
 آورد آن بوده که از برای خدا عادل بوده و آلا کذب کل عند الله ظاهرا گشت  
 بجزمی که نزد رسول الله ۳ ظاهرا گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال از  
 برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شئی بشان قبل از شهادت در اودن  
 ذکر میشود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که مشیت اولیه باشد که در  
 هر ظهور ماسخد او ماسخد خداوند است و ماسخد ذات غیر او کسی عالم باو  
 نیست و اولم یزل و لایزال شاهد بر کل شئی بوده قبل از وجود او و شهادت  
 او بر کل شئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شئی است بعد از وجود او لا  
 یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما ینتمون و سبح شئی سبب نجات  
 نمیکرد الا آنکه کسی در لایعادلته صادق باشد و همین متم سبب احتجاب نمیکرد مگر  
 آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی  
 نیست که مابین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لایعادلته است  
 و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نفس



در نزد ظهور من طهره الله که کل عالمین از برای خداوند در بیان بحیث آیات  
 الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت است چگونه میشود که از برای او  
 عامل نشوند چنانچه در همین ظهور بیان بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از  
 برای خداوند نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است  
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد و خود را که بشناسند خود  
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد  
 ظهور رسول الله ص شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی  
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لکنه عامل بوده اند و  
 متدین بدین عیسی و مساوی آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت  
 عیسی روح الله بدین نبوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او  
 عمل کند و داخل نارشود و همچنین نزد ظهور بسیار مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل  
 در آن شد لکنه بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان میکردند که لکنه میکنند  
 ولی عند الله از برای دون او میگردند و مراتب دون و اسماء آن نزد منین  
 بیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل  
 از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ظاهر امر او در آن اگر کسی عمل  
 کرده است از برای مظاہر امر حق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب هدی باشند  
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیگردد و مرآت لکنه در قبل رسول الله ص  
 بوده که مرایای ثمانیه و عشر تجلی شمس جود او در آنها مرآت لکنه گشته اند از  
 برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاہر امر او متظل گشته عند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا اقران  
 بزرگ منظر امر قبول میشود بر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای منظر  
 قبول می گردد مثل میزعم در انجیل و فرقان تا در بیان و من بطیسه الهه بر توصل  
 گردد مثل شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ۴ روح الله  
 و همچنین شهادت عیسی ۴ مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حتی آن در آن  
 زمان اختصاص بحی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه این  
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی نثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی  
 باشد که در شرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود  
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله  
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما راجع بسوی ایشان  
 ما راجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص با و ایمان نیاورده کل آنچه از  
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد  
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق  
 نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان بر رسول الله ص و ایمان بحروف حتی او میشد  
 و حال آنکه می بینی که در هر کس از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند  
 حال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قس آن نظر کن از اول  
 ظهور آن تا سنه هزار و دو بیست و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود عبادی  
 بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت الی  
 از برای محمد بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمومنین نبود صادق نبود در این که

اوست از برای خدا و همچنین الی مائتتی الی آخر الابواب ولی از صین ظهور بیان  
 اگر کسی از برای خدا بوده مجتهد و منظر هر امر او آن است که از برای خدا بوده  
 بنقطه بیان و منظر هر امر آن و همچنین در یوم من طغیسه الله خواهی دید که کل میگویند  
 که ما از برای خدا عالمیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر صین ظهور باد از برای خدا عمل  
 کردند هر آینه صادقند و آلائی ایچین باطل میگردد آنچه ما بین خود و خدا از برای  
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین بسیار که  
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد  
 ما بین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جلال الله در فواید خود میکند و قصد  
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من بطغیسه الله بوده در افنده کل قبل از  
 ظهور او و ادن آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که  
 شجره حقیقت ظاهراً آن برجست عبودیت بر افنده کل تجلی میکند ولی کیونیت آن  
 بر آیات افنده متجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله و صده و صده که اگر  
 این نباشد چگونه میشود که عبد ما بین خود و خدا الله میکند و منظر حقیقت از او قبول  
 نمی کند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا می کنند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس  
 حقیقت در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا تطلق نفرموده بود که عمل کنید الله  
 هر آینه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر گویی بعبارت دیگری گفتند در همان  
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتفی شود بید  
 که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتفی شود بطهورات بعد که نهایتی از  
 برای او نیست مثلاً یعنی که نفسی ما بین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد می آید

آن ایاتی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایاتی است که از شمس جود او در او  
تجلی شده دلی در ظهور بعد چون یقین ندارد محجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر چه  
این آیه بواسطه رسول الله ص است تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشیده و ندیده و  
در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در همین اقتران دو نفس که الله عمل میکردند  
مثلا سید الشهدا م چون که از برای رسول خدا ص میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن  
حضرت وارد آورد پیش خود لکنه میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن ایاتی که او  
ما بین خود و خدا در او ندیده الا الله را در آنوقت آنحضرت آیه تکوین ان ایست بود در  
خامس که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود لکنه میکند با میکند و از برای او اگر  
چه محجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لکل یوم ظهور من نظمیده الله  
پیش خود نشسته که ما لکنه میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه با میکنید الی الله شبی است  
از شمس جود او در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد او  
تقابل بسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و  
الا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای  
من کنید راجع بمن نمیگردد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات  
ازل را بلکه اگر درک کنیده نظمیده او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر درین  
نظرا مثلا وقتی که نفسی که امر با مر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و  
حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدا می او که او بان صعود نموده ایاتی است که بطور  
قبل همین کینونیت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر  
میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که آیه که در کل سلیمان است

که باد توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او خطور کند و  
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز با پسر خود و خدا بر رسول الله متقرب الی الله  
 هست در یوم من بطیضه الله هم همین قسم کل مؤمنین ببیان بتلی میشوند که پیش  
 خود همان میکنند که الله میکنند ولی بر آنکه میکنند شش نخون آن آباتی است که قبل بانها  
 متقرب بجهت شده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانید که اگر بدانید هیچ ناری  
 از او داشته تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال  
 آنکه از اول عشر تا آخر عمر بان آینی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از  
 برای خدا کند پس چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا الله میکنند در آفاق  
 که از برای محمد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که با آباتی که از حروف واحد  
 فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از سر امر محبت این است که لود  
 الله واقع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع تخلف در ظهور بدیع از شمس  
 حقیقت نیورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم الله در حق  
 آنها نمیشود الا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و  
 قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن پس بیج تسع عشر آینی بر خلق نگذاشته  
 مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که با دستین بدین او بوده اند و در آن ظهور عالمین  
 با دلله حاصل بوده اند اگر عمل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فیه میکرده اند حال نظر کن  
 تا ظهور فرقان که کل آنچه الله میکرده اند بان کتب چگونه لدن الله شد که اگر الله  
 بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشدند و همین قسم در ظهور من بطیضه الله بانبیاء  
 بطهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهرا نمیشود الله بودن او را

مگر آنکه از برای حرف واحد باشد حکم مایکثر در شج شج در صقع خود حکم واحد و لحد  
 ادجاری میگردد که در یوم ظهور من لطیفه الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است  
 که آن واحد راجع میشود به واحد بلا عدد که همان نفس من لطیفه الله باشد و بعد حرف  
 حی با و تنجلی میگردد و بعد واحد اول شکر میگردد تا یوم ظهور اضرای من لطیفه الله  
 که در صین ظهور اول باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که  
 نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است  
 که منتی میشود بحرف حی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در تدریج وجود و  
 حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت بگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا  
 فاصله بگیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق بشمس حقیقت نتواند متمدی  
 شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده برای آنی که تقدم بر آنها جسته همین  
 قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس بر تنی را که اگر خود بنفشه بشمس حقیقت برخورد  
 نتواند به هدایت او متمدی شد چونکه در رتبه دتو واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم  
 اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در ادنیست ظهور ادون  
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسریه خود و آن عالم بعالم توفیق  
 خود تا کم کم منتی شود بکسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتی شود  
 تا آنکه بکسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکسی رسد که  
 کلام رسول را بفهمد و آنوقت بر عالم افنده وارد گردد که بتواند کلام الله را  
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الجمله خاضع میگردد و علو  
 رسالت او در نزد ادون لاشیبه میگردد ولی بر آن برمی اگر یومی یک کتاب

شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه محجب واسطه نوا و ادب بوده که تا فرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شان آیات الله نازل میگردد ولی بر مکان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا بحر حق محجب که نفوس واسطه باشند شود فی الجمله در صقع خود مومن باشد و آیات او میگردند چنانچه جوهر کل وجود در صحن استماع مومن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیت او بود که مقرران با کل نتوان ذکر کرد چگونه بشون دیگر رسد این است معنی ما یضمر علی قلب البنی افضل من عبادة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد صحن نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوجدانیت خدا میکند ولی آن نفس که بجز واسطه نفس با و متمدی شده صحن استماع منکد نمیگردد بلکه تغزل نمیتواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود با و ای شهادی بیان محجب نگشته در نزد ظهور که مثل شما با همین قسم است که ذکر شد بواسطه ما لانحصایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید در نزد ظهور از ادحیا نموده که از فوق آن متبذر نگشته اگر مترتب نمیگردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما را از ظن الله بیرون میبرد و لدون الله میکند بجزی که محجب میشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد فلتسکرن فی خلق افندکم ثم علیه تسدلون کل این بیانه از برای این بود که اقترابا لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گو یا دیده میشود که صحن ظهور من لطیفه الله که کل مابین خود و خدا لله میکنند و حال آنکه اول لدون الله در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که اوله عند الله کرده همچنین در بیان

کسی از برای حروف واحد کند که کرده تا منتی شود بکلمه اوئی ذر که اگر از برای ارتقا  
 بیان است لکن میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از  
 مظاهر آنچه بآن او امر شده لکن شده ولی از صین انقطاع آنچه طبق او امر آید باشد  
 لکن شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و انمه هدی و ابواب  
 هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود با و لکن است ولی بعد از  
 انقطاع آنچه طبق او شود لکن است از حروف واحد تجاوز نکرده لعل در یوم ظهور  
 قیامت تو انید بهدایت آنها مندی گشت همین قسم که لکن ثابت نمیگردد الا آنکه آن  
 شیئی در رسول الله باشد و همین قسم از آن بسد گرفته تا آنچه او امر آن منتی گردد لکن  
 صدق نیکند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و بر کس مطابق آنچه در بیان است  
 عمل کند شبهی از حروف بیان میگردد تا منتی شود با وجود و کمال تراقب را داشته  
 که در نزد ظهور من بطین سره الله آنچه لکن کرده اید بدون الله نشود که اگر از برای او  
 شد لکن و لفظ بوده و الا باطل میگردد بذا ما وصیکم الله رحیم ان اتم به تعلمون

### الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الاثبات مثلها  
 فلا دلیل له و من یروی معجزة بغيرها فلا حجة له و من بدعی الآيات فلا یتعرضنه احد  
 لا بدان یقرن ذلك الباب فی کل معة عشر یوماً مرة واحدة و یفکر فیما نزل فیہ باللیل و النهار  
 محض این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده  
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل شیون شجره حقیقت منقطع غیر او است  
 از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم تلوب ایشان نمی بیند علو آرزو



و در آیات بخوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار  
 داده لعل یوم ظهور من لطیفه الله در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل  
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امر در امر ایشان  
 مهمل تر بود از اقرار بحق از شئونانی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الله  
 از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده است  
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من نظیره الله  
 محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براین بوده و هست زیرا که  
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانند  
 مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود  
 مشتبه گردید دون حسب خود را بر انقض خود و گمان کردید که حسب او را دارید  
 و حال قریب به سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امر در محل مقصود  
 خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل مسلمین بر او برپا است  
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایتان  
 بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر  
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که  
 در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل  
 فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دوش  
 بیرون نیست خداوند عجز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس  
 را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میدهد این است که محتجب میکردید با آنکه

بمان قسم که خداوند نازل فرموده در یکدهمین قسم نازل می فرماید در عود اگر باین  
 نظر نظر کنید اقرب از لیل بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد  
 بی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت  
 کامل خود جاری می فرماید و ظاهراً است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند  
 مثل آیات او ایتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دوست و هشتاد سال گذشت  
 کل یسین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آید  
 ظاهر شود بر پنج حضرت و قدرت بدون تعسّم و شونی که در نزد اهل علم منصور است  
 با وجود این امتناع که غیر از من نظیره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده  
 در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل  
 بر آن شمس حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال  
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگرود و بسکین بر  
 او هم نگرود حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الاّ بر نفس او حال  
 اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر  
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او  
 نگرود بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایمه  
 زیرا که امر از دوشن بیدون نیست یا اداست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست  
 که آیات بر پنج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی کتختیت حق کرده باشد و حال  
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را  
 نسبت دلد و اگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجلل الله

و حال آنکه چنین نفی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن هم رسید  
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفیه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز  
 کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعل در یوم  
 ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزو و بایه شیخی که در افشده ایشان است  
 بر کمون وجود خود بان آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینویت و اعمال آنها باطل گرد  
 و خود خبر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان  
 ظاهر فرماید و القامی حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با دگ ظاهره که از قبل  
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین تو اند در حق او اظهار رضین نمود و دون آنها تو اند  
 اظهار و قوف نمود که و قوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را  
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است  
 که کل ما علی الارض با آیات مشرقه در افشده ایشان ان شمس حقیقت ان الله عالمون  
 میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکون آن آیات باشد عزوجل نموده که  
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کل شی  
 ملک حجته الله قد تمت علیکم ان با عباد الله فالقون

### الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس البحر رحل فی کل اسحال و كذلك الحکم فی استعمال الذهب و الفضه  
 مختص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده لم یس صریر هر نفسی را در هر شان همچنین  
 در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این صفت با آنچه سبب سکون قلوب عباد است  
 رسیده و فتهای سکر لکھی را در یوم ظهور با بیان من نظیره الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ماعلی الارض را انفاق می نمودند سبب از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند  
 عالم عزوجل از سبیل خود فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و عزنی از برای نفسی  
 نباشد در عدم وصول آن بان که محض حب خداوند اجر و ثواب آنرا مضاعف میفرماید  
 و در آخرت با و کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی نبی از این مهورات خواهد داشتی کند  
 یا ارتضیع در نزد محجوب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند  
 سنت گذارد بر عبد مهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاد  
 نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزیزی بر این مهورات  
 قیمت الا با ایمان بمن بطیفسره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امر و در نزد  
 نصاری زیاد تر از هر شیئی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود  
 ولی اگر اقران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبودیت و هرگاه نفسی  
 مالک شود اسبابی از ذمب یا فضیله و باون نفسی را زنده کند بهتر است از برای  
 آون از آنچه مالک شده و باون مستلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که  
 قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند  
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن نبی را و مستلذذ باو است  
 و لیکن این در وقتی است که نظر بجد و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی کنی  
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلاً اگر نبی که  
 من بطیفسره الله باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند اعظم تر است از اینکه  
 کل وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والامثال الی  
 ان ینتی الی ذوالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل توان

تیزداد زیرا که کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا شجره حقیقت  
 که آنهم اظهار نمیرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اول کل عمل کنند  
 تا آنکه بر هیچ نفسی صرنی وارد نیاید در فوق ارض از نفسی که میزنند بآنکه و آیات او  
 كذلك يرفع الله عنكم ثقلكم ويأذن لكم في الكتاب بما أنتم به تكفرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی آن کلماتی که فرض باین نقش علی عقیق الاحمر بنده آیه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابد  
 بلخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که درید او  
 انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما  
 دون الله خلق و کل له عابدون شمه آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت  
 بر اینکه خداوند لم یزل ولا یزال حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل  
 در یوم ظهور حق بآن حق که محقق بر حقی است اقرار کنند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است  
 نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و شمه این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید  
 و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاپه میگردد بر او و باطل میگردد  
 آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در بیان  
 تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حقیقت  
 و دون آن ناراست است این است که کل منحن میگردند در آرزو و او است مرآت  
 الوهیت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و حده و حده و اگر نفسی خواهد خود را  
 در حرز حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود بهیكل دایره معروفه که  
 پنج واحد است و در اول آیه لک کسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حرز سبیل

و در رابع اسماست و در خاص آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف  
 متجاوز نباشد و اگر در واژه اول و ثانی هم حروف تته و عشر را نویسد محبوب است  
 نزد حق ولی کل ایضا در صورتی است که در ظهور من لطیفه الله درک نماید که چه  
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حقیقت مکتب میگردد تا آنکه در ربه  
 خمس بعد از الله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحروف حقی من لطیفه الله آوردی همچنین  
 که در واحد اول داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لا یخصایه هم که مکتب شود داخل  
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بسیار بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی  
 که کل بهدایت همان حروف اولی مکتب می شدند و مکتب نیست الا مثال مکتب  
 این است که الی ما لا یخصایه که مکتب بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است  
 خلق کتوبین کل ذرات همچنین شنونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب  
 مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسمی است  
 که مدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که  
 در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفعی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای  
 من لطیفه الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله  
 و همچنین در نقطه بسیار مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود  
 و قبل از او در نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد بدیج فطرت اول و همین قسم که از  
 من لطیفه الله ترقی نماید الی ما لا یخصایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت  
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون  
 الباب الحادی والعشرون الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسہ خفیفة و قبل ان ینبع خمسین فلا  
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازید من خمسہ لا علی اللحم بل یضرب علی اللبانی  
 و ان یرید ان علی الخنثی او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجة ثمة عشریاً  
 حتی و ان نسى و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربہ ثمة عشر مثلاً من ذهب  
 و قد اذن الله للصبيان التلاعب فی ایام العید بما فی الجسیم و ان یتقرن  
 کل نفس علی کرسی فان صین الذی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یجب من عمره  
 لمحض این باب انکه در بیج حال خداوند دوست نمیدارد که بیج نفسی محزون گردد  
 چگونگی آنکه ضری باورسد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه جنس سنین رسیده ادا  
 تا ذیب لبان نمایند و بر او عزنی واقع نمانند و بعد از بلوغ آن زیاده از بیج ضرب  
 خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شون دون و قرچا  
 نمانند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمس نماید نوزده یوم بر او  
 حلال نیگردد و اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب  
 دید تجاوز از حد و الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که  
 در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب  
 نیگردد مگر این او امر این است لعل بر آن نفسی که کل از بجر خود او موجود  
 میگردد حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور  
 فرقان تا چهل سال بگذشت کسی شناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیت  
 و بیج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف  
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل فطر او بند ولی چرخ با و ناظر نیستند لابد

بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و  
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گفشتند  
 که قلم جاسم کند ذکر کند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شتون قبل از ظهور او در نزد  
 اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز با صده  
 هزار بیت از شتون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جاسم کند از ذکر  
 او و لکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا  
 که اگر نباشد کسی کسی را محزون سازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر با آنچه کل بر او  
 خلق شده اند اقدام نوزند برودن آنهم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تراز  
 این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرور و ایام قبل از ظهور او است اگر  
 چه ظهور او در بجهت خلق خواهد بود که حجب او میتم بوده و مستند و لکن مثل امروز  
 یسین کل با سم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند یا عباد الله تقون

الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرء سنه واحده لعل یصلح بینهما  
 وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعد عشر مرة ولا یشرط فیہ  
 الصبر بعد الرجوع الا شمساً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمه الله وصل فرمود شتون  
 دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شتون شجره محبت نبوده  
 و نیست تا نفس مضطرب گردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن با آن  
 حق است بر آنکه یکت حول که نوزده بخش بیان باشد صبر نماید اگر شتون محبت



ظاہر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد سلال است بر آن رجوع و از زمین افتراق تا صبح رجوع است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حل است بر آن اقران و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثینیت میگردد و در جنت حکم اثینیت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد باید به واحد دیگر شود نه اثین که اگر الی ما لانهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر کسی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثین این است سر حرکت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی همین حکم او را از او محجب گردی مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قدر آن الی ما لانهایه نفوس برکت او حاکم ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیبه میگردد اگر راجع بخردند بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است مزد کسی که از مبدء محجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للثقیین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد لسادس

فی آن پست النقطه لایحوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت محدودت حنطه  
ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده  
دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اول اگر چه همان روزیم

بدء گردد کلماتی میشوند ولی چون در میان نیست استخوان ظاهر کلمات مدعی وصل بجز  
 و رضای او نمی شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توفیق  
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در صفت اعلامی از آن نیست و اذن داده  
 شده که بیت نقطه از نو و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب  
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در اوزا هر بوده میگردد و اذن داده نشده از برای حروف  
 حتی تجا و ز پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است  
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیوی که کلمات آن مشخضند و هر کس  
 تشابه هم رساند با آنها در حد خود لاین میگردد که در حقیقت نامنویع اطلاق بر آنها شود  
 تا آنکه منتفی گردد با خسر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند  
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعثت این حروف و سایر ادلاء از درجات  
 بیستین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن  
 عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدت ها که کسی ایمان  
 نیارد که زیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که  
 استخوان کلمات شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی رود که آنچه می بینی چون مایه عزو  
 افتخار شده میسرند این است که علمای کلمات یک دفعه بپاؤن فوراً میگردد چون کلام از  
 روی بصیرت نیست زیرا که همان جعنی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت  
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کلمات محجب مانده و همچنین در  
 قرآن نظر کن که در حین نزول در بجز فصاحت کلامها که گفتند و بعد کلمات مؤمنین که  
 با آنها شنیده و تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

و دل اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شد  
 همانکه اینطور گفشت زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات  
 تا امروز اگر کسی خواهد شرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس  
 اگر آن روز بودند می گفشتند آنچه گفشت چنانچه اگر آن روز نبودند امروز سبند و می بینند  
 که آیات الله مثل بجز از مبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر چون میکنند و حال آنکه خود بدرجات  
 بالا انحصار اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل  
 بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه صرف حق را توانی فهمید می بینی امروز که کرد و کرد  
 تزییه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول الله  
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم  
 نیست چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرد و کرد و بسم او  
 میکنند آنچه میکنند این است که کل هبائ غوث را میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت  
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کورترتی نموده همین قسم که درجات حجت  
 مرتفع گشته در آنچه منزل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه منم منهای  
 ایشان برشش میرسد ولی روز قیامت که میشود همانا بصعق اول میروند که بصعق ثانی  
 میرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ  
 نموده در بده امر بهر کس رسانده و فی الجحین تصدیق نخزده در صعق رفته زیرا که آنها  
 همان محنتی که دین آنها بر پا بوده با آنها خواسته برسانند حجیت نظر آیات را و باز  
 باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ثبوت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل  
 از صعق نجات یابند و توانند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزول

حقیقت ولی شمرخشید خلق را این است حد زائری که امروز هزار و دو سیت و هفتاد  
 سال از بیست گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه  
 صریح آیه ثانیة اول سوره رعد است کسی گمراهی مکرده زیرا که در امکان لقاء ذات  
 ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است  
 که در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیة و این در حقیقت اولیة از برای او است  
 زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف  
 معنی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر  
 اتم ذکر شده که سبب خلق گشتی شده بین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابله موتی  
 که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبدء شب و روزی کرد و کرد بر او داخل و خارج  
 میشوند این است که کل لایشر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده  
 نیزت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و بنوت  
 ادبجتهی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که  
 کل منتهی باو میسرود و از او نشر میکند محجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه  
 بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که همین بجهت آن حروف و از ازل  
 آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه الله  
 اگر چه بزعم خود الله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع  
 ماوریها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده و فاکنی  
 چند صرف میکنی بآنکه زیارت جدا ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است  
 دومی توانی بقاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بجوای کنی در نزد خودت مثل

کوه اخذ میکرد و سنجایی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعب میکشید و بزبان  
 تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بان افتخار بر کل مینمودی که اگر درین  
 صادق بودی لابد درجات مثل این صادق بودی. ولیکن در لیل ایل بکن آنچه توانی  
 ولی اخذ نموده کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگر دانی و اگر در بسیار کسی زیارت  
 کند این قبور واحد را و در یوم قیامت زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل میشود  
 آنچه کرده و همچنین در قرآن همین و اخذ حکم کن و محتجب مشوا زینبده و بوجود امثال  
 و اقربان عامل باشی بلکه نفضه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد  
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله ۳  
 نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم مروج رسول الله ۴ خاب گشت  
 که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجهت بر امر که دین بان دین میگردد چه  
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میگردند ولی حکم ایمان از برای همان  
 ثلاثه ماند که نظر بایستیت به آلهین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند حال نبودند با حکام  
 قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کف بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید  
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی  
 درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثم خود را عالمی میدانی که صد نفر در  
 مجلس درست نشسته و حروف حی را دهنده می بینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی  
 که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و تلفت نمی شوی که دینت بخت او  
 از قبل برپا بوده و امروز بشنون مایض علی الاصل محتجب میگرددی و اگر نظر کنی در  
 آن روز هیچ بخت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد

واحد کرد همان دلیل امروز است و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از  
 روی بصیرت عمل نکرده محو میگرددی و طغنت نمیشوی و قبض روح میشود و داخل در  
 نار میشود و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایا  
 الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغزور بمقام خود بودی از  
 کل محتجب ماندی این است که توکل برخدا نموده که از مبدا امر محتجب نگردی  
 که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که  
 فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن  
 و اگر در آن نظر کنی درجات مالاخصایه در همان علم می بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم نجدا  
 مثل آنکه امروز در غیر شیده چقدر عالم از برفن هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم  
 ایمان بر آنحضرت کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بانه را هم موهوم بین که آن  
 علم بطن ظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن نجدا نباشد  
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن نجدا هستند و بر سول خود در  
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود  
 هر آینه از ظهور الله محتجب نمی ماندند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرتني اعمى قد  
 انجنت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است  
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که نکث انکث  
 آیاتنا ففیها نکث الیوم منی یعنی همان حروف واحدیکه با آنحضرت مؤمن بودی در  
 قبل با سمانی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا  
 ننگردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهر است کل

می بینی که باین عین می پسند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد  
 عین قلب است که بآن محبوب خود را بیند و شناسند امروز بر تو صعب است  
 عرفان بنقط بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی کل منظر احمد  
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منظر ظهور آخرا تمه عظیم اسلام بودی  
 اگر جوئی کل بودند در فرقه مسیحین هم کل بر عین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند منظر  
 و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان  
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف  
 نمی شدند بلکه هزار و دویست و هشتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز  
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند  
 بلکه از حدت بصر در دور بین بلادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصا نمی  
 و اگر بدقت نظر کنی شاه میثوی در سنه هزار و دویست هشتاد و سه پیش از آنکه ظهور  
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه خستی شود  
 باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب  
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن  
 ارض حق را احدی شناخت آلا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود  
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناختند  
 و بآیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این بعین موعود است  
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظن  
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود  
 در صحرا می که بلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی  
 نمی بیند و بجان خود لگنه میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بدانند بر حق میکنند  
 راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه  
 مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی با فر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیدم  
 چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان تشریحات قبل  
 است که منتهی شد با فر ظهور که غیر مقبلین در نسی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان  
 باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر  
 چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای  
 طلوع شمس حقیقت و استعداد نقادانکه در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجه  
 که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد اول و حال آنکه کل  
 ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه  
 از این اعداد مالاخصایه بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیاید الا همان فرد  
 واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع با علی درجه بعین رسیده بودند و هزار  
 و دویست و هفتاد سال فلك بر حول ایشان گذشت کل این ظلمات از برای  
 این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که نمره بیان است  
 تقوانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد بهدایت ایشان هندی گشت و  
 بی چون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالبنده  
 پیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ نمره آن است که قبل از



آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ عرش شجره انجیل که شد کمال  
 رسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز  
 یوم بعثت میشد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هشتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد  
 در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان وحکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله  
 هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دو سیت و  
 هشتاد رسید که اگر ببلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جادی الاول می بود پنج  
 دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و  
 نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق همیشه  
 که دید از شجره توان حدی توحیدی چسید اول ظهور میگردد و از و رای حجب  
 کنت کنزاً مخفیاً حسب اجابت ان اعرف را نازل تا آنکه با آن خلق خلق شود تا  
 ثمره آن که عرفان با او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت  
 هست و از آنجانی که معرفت الله ظاهر نمیکرد الا با وصف الله به نفس من  
 لسان رسول این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بختی است  
 وجود مخفی گردد و آنچه انما شجره قرآن است تا عروج شجره بیان باید ظاهر  
 شود که اگر نشود معلوم است که در آن مژنبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چنان  
 این حبت لاکه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقه حسب  
 محبوب ایشان است همچنین و آن هدایت او است بر عرفان مقصود غیر آن  
 و همچنین در یوم ظهور من لطیفه الله آنچه که از بیان با و ایمان آورد و بحرف  
 حی او همان انما بیان است و حال آنکه راضی نمیکرد بر آنکه ذکر شود در این

شجره بلائیری که اگر در علم خدا کند شسته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داد  
 شده کل را بشس حقیقت که پناه بآن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است  
 والا چه در عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را شناخته گویند پناه بخدا  
 برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان قسم که نازل شده چنانچه  
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میرالمؤمنین علیه السلام برد که عین پناه بخدا  
 است پناه داده نشد از دون نار عرفان و آله برستی که می بینی این کلمه را بمنت  
 خود میگویند و حال آنکه حد ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه بود  
 و نزد هر بطوفانی پناه با و امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور  
 قبل و او امر آن پناه نمیدهد ادرا الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول  
 ظهور باش که اگر بقدر تسع عشر عشر تا سه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد  
 چنانچه امر روز خود میگویند بر عبادی که از غیر سلیم وارد بر اسلام میشوند این بود  
 ثمره زیارت صرف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت  
 از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله شخص بر حمت من یشاء  
 والله ذو الفضل العظیم

### الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

#### حکم الله فی عین تجوید الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن  
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه  
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد ادرا و یک مثقال ذهب صرف

در آن مثل سیصد و شصت و یک مثال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد  
 و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که  
 شمس مقل میگردد از برج حوت بحل در صین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار  
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این پن هر کس هر چه  
 تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده  
 تلمذ بآلاء و نعماء متعدده در صین واحد تا آنکه حق آن شیشی کامل گردد نزدان نفس  
 و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلامی آن و همچنین  
 در عادت بیل و نهار بر یک نعمت تلمذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را  
 بعد و مجالس قرار دهند که این از ب است بقوی عند الله و اذن داده شده  
 که در لیل بعد و کل حول این ایه را تلاوت نمایند شمس الله انه لا اله الا هو الیهین العیوم  
 و در نهار ایه شمس الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه ایه شمس الله که در آن  
 ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است  
 و یحیده روز بعد از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام یحیده  
 شهر که هر یومی موب یکی از احکام کلشینه است که کینونیات کل ادلاء بر  
 توحید حقت و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمیکردد بمومنین اطلاق میشود  
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی  
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند در واحد اول صوم جائز نیست بلکه با بواب واحد  
 دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من نظیم الله  
 که یوم اول یوم اداست و مثل او مثل شمس است در نهار با هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده  
در حزن بود و حال آنکه این یوم نسبت با وعزیز گشته و هر شی در یوم قیامت ظاهر  
میشود بر هیکل انسان حتی دقائق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و  
فوق آن تا آنکه بمطالع آیات ازلیه و ظهورات قدمیه منتهی گردد که الوقت اجل از  
اینست که ذکر حد و خصلت شود لم یزل الله کان عالماً و قدیماً و لم یزل الله کان عالماً و قدیماً

الباب الخامس والعشرون الواحد لیس  
فی ان الله قد امر بان تقیموا من مقامکم اذا سمعتم اسم من لطف بصره الله من بعد بلق  
القائم و احکم علی اعدام من یخترنه من فوق الارض بما یمکن  
ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من لطف بصره الله  
باین اسم هر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلاً لاله من کتاب الله  
و اعطاه من نقطه الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او بخندد که  
کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید  
برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو  
برسد که او نم یانکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با یاتی که  
دین او باو برپا است و فی الحین خاضع نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای  
منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد میخشد  
او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شایسته شده  
اگر چه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که  
لا بد ملاقات خواهد پیدا کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و

از برای سمای این اسم نخبند آنچه از برای اسم او میگردد اگر چه اگر به ایند خواهید کرد  
ولی بر خود اشتباه وارد میآوردید چنانچه در ظهور رسول الله ص کل منظر او بودند دلی در  
صین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند آن خواب  
افشارها میکردند و همچنین در ظهور نطق پان که کل از برای اسم او قائم میشوند و از برای  
ظهور شب در روز تضرع و ابتهاج می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب  
اشخارها می نمودند ولی حال که با عظم محبتی که دین ایشان با او بر پا است ظاهر شده و قطرین  
ظهور او لایحی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مسترچ نشسته و او  
الآن در این جبل ماکواست و صده قدری مراقب خود شده ای اهل پان که اینطور  
واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال  
یوم اخذ ثمره است که از قیام با هم سبیل بوی مسی بهم رسانید این قسم محتجب مانند  
در خاطر آوری سلوک قطرین رسول الله ص را و آنچه بر او دارد شد از قطرین باو و گو  
که در دین بودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود  
بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود باطل بودند و گمان دون حق بر خود نمیبزدند  
مثل آنکه امروز می بینی که کل با اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و ظهور دون حق از  
برای خود نمیکنند و خواهی شنید آنچه که بر نطق بیان دارد و زیرا که قضایای قیامت  
فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بان مهتم می شوند و  
خواهی درک نمود من نظیره آنرا و اگر قرار گذارید ای اهل پان کلاً که بر هیچ نفسی  
نسنید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندیدید یا بر عکس که آن حق  
محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگرددید لعل بر آن حزنی

وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده ایم تا آن روز باطل بخرد  
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون زرش لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسد  
 حزنی وارد نیاید در آیام بطون او و در آیام ظهور که او می شناسد کل را نفس خود  
 را آیات و کلمات خود ولی کل با آن یقین نیکند که بشناسید او را از این جهت محبت  
 می مانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نگیرد با و بعد از استماع آیات این  
 است صراطی که کل با آن داخل در جنت میشوند و محبت با آن داخل در نار میگردد  
 که هیچ عیبی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اهل است از اینکه محبت و وصف جنیت  
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد میشود و اگر میخواهی در بد جنت نظر کنی نظر کن  
 در بد دین اسلام که هر کس داخل میشود داخل در جنت بود و آذینار و در جسد  
 جنت مفصل شده تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او  
 اصحاب رضوان جنت بودند و دون او در نار تا آنکه متقی شد با خدا و اب که نفس خالص  
 شتاع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی  
 منحرف بود در نار تا آنکه بطور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت  
 بر کسی که شناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد سبب جنت را بیان بین  
 و تا ظهور منظمیسه الله متعین را از منظرین شناس و حکم جنت و نار را بعین شود  
 ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار  
 و پناه برد هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار حضرت میگردد و همچنین  
 در ایمان که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب  
 دارد او را و در آن خلق شده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم با آن را

يخلق الله ما يشاء بامر الله انه كان على كل شيء قديراً  
 الباب السادس عشر من الواحد لادس

في ان لا يحل السفر لاصدا الا اذا اراد بيت الله او بيت النقطة بعد استطاعته  
 او اراد ان يتجر او يريد ان يزور حروف الحجى اذا استطاع على الروح والريجان  
 او اراد ان ينصر احداً في سبيل الله ومن يجبر احد على احد في سفره ويدخل بيته بغير  
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته ثعة عشر شهراً وان  
 يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يعمل به فليشهد بالبيان ان ياخذ واعنه خمس  
 وتسعين مثقالاً من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر احد على احد فرض  
 على من علم او يطلع ان يحضر ويمنع وان علم ولم يحضر فحرم عليه زوجته ثعة عشر  
 يوماً ولم يحل له بعد انقضاء الثعة والعشر الا وان يأتي ثعة عشر مثقالاً من ذهب  
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليتقرا الله ثعة عشر مرة  
 الى ان يقدر وينفق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته  
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا  
 يافراحد دون سفر الواجب من الحج او الحضور بين يدي النقطة الا اذا اراد  
 ان يزور او يتجر فلا ينبغي له ان يطولن ايام سفره وان اراد ان يطول فعليه  
 ان يرفغن ما يتعلق به من كينونية خلقت من ذاته او لا يطولن اكثر من ثمانية  
 وثلثين شهراً الا لمن تجر في البحر فان له اذن على قدر خمس وتسعين شهراً ولا يحل  
 عليه فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك المحدين ان يقدر عليه ان ينفق اثني و  
 مائتين من مثقال من ذهب والاثنى ومائتين مثقالاً من الفضة

مخصوص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی میت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای  
 او باشد و زیارت مفاد حجی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن  
 داده نشده و در تجارت هرگاه با خلق عنزداو باشد باسی نیست از برای او و اگر  
 بوده زیاده از دو حول در بر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت  
 از برای او اذن شده است زیاده از آن و در یکس زیاده از پنج حول اذن داده نشد  
 و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقصد  
 است دو بیت و دو مثقال ذهب و الا از فضله بر آن طوری که حکم شده داده باشد  
 که از حد و دانسته است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من بطن خسر داشته در صین استماع  
 سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان ابراهیم  
 او است و اینکه بانی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد  
 نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریجان الله  
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر نعلین باشد زیرا که از  
 برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود  
 خود و انز شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه یکت قدم او  
 را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه  
 نوزده ماه بر او حلال نیست اقران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهاده بیان  
 است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که  
 عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تعاضل و زرد نوزده یوم حلال  
 نمیکرد بر او اقران و بعد از ایضا او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارو



و الا از رخصه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال میگردد بر او اقران د  
 بعد از استطاعت احدی بر او است انفاق بسوی شهادت بیان که ایشان بر اهل اصحاب  
 انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلف دانند و الا بر مؤمنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر  
 موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غییر صحتی وارد نیاید  
 لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او ششزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او  
 بود حکمی بزیج نفسی نمی شد با شحان بلکه کل از بجز وجود او هست که در زمره تکلیف  
 بیرون می آیند و الا اکثر احد اهما مال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله  
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد  
 که کل با فتح می حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حرنی  
 وارد نیاید و در کل در مهد امن و امان او باشند الی یوم القيمة که آن اول یوم ظهور  
 من لطیفه الله است و خداوند عالم هیچ نبی را بعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل  
 نفرموده مگر از کل اخذ نمود از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای نفس او  
 تعطیل و صدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل قرب  
 و اخف گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دور روز  
 بر خداست که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب  
 نعمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد  
 ورود مالک او در بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نسا زد که نفعی که از آن برسد  
 از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه  
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا تسبیل روح در بیان بر مقادیری که

من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی  
 نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته  
 میشود و کدام فصل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر  
 را کل بسدل کنند بر روح و ریجان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه  
 احتیاج کل بوده که بلاخط نامی نفع جزئیة تعب بنفس خود و دیگران وارد میآوردند و  
 الا اگر بر روح و ریجان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن  
 حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقی کند که کل نتواند زیاده از یک فرسخ سفر کرد  
 و الله بحفظ من شاء فی سبیل باذن الله کان علی کل شیء حفیظاً

### الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهارة ما يخرج من الفارة وعدم فرض التمزغ عنه وكذلك الحكم فی الجوع  
 الذی یطیر باللیل والذی یموت بابایل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده  
 بود بر کل مؤمنین از ماخرج من الفارة او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه باسی  
 نیست ولی از جهت لطافت و نطافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت میگردد  
 و در هر حال نظر بر مطهر مظهر کرده که محتجب از سبده نمائی که در یوم ظهور من یطهره الله  
 ذکر دادن طهارتی نمائی که او اهل از این است بلکه قول او مطهر است و در پریشان  
 در محکم من طاهره و مطهره بوده و هست و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری  
 که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شئی او را  
 متغیر نگردد و آباء او الی آدم و همچنین اممات او صفوة خلق بوده و کمن طهر طهارت  
 طوبی لمن یدر که یوم القدر علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون الواحد السادس  
 فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد التتبعین اذا اذنوا بعضهم لبعض و علموا برضاهم  
 لمختص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته  
 و چه سرباز چه کتب عذیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بروقت که  
 داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حدل بگیرد و براد و این نمی شده الا آنکه  
 کل نقص تمیص جیا پوشیده که اگر درک کند یوم قیامت را با شجره مقصود سلوکی نگردد که  
 دون سبیل جیا باشد والله یعصم من یشاء من عباده عما لا یحب ان کان علی کل شیء ذکیلاً

الباب التاسع والعشرون الواحد السادس

فی ان لكل نفس فرض ان یحییب اذا یتب ایة و یحییب اذا یسئل عنه و ما یتفرع علیه  
 لمختص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر اینکه او را  
 جواب دهد و فضل محبوب نبوده بجز خود یا بخلی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند  
 برستع واجب است جواب با آنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگم  
 محجب نگردد در حینی که نازل میفرماید من قول الله الست بربکم کل یجوبدلی زیرا که فرض  
 جواب از برای اینجاسته ولی سترایت میکند تا بختی ایة در وجود و همچنین کتب شبهه  
 نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محجب  
 نگردد از رد جواب محبوب خود که با جابت کینونیت او خلق میگردد در ذراته  
 با قرار بوجدانیت و در ذرات ارواح اقرار بتبوت و در ذرات نفس اقرار بولایت و در ذرات  
 اجساد اقرار بربابیت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامین ممتاز میگردند و الا در ظهور  
 قبل که کل مجیبند مثل آنکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگویید و آنچه ما یتفرع بر اوست

از دلالت و احکام قرآنیه بلکه تصور میشود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین  
 با اجابت ممتاز میگردد و بعد بصیر آن است که در کل عوامل در مراتب اجابت حق رانده  
 اگر چه با اجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن  
 نفس کل مأور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او  
 پاسخ میشود و همچنین اگر کسی سان حاشش ناطق باشد بر تفرسین لازم است اجابت او  
 و همچنین اگر مفاعد آن محل اجابت باشد یا خلوات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب  
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده نماید لعل در یوم قیامت  
 که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم  
 حزنی وارد نیارند که یک دفعه مایثت به آئین مرتفع شود و او بشون مایتنفع علی الدین  
 محتجب مانده باشد چنانچه در هر طور هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را و لکن  
 الله یهدی من یشاء بفضلہ انکان جمل شیء محیطا

### الباب الاول من الواضحة السبع

فی تجدیہ الکتب اذا انقضی علیها اثنی و نایتم حولا و محو کاتب من قبل او انفاذ الی احد  
 مختص این باب آنکه در هر طور خداوند دوست میدارد که گشایه جدید شود از این  
 جهت امر فرموده که در هر دو سبت و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملکت خود را از  
 کتب مجدد کند باینکه در ماه عذب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عبس بر حزنی بقصد  
 که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نظا بر حزنی را ببیند بر  
 صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حزنی که گشته  
 میشود هفتاد هزار تک بر او موکلند و همچنین صحن محو که خط میکنند او را و اگر امروز نظر کنی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود  
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در  
 هر شینی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شینی را ظاهراً بر کن الا بر علو صغ و کمال  
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جسی شایه نگردد و بر خلق خود که نظر  
 کل لائکه در ظل نظر او است و کم شینی میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد  
 بلی اگر شینی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شینی است که لایق شده از برای آیة لیس کشیدنی  
 و کل خواهی که در بیانهای خود را مجدد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض  
 که مشرف گردد که بان در یوم ظهور مسترزق و متلد و شوند که ما قبل ذریعه بوده از برای آن ظهور  
 و آیتی بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نفی نیست که یک کلمه از کلمات بیان از برای  
 با ایمان با وجهی خطا الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و  
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابھی و آخر اعلی و ما بینها بدرجات ذکر و گویا  
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی  
 بهتر از اقران است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد بر ضای محمود  
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب ما لانها تیه در اسلام با حسن خط نوشته  
 ولی آثاری که ثبت حق و نانی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول  
 او ن اقرار با ایمان نهند قبول نمیگردد از ایشان کینونت ایشان و چگونه حسن کتبت  
 انبارسد و حال آنکه آن آثار مثل بئر معطل و قصر شیده مانده و جمال او نزد اهل افند  
 احسن از جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعد  
 نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چند کتبها نوشته شده که دون ایمان باو نمیبخشد و در وقت ظهور من لطیفه الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یکت حرف از آن اعظم تراست از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در بده قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یکت حرف از این نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی ۴۰ انشا شده در ظل انجیل مژگی نمی بخشد از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمائی که هیچ بشی در آن ظهور مجبوت تر از آن نیست که آثار او را با حسن نظر زود او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبداء خود مشرف میگردد کل مومنین بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آنروز و بر اعلیٰ نبی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مشول عنه از این بوده دستند چه خوب ضعی است چپا از برای ارتفاع کلمات او و کثر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که بر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم الیمه بایات الله توقون

### الباب الثاني من الواحد السابع

فی الینة حیث منعی ان لا یعمل احد من عل الا ویقولن بلسانه انی لا قومن او اعدن  
 لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین  
 و ان یرء بقلبه یحزی عنه مختص این باب آنکه هیچ علی عمل نمیگردد الا آنکه لله واقع  
 شود و از این جهت امر شده که هر عالمی حین عمل گوید انی لاعلمن به ان الله رب السموات

رب الارض رب ماری و مالیری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است  
 از او ولی الله واقع نمیکرد و عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجره حقیقت که این آیه آتی  
 است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محبت نگردد در یوم قیامت چنانچه در  
 قرآن هر کس عامل از برای رسول الله ص و صرف حتی او بود عامل از برای خدا بود و  
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا آنکه الله کند و الله نمیشود الا آنکه از برای آن  
 ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا میکنند با مرعیسی ۴ اگر چه  
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی صین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید  
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت الله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان  
 عاملند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من طغیسه الله از برای او  
 عمل کردند الله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت  
 اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شئون دنیائی که باید الله شود خود  
 ادراک نما مثلاً غذا تناول مینائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره  
 که مدل علی الله است محبت هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته  
 و راجع باون میگردد در ظهور اخزای آن و گاه هست که خود از اذن منع میکنی آنچه از برای  
 او در نفس خود میکنی و همین قسم کل شئونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است  
 و از او محبت هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجز هر کلمه توحید منتی گردد اگر در  
 یوم ظهور من طغیسه الله از برای او عمل کردی الله کرده چشش لا اله الا الله باشد و  
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نماز میروی و اگر  
 آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده از این علم جوهر سبط است که صین ظهور

رسول الله ص ۱ حکم شد که کل عل لدون الله عاقله اگر چه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان  
 خود مؤمن بوده و الا آن هم هستند که ظاهراست سر آن این است که همان مطاع از  
 یوم آدم همان رسول الله است و کل کتب منزله فرآنی است که بر او نازل شده که  
 در حقیقت از ظهور قبل محبوب مانده و از کتاب او چونکه شناخته که این همان است  
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج گزردانی از حروف  
 واحد و کل را قائم بحروف اول مبنی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر بینی در لیل الیل  
 لله عامل بوده ولی صین ظهور من بطیضه الله اگر کل اعالت از برای نقطه کنی که لدون  
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزو همان من بطیضه الله است نه دون آن و همچنین  
 حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنجا عامل بوده چگونه میشود  
 وقتی که ظاهر میشوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بجان آنکه لله  
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یتهدی  
 که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک  
 شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که هدایت بعد از  
 موت داخل صفت میگردد ولی با علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او  
 نازل میآید این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بطیضه الله  
 ولی نفوس متکبره خود مهتدی نمیشوند بعضی با سم علم و بعضی بعز و بر نفسی شنی محتجب  
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من شیف  
 و ادق من الشعیر هدایت مادی کل مهتدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر لاله میشود یک  
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین



## الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری لمخص این باب آنکه قرض دادن بنومن عند الله  
محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند  
از هر چیزی اگر تواند رد نمود فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه همین قسم آیت  
تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و بکبیر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا  
فرموده بخلق خود در صین ظهور او رد او واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون  
تحدید که اگر کسی فوراً در صین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا و  
آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حق نفسی را رد  
نماید چگونه است حق الله که عبد بآن مؤمن شود ولی در صین رد اظهار ایمان خود کند  
از دین دین و معطی آن بآن محجب ماند این است حد خلق اگر بعین بعین نظر کنی  
والله یحکم بالحق و انه هو خیر الفاضلین

## الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لمخص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید  
نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد حتم شود و  
تفصیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء الله  
متلذذ شود در صین القات اسم دیگر اذن داده نشده و صین بسیار باسی نیست  
لعل یوم قیامت برکت این عمل تواند بهم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب  
مگشت و گویا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهر که مبدء کل اسماء و امثال است و  
مکان بحر تخلیص خود محجت زیرا که این از برای وصول باو است و آن همین محبت است

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا ممتی شود باخرسائل  
 فرعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درصین طلوع آن دلی بین که بر نفسی  
 یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که مژده گل است بازمانده و موقت نیستند  
 و درصین عدم التفات حجت الهی بر کل بالغه بوده و مست زیرا که اگر تدریس نمایند بهمان  
 جمعی که بدین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا  
 آخر بدین خود عمل میکنند و ظهور دون حق در حق خود نمیکنند بجهت آن است که متعین نگردد  
 و حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته میشد  
 بگوید همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که  
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گشند این است که  
 عال از روی بصیرت در هر شان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار  
 ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس دانند  
 یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر و دنائه قوی مع

### الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحل لاصدان بدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورنا و اذ اسمع  
 فی حضرت حق یا مره بما شاء و ان قبل ان یخبر فی عمل بما عمل من قبل و لکن صین ما حضر  
 لیتقطع عنه کل الدین الا ما یأثر به مخص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان  
 ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امریست که از قبل  
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بطور قبل اگر بطور بعد  
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد و آلفانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور من نطفی شده اند کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند  
عزوجل ظاهر میگردد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده ثم منجبت وقت  
شود در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آن روز که آن روزی است  
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی صین الظهور لا قبل ذلک ولا بعد هذا ان اتم

### تجوان نطفون      الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب المحرب والآتها الا فی صین الضروره او وقت المنجا  
الا الذین هم یصنعون      لمخص این باب آنکه اسباب که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب  
نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی  
که سبب خوف نفسی شود داخل جنت میگردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امر  
که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بریکل انسانیت و  
شون لایقه بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شبی شاه نگردد و در رضای خود را  
زیرا که نیت دانی تو از جوهر وجود خود مجتنب میثوی و چه باراضی میثوی که باشد با غیرت  
خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در  
علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که یک کلمه لغت  
جنت که لسان عربی است نمیتوانند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بفهمند پس که در حق جوهر  
وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی تلفت شود فی این منظر میگردد و علم  
کل باین اشذاخدی است من الله ایشان را که با کسی که در سرشان باد مؤمنند و  
باد متوجه و بد کل از او بوده با مراد و عود کل بسوی او است با مراد این نوع دارد شود  
ولی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را بعین او بیند الا  
 من شاء الله و از این جهت است که مرام شده در پیمان اقران نفسی با غیر سخ خود و بر عرفی که کل بر  
 او ظاهرند بر کل است لایحه ان علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کس  
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر صبیخ خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را در  
 نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بیند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تر اقب را در آن  
 که یوم قیامت را درک خواهند نمود و بر جوسر وجود واقع نشود چیزی که در راحت  
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینویات گشای کلمه بجان الله میشود که با وسیع و تقید  
 خداوند کرده میشود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفسی میشود چگونه لایق که غیر کلمه  
 حب شود یا آنکه غیر مقعد عز مشا هده نماید نه این است که در آن روز نشومی و عالم بخرد  
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهرا  
 نشیندی که جمادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت بازوه از فضل او برغان او  
 و اصل گشته بر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر هیچ ظاهر است  
 و الا اگر نظر بواقع کنی که شب در روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه میکنی  
 با میکنی و از برای او و حال این قسم متعجب میشود فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

فبعضی لمن یدرک من تطهیر الله ان یصل من فضل ان شاء من علیه فلیشر من مقعد برآب  
 تعلیه لمخص این باب آنکه همین قسم که کینویات کل وجود بالنبه بمش وجود مثل شج  
 در مرات است کذلک مشاهده کن صد کل شی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل  
 نتواند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم  
 ظهور او است کل افضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که  
 نقاد او است کل محدود بخردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است  
 که نظر باقران کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان  
 دارد باین نوع عز ثمره وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشرتانی  
 از او زیرا که غیثیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذكر دون  
 او و همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدا کل خیر محتجب بخردی  
 اگر چه این امر اعزاز است از هر شیشی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک  
 نمود چنانچه عبادی که با اسم تقمص قبض عزت را پوشیده نمایند چگونه میشود حق او توان  
 درک نمود این از برای این است که اگر غیثیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره  
 وجود خود محتجب بخردد و الله بمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیماً

### الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الكل ان یحیب من مطلع شهرالی شراخر و احدانی واحد مئایحیب من اسماء  
 الله کانه اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحیب من اول العمرالی آخره ثم  
 یحیب ما فات عنده و ان مات فعلی وراثه ان یکتواله مما قضی علیه من العسر  
 لمحض این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در بر هر یک واحد در واحد بر کند و حساب  
 آن از زمین انبقاد نطفه او است تا صین قبض روح او و اگر از او فوت شود برورش  
 او است و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت بترکند مؤمنین با او زیرا که کینونیت

افزوده شده است من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کرده شد شیئی را مسبب میشود که کم کم برتر شود  
 و بسبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورثه آنرا اینکه لعل واحد اول کمتر گردد  
 تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این وجه  
 را بنحو اشرف که قدم کی بر صراط نغز زد که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میدیدند  
 احدی از مسلمانان از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجاء منتهی میشود بوحد اول کل عالم را  
 واحد واحد کن و مدبر درجه تحتی را از درجه فوق تسلسل کرده تا آنکه رسد بیکت واحد همان  
 واحد اولی است که کل مکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد پس الا واحد بلا عدد که حرف  
 اول باشد تا آنکه نبینی درمرا یا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و تشریح  
 گوید دیده میشود که کسر واحد جریان هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم  
 در قلمدان عدد واحد میشود که مظفر نقطه در بین اقلام بجهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند  
 و در بجهاء واحد اول بجهاء کل را قرارند بد نشاخته است واحد اول را در حق او را در صقع او  
 عطا کرده مثلا اگر بجهاء یک قلم نوزده مثال فضه باشد باید بجهاء هجده قلم همچو مثال باشد  
 و بجهاء آنرا بجهاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بعث آن بعث  
 کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل  
 آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مددین با اسم محمد ص و نظایر او و ابواب هدی  
 است و همچنین در دنیا کل با ایشان مستند این است که کل اعداد شکسته باین واحد قائمند  
 و آن واحد بوحد اول که بلا عدد است قائم و اون بنفصه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد  
 اول مراتب مالاخصایه است از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود والله  
 یخلق ما یشاء و یختار و احد الا اول کیف یشاء بامر آنکه کان علی کل شیئی قدیر

### الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان ینبی بقیة لنفسه علی ابواب خمسة قبل تعیین  
 وبقیة علی ابواب التبعین لمخص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد  
 سزاوار است دو بیت بنا کند باسم من بطیغره الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب  
 اول از نود و پنج تجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه بحقیقت در رتبه جهاد هم سرایت کرد  
 باشد که لسان کینونیت او که گاهی ظاهر است ناطق گردد که لاله است ملک السموات  
 والارض و ما بینها لعل در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حق او و از اوزع نماید  
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را در ک می کند و اگر بر ایمان و نصرت او رود  
 اسم خیر او میماند الی یوم البقیة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی بر  
 خود عامل بوده باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب  
 ملک بوده در هر ملت باسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور  
 من بطیغره الله مایه افتخار را سگان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم البقیة بجز ذکر  
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت  
 پیداننده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که مستند علی ما هو فی الله عامل بوده اند ولی چه  
 مگر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجره محبت او متجرب اند چنانچه  
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزدیک است تفویض نموده  
 و کسی که ما علی الارض نفس او باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهراست که در جیل ما کوساکن  
 نموده مگر این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیت سگتر شده باشد لعل بیت  
 او واقع شود نه این است که در پدید ظهور محبت او بالغ نباشد بلکه معنی که خداوند بقطب بیان

عطا فرموده تا امروز بر پید احمدی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الله  
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل عید بائع گردد و جواب بر نفسی را که خواهد  
بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور نسرکان که جوهر ظهورات قبل بوده  
مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخوکت بت بلکه اگر نازل  
فرموده بلسان اعراب مصطلح آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تاملت  
نعمت پس چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل  
میکنند و اگر با علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عامل باشند  
متحل ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بر وجود و جوه در مبداء شهود نیستند و ملتفت  
نمیکردند و فی الحین لله ساجد نمیگردند و حال آنکه این همان است که لوازلنا هذا  
القرآن علی جبل لرأیه خاشعاً متصدعاً من خشية الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی  
که میشوند و سجده نمیکنند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله  
لا یسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حق خود نمیکنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در  
صین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات  
قبل بمالانهایه لها بهما انهما ایها اگر کل مؤمنین چنان در صین استماع یک آیه ساجد شوند  
و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نخند لایق است که گویند از مؤمنین بان هستند زیرا  
که همان آیه است که است بر کلم بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و  
آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده و صده لا شریک له  
بوده هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و  
با آنچه که در امکان ممکن است با علی در جفضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن کش



حقیقت بر او نازل شود هیچ آیات که عجز او را با بنمایاند نزد خود اگر بقدر ظرف عینی صبر کند  
در پیش خود و نگوید بقلب خود و لسان خود هذا من عند الله لاریب فیہ انا کل باله و آیات  
موقنون قدر خردلی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده  
سرجوی با و نفع بخشد و فطرت توحید در او نهوده که کلام محبوب خود را شناخته که اگر قلب  
اون جل میبود باید از خشیت الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است  
که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعث ترا از جبل  
میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد  
و حال آنکه متصور نمیشود که چنین نفسی بهم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عامل بود  
این بصورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق صد خود را در نزد آن نهموردانند و از جبل خود  
را سخت تر بگیرند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بجزرت میکنند  
ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد کانه لم یسمع میثوی ای  
اهل بیان مراقب خود بوده که مغفرتی نیست کل را در یوم قیامت و طالع میشود بقتل و  
حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلامی وجود را ادنی میکند چنانچه  
در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود  
نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را  
ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لایق  
ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت  
میشود و غیر آن صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد عاملند اگر طبق امر او عامل شوند  
و الا که محل حکم نگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیرا

### الباب العاشر من الواحد السابع

فطر زن كل نفس بھیکل اسم المتعاش فی صین تولده و لا یعنی لاحد ان یتسکہ  
 ملخص این باب آنکہ در اسماء اللہ هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم متعاش و  
 آن اعلیٰ ثمره اسماء است کہ منتهی ایہ ظہور رسیده و در آن ظاہر نیست الا واحد اول و  
 در واحد اول نیست الا واحد اول کہ در سر آن رسول اللہ صحت و در بیان ذات حرکت  
 و قبل از قرآن عیسیٰ بود و بعد از بیان عن لطفی سرہ اللہ اعراض در ظہورات مختلف ظاہر شود  
 و الامتوی براعراش کہ معنی از حد عدد است همان شیت اولیہ است کہ اعراض  
 اور امتیغز نمیکند و هیچ اسمی اعلیٰ عدد از اسم متعاش نیست در تہ اسماء و بر عدد اللہم کہ اعداد  
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متعاش  
 را عدد اسم حتی زائد میآید و در یوم قیامت نظر آن ظاہر شدہ کہ مدل بوده علی اللہ از این جنب  
 ارشدہ کہ کل از صین انتقاد نطفہ محرز کنند آن ہیکل را بھیکلی کہ عدد متعاش در آن باشد زیرا  
 کہ از بسدہ ظہور تا ظہور آخر خدا و انا است کہ چقدر شود و لیکن زیادہ از عدد متعاش اگر  
 خدا خواہد نخواہد شد و در کورتہ سر آن بدو و عدد آن در اسم اغفر شدہ بنقص عدد اسم ہو در بیان  
 خدا عالم است کہ تا چہ حد رسد زیرا کہ در این معیاری نیست زیرا کہ فاصلہ بین نخمیل و  
 فغان بالف ہم برسید زیرا کہ شجرہ حقیقت در ہر حال ناظر است بخلق خود ہر وقت کہ بیند  
 استعداد ظہور را در مایای افندہ سجین میسازد خود را بکل باذن اللہ عزوجل زیرا کہ از  
 برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا باللہ عزوجل ثمرہ آن اینکہ کل اسماء چون  
 طائفند در حول اسم اللہ و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان  
 میبلاغ مایکن برسند کہ در صین ظہور حقیقت تواند شش حقیقت را در کن نمود و طائف حول او

و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بان عدد نفسی در بیان و شنود که ظاهر  
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه یقین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل بیح  
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من لطیفه الهه  
 نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بسده خلق کینونیات است در ذرات  
 بعد از تمامیت ذرات اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود  
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محجب نماند و غیر الله نه بیند و شاهد  
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسمائه الحسنی کلمتها فان له الخلق  
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

### الباب السجادی و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر باجلوس علی الکرسی  
 مختص این باب آنکه نمی شده از صعود بر منابر و امر شده استواه بر اعراش یا سریر یا کرسی تا  
 آنکه کل ایشان و قریب و نزدیک و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل تواند استماع نمود  
 کلمات حق را و نیزه آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با شفاعت مسلم نزد آن مبدء علم متعلم گردد و چه  
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که انمه بدی هستند  
 غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه تواند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که  
 مایع علیه اسم شنی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر  
 وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن نفس آن و الا مقام ذات او  
 اجل است از ذکر اقران بحروف و هیچ لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی  
 استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم و بم در حق کلمات آن گویند و مقایسه با کلام

بخیر او نخذ همین قسم که کینونیت او منظر الوهیت و ربوبیت است بر کثیبتی همین قسم کلام او منظر  
 الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم هر آینه بیگفت اننی  
 انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا کل الحروف ایامی فاتقون و حال آنکه میگوید  
 بلان کینونیت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شینی که اگر این نبود چگونه در نزد بر ظهوری  
 کل کتب سماویه قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنه بان کتب باید بان منظر مؤمن  
 کردند و از این است که بیک آیه واصله حجت او بر کل ماعلی الارض بالغ است بر هر  
 ذالسانی بلان او که اگر امروزیگی از امت آدم باشد بان عرض کرده میشود یک آیه واصله  
 بثل آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبیان و بان گفته میشود که کل ماعلی الارض عاجز  
 از اتیان با و اگر فی الجحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در  
 قول و اگر العیاس زبانه نامل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ماعلی الارض  
 عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر  
 قول او و از همین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند  
 یا اصدق الصادقین در صین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در صین تلاوت آیات  
 آن نامل در تصدیق او بخردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الاعل ایشان مکذب قول  
 ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که دل  
 بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در  
 امکان متصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خودند امیفر ماید کل خلق را که کل  
 میگویند یا اصدق الصادقین چرا نامل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که بگفته  
 تهم بود در عالم میگیرد الا من شاء الله و کل تلفت نمیشوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را

که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادق غیر از اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست  
 و اگر بگویند که این آیه آیه الله نیست و کل عاجز نیستند گوئی که اتیان نموده بر فطرت و  
 حال آنکه مثل حبه از آن بجز وجود نازل میگردد این است که کل با بیان با و صادق و تصدیق  
 کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است یکی از نظایر امر خود که اثبات صدق او نمیکند  
 از او منع مینمایند که اگر منع نمینمودند هیچ ظنوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است  
 که کل با اسم او صادق ولی منع آن را از سستی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید  
 شمس در مرات صادق است بضیاء خود در حد خود ولی در شمس سما بگوید چقدر محجب  
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که با اتباع دین عیسی ع او بخارا  
 صادق بگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم ادطائف است نمیکنند و سبوتا  
 که از صدق شبح در مرات اگر حق میبود تصدیق کنند شمس سما را و حال آنکه حین ظهور درون  
 تصدیق رسول الله ص شجرت شمس از انحصار مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان بین و همچنین در  
 ظهور من لطیفه الله ص دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که  
 ذکر شد بلکه او را بخود تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بانته و بر این اصل کل فرج  
 از جاری کن و صدقوا الله بانته و صبتوا الله بانته و اطیعوا الله بانته و اتبعوا الله بانته  
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آنروز شایده کن و بین امر چقدر دقیق است که اگر حین  
 ظهور شجره بیان کل ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن و در حین آیه اولی کل تصدیق نمیکردند  
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بین امر چقدر لطیف است  
 امروز میخواهی با شخصی که بده علم او فهم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق  
 کنی او را این است که نشا خه محبوب خود را در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را

اگر لاگوید لامیگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فمیده با اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محتجب میشوند و حال آنکه از برای امر خالفند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق بگیردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق ادکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق میکردند آن طایفه را بتصدیق رسول الله ص و اگر برعکس برعکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق اداست نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با حجتی که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی ص منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق می بودند ایمان بر رسول الله ص می آوردند و همچنین در نزد ظهور منطیسره الله من که کل کاذبند الابعادی که تصدیق کنند او را چه اعلاسی من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول اوست و کل صادق بگیردند با اتباع بان و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان بان بر پا بوده و سبب تقرب اون بسوی خداوند بوده و الله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یمنعنی من عمل لکنان یشرک پیشینا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور اوست و در وقت حجتی او و کل مؤمنین با او

اذن داده شده اگر کسی علی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه داب او ن بوده از ذره گرفته  
 نآذره نمی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایض بر وجود آن اگر چه او قبل  
 از این بوده هست چنانچه داب ظهور حقیقت در سرتان و بیان نبوده ولی این حد عبادت  
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی  
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشراتی که باز میسر میشود  
 اطاعت این امر الا از برای مدحین مگر در ظهور او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در بیان  
 او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معده  
 چه در توان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد  
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار نظر غنا و استغناء است از برای  
 آن ولی چون رایج دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت نمی شده و الله یوت

الفضل من یشاء من عباده ان کان و ساعا علینا

### الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبیده ان یكون عندهم تسعة عشر آیه من بطیفة الله فی ایام ظهوره بخطه  
 لمخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقرر  
 مگردد بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شان الله  
 میگوئی آنوقت اعزاز هر شئی عزیزیت عند الله و عند اولی العلم و یک صفا که نوزده آیه  
 باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده کماک آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با  
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدید و اخذ چنین لوحی کند بجاء آن زیاد  
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات ناراد است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این  
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلیٰ ثمره وجود ایشان شد و بان در جنت مغفرتند و هر چیز بر غیر  
 مؤمنین نازل شد همان جحمتی است من الله از برای او که بان در نار محسوسه میگردد الا اذا  
 شاء الله چه بظن آن باشد و چه بآثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه  
 محافظ کل آثار آدمی بود با حسن خطی که در امکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متع است  
 دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از  
 اینکه کل بیان و کتبش که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور  
 دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن اعظم است  
 از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد همچنین عروج کن از ظهوری  
 تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده و  
 گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال میکنند حال  
 آنرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم شوند از برای آن ایشانند ارکان دین  
 و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقران در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم  
 میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محجب مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشریه <sup>است</sup> چنین  
 بلی این عل لابل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جسد علم نزد اهل آن  
 ظاهر است که اگر کسی در کتبه ظهور را اینها مشون مایفیع بر او است و درک خواهد نمود  
 کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از  
 آنکه آنجیل و کل کتبش که در ظل او انشاء شده بود نویسد همچنین صین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت  
 را سران ده لعل از مقصود محجب نگردی فلتملکن خیر شیئ قد خلقه الله اذا اذن الله



گفتم آیا ننگرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق  
 عطا و در کل سوال از فضل او است در او نیست الا آنچه شایسته الله تعلق گرفته یوقی  
 من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوقی الناس کلهم اجمعون اذ هم بالله و بآیة یوقنون  
 الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مطهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر و الله ترا عند انفسکم  
 لخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند  
 من بطهره الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال مابین خود  
 و او که اگر بعدی آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است باستحقاق  
 یکنوینت خود چگونه که بر شون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از  
 او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا با استغفار از مطهر امر که شجره حقیقت  
 باشد و همچنین صرف حق او در یوم ظهور او و الا بعد و کلینی اگر استغفار کنی شرمی بخشد از  
 برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد  
 خداوند است زیرا که در امکان بسیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا با ابواب واحد که  
 منتفی میگردد بواحد بلا عدد که او نباشد که کون کل اعداد انحصاریه قبل و بعد است و همچنین در  
 حرف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد  
 سین و همچنین حرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت کثیر آن را نتوان احصا نمود از  
 آنجهت امر با استغفار منقطع میگردد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند و  
 از صد و دویان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا صین ظهور و آن وقت  
 قبول نمیشود الا نزد ظا هر بطور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد و استقرانه فی کل صین و قبل صین و بعد صین

### الباب الخامس عشر من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینه تطلعن فیما نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو العزيز المحبوب  
 لخص این باب آنکه از اینجا نیکه کل نفوس از خل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و  
 سائرند و چونکه چشم حقیقت پنی ندارند که مجرب خود را بشناسند محجب میمانند از خضوع از برای ان و  
 حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با دمر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع  
 بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در صین ظهور ان که میشود کل  
 نظر خود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیچکی مثل خود می پندد و حال آنکه سبحان الله  
 عن الاقتران مثل آن یکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل نور من  
 اگر روشن باشند مثل مرآتیی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است  
 این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که  
 محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حصن معروف واجب است  
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و صین ظهور امر قبل منقطع  
 میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از در حکم میشود اگر چه بیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از  
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه صین ظهور مثلاً  
 یوم ظهور من نظمیسره الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبداء ظهور مقام نطفه ظهور است  
 اگر چه نطفه ظهور بعد اتموی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است  
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی بیچ نفسی نیست که بسبب طاعت نحمد خالق خود را  
 و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او صین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حال بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول  
 در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در قرآن عکس میکنند  
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را  
 از این است که از ایمان باون محجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن باوشوند  
 ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفصه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه  
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفصه همیشه در حیات  
 بوده هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن بطیفه الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی  
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالاخصایه مرآت واقع شود تکلس بر میدارد و  
 حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفصه غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنخصا منطبع  
 است این است حد امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات  
 و نفسانیات خود را در حجب و اصد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبع گردد  
 و حجاب واقع نشود و احدثانی یا الی مالاخصایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و  
 الاثرات وجود خود را باطل نموده اید بایستی خود امروز کافراد هزار نفس بزیرت بیت الله  
 میروند که با مر رسول الله شده ولی آمرآن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل گم بود و  
 حال آنکه امر اقومی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که آآن میروند از روی بصیرت  
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که اقومی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مر او  
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین هستند و شب در روز سجده  
 میکنند خدا را باو و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان باو است  
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند با ایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

بر آن حکم میشود باو محبت مانده چنانچه ایمان مومنین باخیل صین ظهور رسول الله و در آن ایمان حکم  
 شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سن ظهورات قبل  
 او با انصافیه قبل از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخیاطی در آن ظهور ظاهر بوده  
 در این ظهور چه میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محبت همان  
 تا آنکه فائز گردی بثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در حجت جود او و بدان فضل الله علیکم لعلمکم  
 بیدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز و فرسخی نجف سجده کنید یا در بحر که بفراخ متعدد ممکن است  
 احضار ناقبته المطره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی صین ظهور کسی یک دفعه از برای  
 او سجده نکند در بین بیدی او و اگر از این گذشته و بر او نهم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد  
 این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر تقفل کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را  
 تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در اجتهاد  
 میمانند

والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

### الباب السادس والعشرون الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک معیث فی دین البیان ان لا یحیل احد علی ارضه ممن لم  
 یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلکة ینتفع بالکفا  
 کحروف الایخیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله  
 بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مومن بیان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر مومن باورا  
 و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد و در مومنین  
 بخود را و در ارض حجت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حد و حجت غیر رضای  
 خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من لطیفه الله در مومنین با آن نشود چنانچه در این

ظهور در حق حروف می که کل با ثار قبل ایشان کل اظهار علم خود را مینمودند و اصل دین ایشان  
 بحسب ایشان ثابت بود راضی نشده بآنچه از برای دیگران راضی شده بین چقدر کل محجب  
 محسور میشوند و حروف می چقدر بنیا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که  
 هیچ شیئی مثل آن نمی ندهد لعل در یوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی  
 که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی عزنی وارد دنیا و روی زیراکه نیشناسی و در صحنی که  
 نیشناسی امارات حقه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقه و اگر از اهل فواد باشی  
 که باستماع آیات از نزد ایشان میدانی که اول حشر قیامت است و حروف اسم واحد یا  
 دون آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو وجود  
 که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده  
 شده و الا نهی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمن  
 بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الا همان که اذن داده شده  
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر برشان غیر عز باشد که  
 مطلق اذن داده نشده *فلنقن الله فی ذلک الحکم ثم تقون* و اگر نفسی نزد نفسی باشد  
 حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت دین است  
 نه دون آن *ولنقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجموع*

### الباب السابع والعشرون الواحد السابع

فی قرآنه یوم اجمعه هذه الآیه فی تلقاء الشمس *اتما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها  
 الشمس الطالعه فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب*  
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه

در ایام سسته متصل بوده و هر عملی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفت با و داده شود  
 و از آنجائی که هر شیئی روح آن متعلق بانسان است و شهادت هر شیئی شهادت انسان است از  
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاگرد گیرند برآیه که مثل است بر توحید  
 آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در پهن یدی  
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت  
 هر کس که متبع او است که این است مژده این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که  
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محسوس گردد اگر بخوید بین یدی  
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من بظلمه الله در هر یوم جمعه هر کس که  
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور بفعال مایشاء و

یحکم ما یرید لایسل عما یفعل و کل عن کل شیئی یثلون

الباب الثامن والعشرون الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عاذا فله ان یاتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا  
 من الفضة و الا فلیتغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلیأشی علیه و  
 من یحسب نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی صین ما یحبس و یبطل کل عمله و ما کان من المؤمنین  
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما یعتقد لم یکن فی البیان  
 ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل وجود بر بندگان غنی فرموده که بیچ نفسی را  
 محزون سازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون کسی  
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حد و آئینه بر او صد ذکر شده و اگر از آن تجاوز  
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته

و بر ذمب و فضا بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقدر نباشد بعدد  
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مجرب  
 محل ظهور است هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حرف حجی وارد آمده و اگر بر حرف  
 حجی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است  
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال سجت  
 در قلوب مؤمنین بنوده و همچنین ابعاد عزین بر آنخصا بنوده و بر اولوالد و اولاد حکم مضاعف میگردد  
 چه در محبت و چه در عزین و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با بهنج نیاید و نفسی  
 را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شئی حایل شود بر آن حدود الهیه و از دست  
 زیرا که هیچ علی مثل این بنوده نزد خداوند نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری  
 شده و نمیشود و اگر کسی نزدیکش گردد محال اقران او بر او دون حلال میگردد و مادامی  
 که حایل است از اون نفس حکم حلیت بر محل اقران بر او جاری نمیکردد و کل عمل او بهبط  
 میگردد اگر چه با علی درجه و رع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر لایح علییه بر او از حد  
 الهیه در هر شمس عدد واحد از ذمب وارد میآید و اگر منقذ شود منظر حیاتی حکم دون انعقاد  
 در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و  
 حایل شوید نفسی را که کل اعمال بهبط گردد و مفت نشوید و لتقن الله حق التقی لعلمک تفلون و  
 ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد  
 نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه عباد اول عمر تا آخر عمر در دین  
 او مدین است و از برای لقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون  
 کند یا در حق او حکم حائلت کند و حال آنکه بظواهر همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

از برای اوج جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب در روز از برای اشتیاق  
 بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه  
 موسی بن جعفر علیهما السلام تغیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده بود  
 نیامد و حال آنکه چند بنا گذاشته هر سلطانی صین سلطنت خود که هیچ شمر بر او بنحید یوم  
 قیامت و اگر مثل این بیع را برداشته بود لعل سبب جریان عزن نفسی نشده بود همین  
 چیزانی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق  
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از عزن  
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجح او واقع نشود اگر چه بر  
 از نفس ظهور که کل بشجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر تسهرا گذاری که نفسی را محزون کنی  
 لعل بر نفس خود مجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محجب نموده باشی و لیکن  
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت عزنی وارد آید اعظم تر است از عزن کلیشی که در امکان ممکن  
 باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دره گرفته تا ذره نمهی شود زیرا که کلیشی باویشی میگردد  
 و او اجل از اقتران بشی است و بعد صرف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول  
 واحد ثانی تا اینکه الی ما لانحصایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید و مقدم میشود بر  
 واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلامی که ایمان  
 نیاورد این است که در بر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی  
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق کنند و الله یؤتیه بامر من یشاء من عباد الله کان یحییها

### الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد



واحد وضع شد تا آنکه هر کس با جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن  
 حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای  
 من نظمیده اند که اگر کسی بظاہر استکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا  
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة بنوده و نیت و صلوة بر نفس در حد وجود  
 او است مثلاً صلوة نقطه بالنسبه بصلوة حتی مثل نقطه است بالنسبه بحروف حتی و همچنین صلوة  
 بالنسبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی آنکه باخروج نیتی  
 شود چنانچه قبل از طهور شجره حقیقت نماز میگردد و آخر وجود هم بر این حدود ظاهر  
 نماز میگردد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حتی اولی است  
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من نظمیده  
 گوید مقترن نمیشود با توحید کلینی چه قبلاً چه بعداً چه تراً چه جبراً زیرا که او است  
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حتی و کل اعداد متکثره از واحد  
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة  
 غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا منتهی شود باخسر وجود با مراد  
 خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود  
 حرکت مینماید از حول مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه با مراد و صلوة کلینی  
 مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان  
 نیت الی واحد الا اول و بجهت کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بجاء اشیاء  
 متکثره را مجرد کنی تا آنکه رسد بیک دانچه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذائیت و همچنین صلوة  
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء درصین نزول آن اعراب دستک میزدند امروز پسین که در سر محل  
اقامه آن درین علماء چند رکلام واقع میشود تا آنکه در یکت مسأله فرعیه متعلقه بآن هزار بیت کلین  
علماء انشا نموده ولی از این شئون محتجب همان از بعد مثل آنکه امروز کل مومنین بقرآن  
شب و روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب  
میکند ولی از ندوت آن محتجب و بر آن وارد میآوردند آنچه وارد میآوردند و حال آنکه  
یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا بود الاجل خصوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از  
برای یوم رجح خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بشنو  
که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با و الی الله متوجه و انفس او حدود ظاهریه  
صلوة را منع نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله شده  
حکم دون حقیقت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یکت شان از شئون  
دین ایشان است بدانکه در نزد هر مظهر شفا و تین که آن بده دین است بدیج میگردد  
مثل آنکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله صیحه روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام را و  
نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بمحمد رسول الله ص و همچنین در ظهور منظر الله  
لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت در حق او که او نبی بعینه همان لا اله الا الله  
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیکرد و مثل آنکه در ظهور  
فرقان مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و اقرار نبوت محمد ص جائی که در جوهرین  
این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن و امروز می بینی که هر نفسی بکلی از اعمال از بند  
آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدا وجود هر آینه اقرب از لمح  
بصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محتجب نیمانند ولی از این شئون هم در غرض

شمس محجب مان که اگر در جوی منحرف شوی شمس و بیان حکم دون علوایمان خواهند نمود  
ولی نظر را هم همیشه بمسبده انداز که کل اینها نزد اون مثل خاتمی است که برید تو است حرکت  
میدهی آزا هر طور که میخواهی بی کسی اصلگی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزرا در لرزاند  
بیند نه در نفس شیئی و محجب نشود بنظر کردن در آن سستی که اگر قابل نبود محل امر میشد و در حین  
صلوة قصد کند خدا را و صد و صد بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد  
از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی برا و اطلاق شود اگر در مقام امتحان برآید  
و صادق شد در یوم قیامت و الا در لیل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نطنه ناظر باشد  
و باید عابد در مقام صلوة بنیند آلامعبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند و صد و صد و لا  
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت  
اون باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده هست و گلشنی دون او  
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف نیگردد بجز قده تس کینونیت او  
و مستحق عبادت و پرش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب بدی بیرون  
که بجز کعتی شیخ بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها  
و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در اصور حدودیه  
هست از لباس حریر و اسباب ذمب و لحم طری و شراب ظهور و حور مثل قطع با قوت  
و دصفائی گشته حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول مستند  
نه این است که محجب مانی باینها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز  
بمقام صور حدودیه جوهریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمبد آن است نه غیر آن مثلاً  
اگر امروز در مقعدی حمل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفا جنت باشد نظر کن

که می‌قوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در صبح اسراف نیست این است که فظ  
 این حدودات کل مستند است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام پن یدی او نبود الا یک  
 صباح و همچنین در کل ظنورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محجب نمائی و اگر در نزد او ن  
 واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان صباح ممکن است لایق است که  
 پن یدی او مشرف شود ولی حافظ کل این صور حد و دینه از واحد متکثره در صقع اوست نه  
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر تکلیف و استند لال کن و کل خلق را و احدا و احدا فرض کن  
 تا آنکه منتفی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر رتبه از کثر آن واحد  
 هست که کل قائم باو است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود متجاوز نمیگردد و کل صلواتها  
 بنفها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفها ساجدند از برای  
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و ص و ص مثل بنفصل صلوة زوم تا کینونیات  
 مثل اذن پنی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة  
 اول وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در حد  
 خود که آخر وجود باشد که کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید  
 ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش  
 رکعت بعد توحید عبادت و پن در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را همچنین کل  
 واحد متکثره را مثل واحد اول پن که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید  
 خل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید  
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و پن خالفی الا الله و رازقی الا الله و مبتدی الا الله که  
 کل مریا تجلی نیست الا شمس واحد و آن حقیقت نیست اولیه است که او بنفها مدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مایه خود با میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی  
 بعین بعین که شئیت کل اشیاء مثبت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیت  
 مثبت کینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد  
 این است معنی آنم تر عونه ام سخن الزارعون و همچنین مثل زدم بفرودانی تا اعلی را خود است  
 کنی و کل این مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی بدین و بعرفان گذران لعل در یوم قیامت  
 توانی اخذ نمونی و الا که در روز حکما در معرفه الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر  
 ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری  
 مستقر میگردد بر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت  
 کل عرفانها اگر شود شود ثمری بخشد و الا در هوای فوآد آن نفس میماند و در مقام عبادت  
 توجه مکن الایسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که تو  
 بان مقترن است با قرار بر آنچه حروف واحد بر آن مستند از معرفت و رضای او داخل  
 شود در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر با هم کند عبادت  
 نکرده خدا را و محجب مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء مدال است بر اینکه نیست  
 الهی غیر آن و معبودی سواى آن و هر شئی که ذکر شئیت بر او میشود خلق او است و او است  
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشانی که اگر جزای عبادت تو را در  
 نابرود تغییرى در پرستش تو او را هم نرسد و اگر در جنت بر همچنین زیرا که این است شاک  
 استحقاق عبادت مر خدا را و حده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده  
 نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جاء آن عبادت کنی  
 شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که جنت

هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه نزار او را است ذات او را عبادت او است با سجد  
 بلا خوف از نزار و در جبهه اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نزار و در حقیقت رضای او  
 بوده و هست ولی بسبب نفس عبادت میگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت  
 الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة صلوٰتی است که از روی روح و ریجان شود و  
 تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر  
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بر روح و ریجان واقع شود  
 که افضل عبادات و امن در جبات است را اگر کسی از یک رکعت نماز مجتوب مانند لاجل کل ما  
 علی الارض مغبون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است  
 اعلامی از آن است و کل رکعات حق طائفه حول نقطه وحدت که مبدء و زوال و صلوة  
 آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و  
 هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم  
 است بگشایی قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بگشایی بعد وجود آن و بیان آن در مواقع  
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاگرد گشت و با سئل  
 بآن ملتذ فلتصلین باذن ربکم ثم آیه تقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بایات الله یقنین

### الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عمل من نظیره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم  
 ملخص این باب آنکه بدانکه مثل عمل من نظیره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر  
 طبق رضای خدا باشد مثل کوكب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و شمر آن اینکه اگر در  
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشیئی طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل

شمس است که با وجود آن آنها مذکور توانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی غل بان در  
 مبده هر ظهور بغایت صعب که اگر در صد نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل  
 حروف نخیل بر حق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول  
 رسول مثل شمس است و آنها دلیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در  
 نقطه بیان صین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ماسوای آنرا اگر چه حق بود مثل نور  
 کوکب دلیل و همچنین در ظهور من طیسره الله اگر کل اهل بیان در صین ظهور او بقول او عاقل  
 و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس میندشمره و وجود خود را اخذ نموده و الا  
 حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مومنین بان که در نهار محو صرفند و در لیل بانور  
 این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق  
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبده ظهوری ظاهر نظیر حکم دون بقا در حق خلق  
 نمی نمود این است که کل دلیل خود را می بیند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه  
 مبده نهار دیگر نوری نیمانند از برای آنها بلکه مضحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را  
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من طیسره الله را کلمات او فرض کن که  
 کل وجود را بر هم می سپرد و در ظل یکت یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان محلی خود که  
 خداوند عزوجل باشد اننی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی قل ان یا خلقی ایامی فأتقون  
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبده امر است الی عود آن نظر  
 کن در نجوم انجسیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود متبصر گشته بودند که بعد از طلوع  
 همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم  
 بجان نورستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند و از

شس حقیقت محجب مانند که رسول الله باشد همچنین در مبدء ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره  
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محبوب نمائی و لشکر کن فیما نظر من عند الله ثم مثل ما قد  
علم الله فی کتاب الباب الثانی من الواحد الثامن <sup>تسد لون</sup>  
یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه ثلثه عشر ادرافاً من القرطاس اللطیفه و تسع عشر  
خاتماً یقش علیها اسماء سما الله وان لا یورث من المیتة الا ابیه و امه و زوجته و  
ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف نفسه من نفس ماله علی ما یعزیه نفسه  
لمخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد  
از این جهت حکم شده که ارث نبرد از نسبت به حقیقت الالهفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی  
هفت رتبه توان خدا را بان صفت خود مثل اوصد و وحاد و واحد و وحید و موحد و  
و موحد از این سراسر است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امر  
را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند بهفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی  
را حد و قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لایق و فی الله  
بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد  
من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم گوید مثل آنکه حد و وارث که  
الآن در سرفان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حد و حکم فرموده بود آن حکم  
رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانه سایه در ظل ان مانند  
و آن روز چون بر آن نفس و صده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبدء امر کند مثل یومی  
که حد و وارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است  
و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را متحن نفرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمونما



کل باید در درج یقین و بصیرت بجدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف میت جمع  
 شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یوسکه در آن یوم اذن طواف داده شده و  
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفراید لا تطوفوا اگر کل فی الجحیم عمل کنند در ک طواف  
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده میکنند  
 با مراد بوده و قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل  
 اون نازل نمود و اگر صین ظهور نمی یکت نفر بصیر باشد نظر بمبداء امر میکند و یقین میکند و او  
 طائف بوده از برای خدا خالصه و کل همی میگردد رعاع و این همان صراطی است که از  
 برای یخیز افواج از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احد از سیف و ادق اشعر  
 میگردد این است که در مبداء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت امر یافته زیرا که  
 جمعیت یکدیگر و ظهور عز و در او امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرتج بوده و از برای او  
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و حال  
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشد لعل اگر ظهور واقع شود  
 بان اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکند بجه  
 آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین با تجلیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا را  
 در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیبی گاهی عمل میکردند ولی صیر ظهور  
 رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بطور بدیع ظاهر شد و در مقام مجید  
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیبی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر مقام  
 او صیما او علی و الا ثم حج الله نازل شد و در ذکر ارکان میت او ذکر ابواب هدی  
 جائیکه اصول دین بدیع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است تر

قول مرحوم شیخ ۴ در وقتی که کسی از ایشان سوال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و  
 یصد و سیزده نفر که در آن روز اتقایی آن ظهورند متحمل میشوند و حضرت صادق ۴ ذکر کلمات  
 در حق ایشان میکند بعد از نیمی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود  
 که دست از ولایت امیر المؤمنین ۴ بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نمود بود که حاشا  
 و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنودند و او چون متحمل نشد  
 کافر شد ولی طغف نشد و این از آنجائی است که نظر بمبدء امر میکنید و ظهور حضرت را  
 غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه بطور  
 عیسی ۴ متحمل میگردد کلمه که ادع تراست از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر میکنند  
 ادق میگردد از برای او از شعر واحد میگردد و از یف نه این است که مراد مناطق این بوده که  
 دست از ولایت امیر المؤمنین ۴ بردارد زیرا که این امری است متغ و لم نزل ولا یزال نور آن  
 حضرت در نظاهر خود بوده دست بگردد این بوده که در آن ظهور با اسم امیر المؤمنین بوده و  
 این ظهور آن اسم محجب شو چنانچه بعینه امیر المؤمنین ۴ در زمان رسول خدا ص همان وقتی  
 عیسی ۴ بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع  
 میگردد از هر شیئی اوسعی که در امکان است و اگر محجب گردی ادق میگردد از هر شیئی  
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل نمونین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که  
 کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در باین این گل و امر فرمود  
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان  
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که ثنائی از نشون  
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلاً اگر فرموده بود این مظهر ارث نبند کسی را برسد که تو اندلم و بم گفت این است که گل از  
 نزد او است و گل محبت هست از او از بسده وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند  
 لعل در یوم ظهور او شمه وجود که ایمان با او است فائز گردند ولی باز حیا ننموده و در هر ظهور  
 محبت میکردند مجتبین و حال آنکه در آن ذکر شده شمه خلق کلینی در آیه شریفه الله الذی فی  
 السموات بغیر عمد ترونها ثم اتوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل سجری لاجل مسی ید بر الامر  
 فیصل الایات لعلکم بقاء ربکم توقون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان  
 است لعل بقاء رسول الله ص که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در  
 دو جا یکی است بگردد در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت و سه سال نازل شد  
 در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیشد و حال آنکه شمه خلق کلینی را می بینی کل با حکام  
 قرآن عال ولی از شمه وجود خود محبت اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مومنین  
 بقرآن یقین نموده بودند بر این سکا این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او  
 قرآن نازل شده لعل بمردان الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل  
 لا شعر تلاوت میکنند و ملتفت نمی شوند بمراد الهی و حال آنکه بری است نظر حقیقت از رؤیت  
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله یقین نماند اگر کل مومنین بیان در ظهور من طیفه الله  
 یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمردان الله در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز  
 کل بنقطه بیان موقت از این جهت ذکر مثل با میشود و الا تعالی شأنه بیکل ظهور آخرت را از اول  
 نیست که بیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شون  
 آخرت اجل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون بطور قبل کل موقت و عین شان  
 حدیث است که ظهور بعد از ادراک کنند بعین از این جهت ذکر میکند بسم ظهور قبل نفس خود را

علی اگر نفسی منتهیای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کمال  
 مؤمنین یعنی ۴۰ یقین میکردند که او است هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او  
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرساید اسم مبدع ظهور قبل را  
 لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و شمره وجود خود فائز گردند فلننکفون فیما خلق الله لکم ولتجلتن  
 کل اعمالکم لله ربکم لعلمکم یوم ظهوره باایات تو منون ذلک یوم من یطیبه الله ان تو منون به  
 فانکم انتم قد آمنتم بالله وامنزل الله فی البیان والا قد احتجتم عن لقاء الله واما نزل الله من قبل  
 فی البیان ولا تصبرن فیہ فان صبرکم لم یکن الا علی النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون  
 لا تبصرون ولكن ستعلمون ولما لا تخلصون لله انفسکم لا توقون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلمکم  
 تطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یطیبه الله بالحق علی العالمین ولتراقبن اول الظهور ان لا تبصرن فی امر الله  
 وکونن عنده لمن البجدیدین فان هذا نزل انفسکم ان انتم بالله وایات من قبل موقنون ما خلقتم  
 الا الذلک واما انتم بامر الله فلا تحجبن عن لقاء الله لا من قبل ولا من بعد وکنتم بایات الله یومئذ

### الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی مالک الا وجهه فی یوم القیمه فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجره الا ان  
 بنفسه لا بغیره الا لا عذر حقیقی لایکن له ان یحضر بنفسه ویتغفر منه سواء ان یحیی بکلامه او یخطه  
 و الا یتغفر عن الله بسبب آخر من الخط و غیره ملخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد  
 و شجره حقیقت ظاهر اگر چه برضای نو آدمی توان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد  
 کل شیئی مالک الا وجهه لعل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل  
 نشود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی از آنجائی که این خلق  
 مدبوس همیشه لایشر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

و ابر پافر باید چنین کلمه که اشد از بهر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای  
 نجات عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که  
 حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه  
 مبدل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمره مشغل با عمل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل  
 عمل خیر را کند باز از هلاک است الا آنکه راجع شود و بهمان قولی که هلاک گشته نجات یابد  
 اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می بینی که کینونیات و کل اعمال بضر بانه تمام شده که اگر آنروز  
 کسی میخواست باین آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمیکند داشت زیرا که وجود یک هلاک شده  
 عند الله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عند الله و نزد او لولولعلم اشد از ثمره آن  
 است که بعین بینی ولی چون در عالم حدیثی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر از برای نجات  
 عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمیشود الا از بعد امر که اگر بعد از نزول  
 این آیه بمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از بعد اخذ  
 کنی اگر چه بیک کلمه قد انجی شاک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این هم استغفار تو را نجات  
 نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات  
 میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد  
 باشد و اگر کل با علی الارض را بهی از برای اخذ چنین کلمه هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود  
 تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه  
 نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی با سرع آنچه مقدم بر آن هستی طلب کن و اخذ  
 کن که اگر از زمین استماع یک لمح صبر کنی آن لمح قبض روح شوی در هلاک خواهی بود و اگر  
 تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از سبب جاری کردن کلمه

که بعد از موت تو در حیات باشی و ما تو تبدیل بنور کردیم و این اقرب از هر امری است که باقی  
 بآن کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بجهت اگر چه رایج جدیدی میوزد از آن و لکن باز  
 مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین روی توحیح امری مثل این از برای اهل بیان فرض  
 نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و اکتها تو را محتجب  
 از مبدء مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنخدا باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر  
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملقت شده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل  
 آنکه در مالک که محل ذل است بظواهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و قوف او  
 را در این ارض مثل قوف رسول الله ص حبیل مکه که در سمر آن آیه را که نازل فرمود کل لیل  
 آن زمان در مالکین داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را  
 تلاوت نمود بجلالت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بجان  
 خود در دین خود غافلند منتی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من بطغیره الله عامل باشند  
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان  
 دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدء امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده  
 منتی عمل که میکند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند قبل او  
 و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم  
 ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شویید نجات  
 یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن مکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدل  
 الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور سرفاق بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود  
 نجات بعد از هلاک را شبه نیست که آن مبدء وجود نازل می فرمود باذن الله قد انجینا ک بعد

ما اهلناک فضلناک لانا انکنا فاضیلین و همین تا امروز در نجات بود تا امروز که بسده ظهور  
 بیان است نزد خداوند و رسول او و آمده بی و ابواب و کل نمونین بل نزد ملائکه سموات و ارض  
 و با همینا بل نزد هریشنی ولی حال هم که نشد از فضل بسده منقوص گشت شینی بلکه آن نفس محروم ماند  
 و همچنین در ظهور من طیفیره الله تصور کن در مراقب باش در فایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب  
 باش از زمین ظهور تا غروب عظیم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است  
 که در راه خدا اتفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محجب شوی که کل لایثی شود چه ثمر محاسب است  
 دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا  
 نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز ظهور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول  
 عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از بسده نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که  
 من عند الله هست زیرا که عمل کل را میرساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم و احد است و هر کسی در  
 قرآن بجهت رسول الله ص و حروف حی آن ثومن بود از دون ها لکین است در قرآن الی ظهور  
 بیان و هر کس در ظل حروف و احد بیان آمد از دون ها لکین است تا ظهور من طیفیره الله  
 و همچنین بین هر ظهوری را بهما انحصایه الی ما لانهایه و عبادیکه واقفا در ظل حروف وجه قرآن بود  
 شبه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند برکت حب ایشان و همان حب حروف و احد است  
 در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجه آن واقع شود در یوم قیامت  
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دون  
 ثبات او بوده در حروف وجه بیان و همین ستر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است  
 از امروز بهما انحصایه الی ما لانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و  
 حجت الله حجتی است که کل ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترستی نماید و بجز بر

حقیقت مردم تو مانند شاه پهلور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه دل است بر ظهور  
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بان الله زیرا که امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بحجت بوده نه  
 این است که در حین اعرفوا الله بان الله حجت نباشد محجب نگردی از بسده بلکه کور اینقدر ترقی میکند  
 که سبحان الله اعلی محبوب خود در پهلور بی بنفسی شناسند بلکه حجت را باو میثاسند نه او را بحجت  
 و بدانکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بان الله ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد براتب ذکر هم  
 بمای نظیر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من کثر ذلک الواحد الاول اطلاقاً و مراد از شکر تجلی  
 اوست با و در صقع انفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد بیشتر  
 شوند بلکه بهدایت واحد اول کل ممتدی میشوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را  
 بنفس او در خدا و چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز بدین است بدین رسول الله ص که اعلا ی  
 خلق است این است قصد از شکر کل اعداد از واحد اول و لتوکلن علی الله یوم القيمة لعلم تعلمون  
 و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده کریم کنی که خدا یا من بر  
 تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر  
 میشود ایمان آوردی با و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او بیشتر شد  
 و الا یحیی نبی بعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شجره هم نیست که خداوند  
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد و از  
 ولی چه شده که این مثل مختلف در روی ارض همه بردون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله  
 میدانند بطوری که در باین خود دارند هر کس لبان خود قدری تعقل نموده که امر بر توکل یا در کتاب  
 هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر متعین حروف واحد ولی بسین که کل راجع میشود بنفس ظاهر  
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقیقت مبدء آن از رسول الله ص است و حال آنکه



لما انصاها لبرای هر شانی شون هست و از برای بیان هر توکل الی الوف الی الوف می توان بیان نمود

ولتوکلن علی الله ثم بالله و آیة توتسون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کلیشی اعلاه للنقطه و اوسط للمحروف اسکے و ادناه للمخلق لمخص این است  
 انکه اگر کل را ترتیب کند بر فطرت آیات و اعظیبت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب  
 نقل در یوم ظهور فاصله شود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بجن و این است جوهر کل علم  
 زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئ می شود و حکم دون ایمان در جن او می شود و اگر هیچ  
 علم نداشته باشد آلامین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری  
 ظاهر است که اعلامی خلق او فی می شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر  
 و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مومنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن  
 ظهور هست از برای آن نفس مومن می توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک  
 نفس بعد از یصد و شصت نفر بمن بطیفره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد اول  
 و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کن و بهر شئی که عدل او ممکن نباشد  
 از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد ختمی می شود این است استحقاق  
 هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور من بطیفره الله یصد و شصت و یک قطعه الماس  
 نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سصد و  
 شصت و یک نفر در یک یوم با ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک نبی  
 اگر خواهد عطا کند این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین  
 در هر شان سه الله را جاری من و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری باقرار بر

تصدیق بحق درین ذرات برکتم بقول بی و درین هر ذری نظیر اجابت آن و منفی باشد  
 که از برای بر شیشی ذری است که مثلاً اگر یک ذراتین را بر او و بفراید که این طین وجود بیج  
 فطرت اول است یا بهر اسمی که ذکر کند اگر چه نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نگیرد و اجابت  
 نخی او را در ذراتین که رتبه جاد و آخر وجود است اجابت الله نموده اگر چه در رتبه کمینویت در  
 حین است برکتم بی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه سرق است که امر شود  
 از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و این که اگر آن  
 وقت محجب شوی از ذراتین با امر او محجب مانده از سر وجود و اگر کل تخنیر کنی در ظل قول لم یجد  
 اول از برای آدم دارد شده و اگر بگویی کل اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا کنی امر الله  
 در حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگر چه منع است  
 که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او را کل نتوانند  
 یقین نمود ولی این از برای عرفان عبودیت بود مواقع امر را که همان امری که بان آموخته و آیات  
 بجهان امر لا تخزن نفی شده اگر چه در نهیهای وجود واقع باشد اگر ناظر بامرستی چرا از یک امر محجب  
 و بر امری ثابت این است که تراقب کل او امر الله از شئون تقوی بوده هست ولی  
 بشرطی که از مبدا امر محجب بخردی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور یکیه هستی با او  
 آن عمل میکنی اگر مستدین بدین خواهی و الا خود عصیان خود را شایدهی و کفی بنفسک الیوم  
 عینک حسیباً ثمه آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من بطین سره الله محجب نماند  
 که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر الله بوده هست و هر که لم ویم گوید در امر خدا گفته چه امر در پیش  
 کند و چه در تعیح عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور  
 ولتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القيمة باقد قدر الله لتقدرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من بقید این یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدده شش زمره  
 عدو الا منع و شش یا قوت عدد الا قدس ان یاخذها ویسلم من بطخیره الله و صرف  
 فی یوم ظهور هم مختص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در  
 واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از آنجائی که در یوم قیامت حشر کل بردرجات واحد شود  
 و کل این واحد با هر واحد اول واحد است و در کل یک ماه جوان دیده میشود که امر الله باشد و از  
 آنجائی که هر شئی در صقع خود تا مشایب نشود این واحد را کامل در حد خود نگیرد و مدلی علی الله نمیشود  
 از اینجهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار <sup>قطعه</sup>  
 لعل اصفر و شش قطعه زمره و شش قطعه یا قوت احمد در نزد او تا باشد با هر واحد اول بهرساند و  
 اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا در ظهور من بطخیره الله با مراد بحروف حی او  
 عطا کرده شود که این مویبه است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بهاء کل عدل  
 بهاء واحد اول باید باشد تا مستلین از سر توحید محجب نماند و اگر در آن ظهور کل باین طاعت  
 مفتخر گردند بواحد شکر عطا خواهد نمود مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجره  
 حقیقت و قدر ذکر شیشی در حق او صبر نماید بقدر همان نارسگیرد و از برای آن و سزاوار است  
 که مستلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح  
 و تحمید و توحید و تکبیر و ناره و هواء و ماء و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و صفر  
 و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الا منع الا قدس ملاحظ نمایند و چهار دعا از برای انوار  
 اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاها است بر نفس که بر قرأت آنها موفق گردد و خیر دنیا و آخرت را  
 درک نماید و الله یوت الفضل من یشاء من عباد و لیوت من یشاء من عباد ما قدر من عنده الله کان جواداً

الباب السادس من الواضحات

فی اذن التلطیف بان یطهرتن فی کل اربعة ایام بان یخلن بیت الحمر و اخذ شعر کل ابدن  
 بالنوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال السخن کل ابدن  
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء للتقصم و النظر فی المرآت فی کل یوم و لیله  
 لمخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی مایکن در امکان و اگر در  
 چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و مایجل به المره نماید محبوب بوده عند الله و هست و تطهیر  
 البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست و خدا اذن داده شده  
 چه کل بدن چه بعضی آن اگر بر صد و که محل حب الله هست بکلمه التقصم در اول و اولد دائر و الرحمن  
 در اول و الیها کل بر احسن خطا با سباب آنکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگ  
 از این کلمات هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را افضل حرف حاذ کرده و بر  
 بدین در جلین اگر د آب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده  
 زیرا که اخذ بیج شعری نمیشود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و سزاوار  
 عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خود و الا  
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن جلال خلق شده و اگر حجابی  
 بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد و اینکه در لیل معروف نبی است  
 بسد آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن صین شجره حقیقت  
 ظاهر شود و آن من یدی الله واقع شود که همی از شینیشی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر  
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی من یدی الله واقع شود دون شتون لطافت  
 نزد او نباشد که غیر جی خداوند شاهد شود و در بیان نمی شده از هر چه حجاب لطافت

حتی اگر نفس بر جسد خود علم بذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که کمزور داشته باشد او را  
 نزد نفس خود محبوب نیست که این بدی الله بان حال نازل شود لعل کل در بیان مرتبی باین  
 قربت شده لعل در یوم ظهور حقیقت مایکره در ثمنین بخود مشاهده نماید کور درجه بدرجه و شینا  
 فشینا ترقی مینماید که اگر کسی قیسی پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او ن صبر کند  
 ولی هنوز بان درجه اهل این ظهور نمیتواند سیر نمود اگر بفاصله تطیف ابدان تطیف البسم  
 شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زود تر شود محبت تر بوده عند الله و اگر کسی را  
 ممکن نشود عزنی از برای او ن نباشد که بحسب او ن تطیف را با و عطا کرده میشود ثواب آن ولی  
 بر هر نفس حتم بوده دست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید  
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاخ است خلق را و میثاق کل را و می بیند او را ولی کسی او را  
 نمی شناسد و بعین ادا و انمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در گلشنی چه بسا در بیستی  
 که هست نه پدر می شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله  
 بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر  
 خلق خداوند که در ظل او ساکنند از صین ظهور روح در آن علم دارد بر نفس خود تا مفتیهای  
 که روح بعرض دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل با اسم او میکنند آنچه میکنند از اول وجود  
 آخر و کل بشیئت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود  
 بآیات خود و نمی شناسد الا صین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع  
 قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شان لم یشهد الله علی  
 ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل ذی الطف لمن یقدر ان یتخ عن  
 لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح  
علیین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین بقرآن ارواح  
آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن بطیفسره الله ایمان آورند  
ارواح علیین اذن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و تصنیف

فیما انتم بهتدون علی احسن خطا تم علیه تمتدون

### الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جوار تجبض الشعر فی الرأس للبین و اخذ شعر الوجب لقوته و الصلوة فی الباء لا دون من الحجج  
فانه لا یجب الله لمخص این باب انکه اذن داده شده تبعض شعر رأس و اخذ آن از وجب لاطل  
قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از عباد  
عبادی هستند که از امر الهی محجب مانند و اذن داده شده صلوة در عجا بشائی که ظاهر شود  
از یدین او الازموس انامل که اقرب بوقر بوده دست و صلوة در جبهه محبوب نبوده و نیست  
الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئونات از برای آنکه لعل در یوم قیامت  
شیئی دون حب الله ظاهر و باطن در زدن نفسی نباشد تا انکه مستد لاین استدلال نمایند جانی  
که بجد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح  
و افنده که محال تجلی و احد اول است فلنتمن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمه لعلکم تغفون

### الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کل نفس اسمها و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروب و لیحفظنه  
الا و صیاء الی یوم نظیر فیه الشجره لمخص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن  
داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخط خود یا بنجد دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب و ن خیر می نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین منظور قبل جزا داده شوند اگر محجب از شمس حقیقت نگردند و آلا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار دو سست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها با نجیل عمل میکنند همچنین در نزد هر ظوری مشاهده کن امر الله را و محجب همان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طلوع میگردد و غارب چه باوقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت با ایشان منیگویند مثل ظهور رسول الله ص چون که نتوانستند تحمل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او انشی انا الله لا اله الا انا بود ظاهر میشود و کل محجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لانها یه بادنی مؤمنین باد در ظهور قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر آن حضرت را مثل کجی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند باین ادویت او همچنین در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینویت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعمین افنده ندارند نمی بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را عظیم از هر یومی گشت و آلا یومی است مثل کل ایام آلا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمره امر این باب آنکه لعل در آن روز چشم اون باز باشد که بنید محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسد

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نماز توحید داخل  
شوند و آلاب و روزگاری میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و میثاقند مثل آنکه قطریه  
احمد موعود را کل نصاری قطرنند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار و دویست و  
هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد بنیابش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمائی و قیامت  
برپا شود و تو خسر نشوی که بر خداوند است اجارت و ولی اگر شنوی و او است اخبار من بطنیسه الله  
اگر قبول کنی و لتتوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما تحسبن من خیر و دونه من قیامت الی قیامت تکتبون

### الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا و انثی و اذن لمن یرید  
ان یتکلم مع النساء او من الرجال علی قدر ما یشتر بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیه  
عشرین کلمه خیر لهما لمحض این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده  
شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده  
تکلم مرء با مرء بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از بیت و بهشت کلمه تجاوز نشود اقرب  
بتقوی است و اگر مفید شیفته زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است  
نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این  
امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محجب نگردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور  
لم و بم گفته شود فلتقتن الله حق تعالی لعلکم تفلحون

### الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن  
و تقول یا حی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول



یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا قدوس بماء او بماء من کافور و سدر و کیلفنه بجنس  
 لبس و یجعل اسخا تم فی عینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و  
 ما بینهما و کان الله کلشی علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله  
 کلشی قدیرا لمخص این باب آنکه کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی  
 نظر کند از مبدا تا انتهای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شده  
 در مقام غسل میت یک مرتبه واجب و الی الثلاثة او انچه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید  
 در پنج رتبه ذکر می شود در لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله  
 و چنین نفسی اگر در ظهور می بود و در سنه اول موقن میگردد و بظهور توحید هر آینه الی رتبه پنجم می گشت  
 باخر مراتب توحید از این جهت است که یکده واجب گشته و مراتب باع کل خواهند مثل شد  
 اگر عسری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و پدین و جلیین و درصین اشتغال بثناء  
 و حمد الهی ذکر گردد و او را و با نچه درجات او از بر فضل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن  
 لاین است که بهمان نخ غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و  
 یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن پنج ثوب از حریر گرفته تا مفتی درجات  
 هفتن مفتی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد  
 و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حزنی مشاهده نماید بعد از  
 موت و در جنت الهی با نچه ما یحب او بوده و هست ملذذ گردد و بریدیمین او خاتمی متعوش  
 اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله کلشی علیما و در  
 نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشی قدیرا و تعقب میت را در هر  
 حال بشانی نموده که دون و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احرام

مومن است و اسماء سسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا لسان شکل گردد و  
 بدانکه موت مثل حیات است اگر میت با ایمان بان ظهور قبض روح شود در جنت الهی متلذذ خواهد  
 بود و آلا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود  
 و طفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در جنت  
 داخل نشده همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قاضی آن بملائکه  
 که موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد  
 و اگر در غیر ایمان میان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت  
 اوکل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت  
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت در کنگه او رحمت الهی در  
 جنت خلعتی مغلذ گردد و مراقب باش ظهور من نظیم سره الله را که اگر شومی ظهور او را و بقدر اینکه  
 گوئی بلی تا مل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند  
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صحتهای یوم قیامت بیرون نروی که صحتهای آنروز ظهور  
 صحنی است که وارد میشود و آیات متعددی است که ظاهر میگردد در حق ظاهر ظهور یا ابراج جنتی است  
 که از صبح ازل میوزد بر همه کل افنده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی  
 و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که نحو  
 شاه شد بر او در لوح آن قل الله یتوفیکم بامره و یا من الملائکه ان یقبضن عبادہ المؤمنین  
 و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مرضاوند روح غیر مومن را هم شیاطین قبض میکنند  
 چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قاضی روح آن ملائکه عالینند و هر کس در غیر بیان موت  
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمایند زیرا که مؤمن است نمیکند او را چگونه بکث رسد و

و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن آلا آنکه چون در جانب قبض روح میکنند و بجز نهار میپارند در روح ثنون بین بدی الله حاضر میشود و همین روح دون ثنون در صد خود خداوند نظر بر او نمیکند و امر میفرماید بنا که او را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را در کند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جزا داده

ثوی یوسیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلم تقون

### الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب لمخص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بنیست و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیت و نه سال بر او است که وارد شود در آن محل در هر سینه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر سگان غیر این حد و اگر نشده بود که میتواند از امر الله منحرف گردد باین فضل حق را و مشا که کن حد خلق را خدا وانا است که در این سبیل حقد را صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور بتلا خواهد بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال کجی محجب میشود و کل خلق با محمد و جد و آلش میگرددند و اگر در یوم ظهور من لطیفه الله بهمت کنید بر ایمان بنجد که ایمان با و است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با او حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و مشیت قاهره او بر ما میرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محبتین این ظهور را رد کرده و خود را از آنها

مجتب تر شوی مثل آنکه امروز مجتبین از رسول خدا را رد میکنند و خود مجتب تر شده اید و فلسفتن  
 حق تعالی ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانفسکم لعنکم یوم القيمة علی الله لا تحکون

الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان کبرن علی النقطه خمس و تعین مره فی اولیها و اخریها لمخص این باب  
 آنکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده نمیشود الا الله از این جهت امر شده که  
 در صین استواء آن بر عرش خود و اتعال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در  
 غیر آن از پنج بجزیر زیاده اذن داده نشده زیرا که صرف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد  
 و کل مراتب اعداد مکتبه واحد و واحداً از واحداً اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در صین  
 ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مراتب کل حرف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که  
 نفس حرف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرف بر تجلی با نفس که مد گرواند آن مظاهر را بر ذات خود  
 و همچنین کل مراتب اعداد را بمان میگوئی لله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر  
 در صین ظهور من نظمیده الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود  
 هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود  
 و الا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص  
 نفسی عامل بود لله از حرف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان مینمود و نمیکرد که نشد  
 علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خداست  
 نفسی است که عمل میکند لله با تبع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد

فلسفتن الله یوم ظهوره لعنکم تفلحون

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان لكل نفس ان تیلومن آیات البیان فی کل یوم ولیلۃ سبعۃ آتیه وان لم یقدر فلیکثر  
 سبعۃ مرۃ لمخص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال نختی الیه عروج اداست و متر  
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حرف رتبه ثالث توحید گذرد و رتبه خامس ظاهر میگردد و  
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بقیصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بقیصد  
 مرتبه الله اظھر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیف سره الله  
 تا کیونیت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج  
 از حد عدد گردد و بنیاد الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل  
 از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با  
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را  
 معرفت من لطیف سره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه  
 در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن باوستی و لیکن محبت میشود و در اصل نار  
 مرقواست و تو خود دینی دانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حرف  
 انجیل قنطر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین ۴ و هر که  
 در آن یوم مؤمن بجزرت بود سرّاً و کلاً اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و  
 همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه  
 یصد و سیزده نفر بقا گرفته شد در ارض صاد که بظاہر اعظم ارضی است و در هر  
 گوشه مدرسه آن لایحی عبادی هستند که با سم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری  
 گندم پاک کن اقمیص نقابت رومی پوشد این است سر کلام اهل بیت ۴ در ظهور که میگردد  
 اسفل خلق اعلائی خلق و اعلائی خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من لطیف سره الله بمن

اشخاصی که خلوص نیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل بیعت ایشان میکنند در  
 ورع چه با اصل ناسی کردند اگر ایمان با و نیادند و عبادی که کسی خلوصشان در حق ایشان  
 نیکند چه با شرف ایمان تمیص ولایت از بعد وجود می پوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه  
 در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص او صیاد  
 بقول آن وصی گشتند بین کسی که تمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که  
 در ادنی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند  
 بان شریعت مثل آنکه اول من آمن با و با و مؤمن شود هر آینه می پوشاند او را تمیص اسم خود که  
 در کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگرداند و در  
 کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز جود او که لاشی  
 محض را از ساحت قبا ساحت قدس بقانی میرساند که در کینونیت خود او دیده نشود الا  
 اسم او اگر در ظاهر در شیت او دیده نشود الا شیت مظهر او این است جود فیاض لم یزل  
 و نشان لایزال که هر کس را خواهد تمیص فنا پوشد چون میند که عابد است او را ولی از محجب  
 چون از مظهر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مومنین با نجیل خدا را می پرستند و منوب  
 با آنچه او نازل فرموده ولی چون دید مجتهد از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است  
 از این جهت حکم لدون الله کرد و در حق ایشان همچنین در نقطه بیان مین و همچنین در ظهور  
 منظمی سره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبداء دلیل و جوهر بیط کنند یک نفر از اهل بیان  
 نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل موقن بودند بقرآن ازل  
 هر آینه یک نفر نمیند الا آنکه صین استماع آیات الله اقرب از لمح بصرا صراط میکند شت  
 نه این است که منشی باشد شمارا ای اهل بیان با بیان با و بلکه اگر ایمان نیادید خود

لدون الله میشود بلکه همت کرده ایمان آورده که لکنه شوید و از نار نور مبدل شوید و آلا او  
 غنی است از کل ماسومی مثل آنکه اگر امر و کل ماعلی الارض ایمان آورند بپایان خود از نار نجات  
 مییابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که است از بهر نار است نجات مییابند  
 و داخل در جنت لکنه میشوند که اعظم از بهر جنت است و از ذکر کاف نجات مییابند و در ظل ایمان  
 داخل میشوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لایزال غنی بوده است از کیشی و کل مفتقر بوده اند بس  
 او بوجود کینونیت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود  
 از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیارده خود در نار مخلد مانده در بهر ظهور خود همت  
 نموده که خود را نجات دهد از نار ظهور قبل و الا ظاهر بطور مستغنی است بی هیچ شیئی نیست  
 الا آنکه و بکینونیت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محجب باشد و در یوم  
 ظهور او مؤمن گردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بطور قبل او مؤمن  
 ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قسره آن کردند از بهر خدا سجده و بر منظر آن آنچه نباید کردند  
 این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود و حامل طمفت نمیشود چنانچه کل ظل هم محجب  
 محجب مانده و در نزد بهر ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائمند  
 و لتسبون البیان علی سخن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلمکم باسم الله تجذبون ثم لا اله الا الله تحزنون  
 الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن

فی آن فرض لکل احد ان یتاهل لیبقی عنهما من نفس یوحده الله رجها و لابد ان یجتهد  
 فی ذلک و ان یظفر من احدهما ما ینعها عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه  
 لان یظفر عنه الثمره و لایجز الا قتران لمن لایدخل فی الدین و من کان مقترنا بنفس یحب  
 علیه الافراق اذا شاهده من دون الایمان بالبیان و لم یحل علیه او علیها شیئی

الا اذ يرجع فی البیان قبل ان یرفع امر الله فی یوم یطغیة الله اذن للمؤمنین المؤمنات لعلمهم رجوعن  
 مختص این باب آنکه در این عالم عظیم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان با او و صرف واحد  
 آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره است از وجود خود که بعد از موت آن آن را  
 ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طریقی  
 مشایع شود اختیار اقرانی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل و رقی شود  
 از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن طغیة الله و الا در قتی میگردد از اوراق نار و اگر موجود  
 نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقران الا بانفسی که ایمان  
 آورده باشد در هر ظهوری بظاہر آن ظهور و اگر احدی اختیار ایمان نماید اقران اذن داده  
 نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیآورده حقوق آن زیرا که مالک گشتنی  
 خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مومن تکلیف شنی و آنچه بر ایدی غیر مومنین می بینی  
 بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه  
 ایمان آورند چگونه مایملکت ایشان الا قبل از ارتفاع کلمة الله که بدین ظهور است  
 اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی عین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند  
 ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفسی میرود و کینونیت آن مدد  
 از اثبات و آن لاشینی مختص است و آن با شینت صرف است بامر الله و سزاوار است  
 بر کل نفوس مشرقة در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه کثر شود مراتب  
 اعداد تا آنکه در بحر انحصایه داخل شود چه در بدین ظهوری اعداد نهایت است که در جبر  
 الی مالا انحصایه منتهی میشود هزار و دویست و هفتاد سال قبل از نظر کن که محمد ص بود با امیر المؤمنین  
 از مومنین بقرآن و امر و بسین میتوانی احصا نمود این قسم است که الف مالا نهایت ترقی میکند



و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین بعد ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف  
سین ثمن بیا، نبود احدی و کم کم بیاضی حروف بسبب تقصص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد  
اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر رکتر شده این واحد قسم بذات مقدس لیزی  
که اگر بعد ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از ثمن نبود زیرا که  
حقیقت نارائدهست که اگر کل داخل شوند در ظل او بنا حسب او میگردند و محمد و محمد  
و کبر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شیئی زائد شود زیرا که از برای خدا بود  
آنچه در موات است و ارض و مابینها چه ظاهر شود که نظر حقیقت بظواهر اظهار فرماید یا آنکه  
کل باسم او اظهار نمایند و در چه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایت بلا نحصایه  
مشاهده کنی خلق جنت بیع را **و لتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تبصرون**  
الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من مائة مثقال ذهب من بجاء کل شیئی تعد عشر  
و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیتقمن بین حروف الواحد کل  
واحد مثقال اذا شاء و الا لا امر بیده لایثل عما یفعل وهم یشلون و ان کانت الشمس  
مخبئة و یکون للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان بین نفسین  
و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یطهره الله او یصرف  
فی البیان و یتلون فیضه و یحفظنه کعینیه لیردن الی صاحبه **مختص این باب آنکه بعه**  
**از آنکه شیئی بجاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اوست که نوزده مثقال بخرد**  
واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید  
اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان مقرر می سازند

بین دو نفس را دشمنان را را حفظ نمایند تا بمن بطیفره الله روشو و در نزد ظهور و منقطع  
 میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الالباذن اون ثمره این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید  
 مثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت  
 رسول خداست نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در  
 یوم ظهور قوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر  
 کسی نتواند در ک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد از هر صلوة طلب رحمت و  
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است  
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویه بذکرته

ان لا اله الا هو العزيز المحبوب

### الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما اتم تو زنون ستة الف وخمس مثقال فاذا خسر  
 تعین مثقالا للقط و لیاخذن الله عنکم وکل عنه یسلون و لتردنه الی من نظیره الله و تحفظنه  
 کهنیکم ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزمی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در  
 هر ظهوری بین مومنین با آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نبشون دیگر  
 زیرا که بشون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمیشود بوده دمت و  
 اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا  
 وضوء که مستحب است نماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این  
 عزاست اگر مقررن با ما یثبت به الدین باشد که معرفه الله و معرفت ظاهر با مراد از نزد  
 او باشد و الا کینونیات بدل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد

از آنکه عدد ذهاب و فسخ بعد کل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر شش را  
 تنزل دهی شش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باید باشد از این جهت امر شده  
 بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثالی از هر یک گفته برداشته شود و در ظهور نقطه  
 چه در اولی و چه در آخری باذن اعلی شود و در مابینها بنورده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد  
 بر هر یک عدد با قیامت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت  
 میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تحب باری اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی  
 نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن چون نقطه بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده  
 بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را می نمودی آن  
 وقت مشاهده می نمودی که بیک حکم چند وجود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض  
 مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند با طاعت او امر الهی هر آینه بر کل مبین چند حکم  
 وارد میسازد و حال بین چند وجود شده این است که هر چه هست از بند و است و کل  
 غافل مثلاً اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سه یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا  
 میطیع مؤمن میتوانست منحرف شود بلکه تقریباً محبت نزد خداوند با طاعت و نزد خلق افتخار  
 میکرد و ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد  
 غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق نه بدون حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان  
 میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن  
 اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند کیکی از صد  
 دین است امر و بسین که چند را داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید  
 سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانند منحرف شد تا یوم قیامت از برای

ادباتی میماند و اگر میفرمود ذریه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز بسین که عزت او  
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و الله علی الناس حج البیت سالی هشتاد هزار نفس  
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر ما سوای خود و همچنین اگر  
 بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القيمة بین یکت ذکر ابی لیبی را بدون  
 حبت نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یکت اسم  
 ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی  
 هم نماند و همچنین ششون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامت می مطا هر کتیه  
 که بجان یکت ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع  
 آنها با اسم حق بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عنده  
 و عند اولی العلم لدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از بسدء امری که از قیامت است  
 تا قیامت محتجب و بجان یکت روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد  
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الا نفس بصیر و مومن دقیق چگونه از قیامت تا  
 قیامت میگذرد که در جنت باشد و یکت روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یکت روز  
 در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شود بدانکه نجات  
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات میابند  
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الا بدعوت ظاهر ظهور او و  
 همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری  
 اهل ظهور قبل چنانکه اجابت میکنند خدا را بنظر ظهور بعد و مظاهر می که میخوانند کل را بسوی  
 او مدلل بر او هستند از حرف حق و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در صین ظهور رسول الله ص کمال ماعلی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آن  
 کل از ناز نجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آخرت حکم میشود از ناز و جنت بر  
 حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعل اهل ناز را بقهر  
 داخل جنت کنند و امر شد بشدت حب در مابین خود لعل تقمص قیص اهل جنت را پوشند و  
 اگر نفسی در بیان بقهر کل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کل را از نجات داده داخل جنت  
 نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من بطین سره الله  
 کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ماعلی الارض  
 قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل ایل  
 تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریزند  
 و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی  
 متصور نیست زیرا که اول دین معرفه الله هست و معرفه الله متصور نیست الا بمعرفت او  
 عبادیکه بآیه مستودع در نفوس ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق  
 نیست متحمل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد  
 خدا و کل اعمال را یک دفعه محو میکند گانه کمین شیناً چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی  
 کل مؤمنین باخیل متطر بودند احمد موعود را شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیت و تسال  
 ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما اود می نبی شل ما اودیت با آنکه کل از برای  
 ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز بود  
 ولی در ظهور نقطه پان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص منتظرند ظهور موعود را زیرا که این  
 حدیث از رسول الله ص است و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبه نیست که جوهر ایمان منجبر

با شنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را شنی عشریه میگویند و بظن  
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخت  
 را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال  
 آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم بین و مغرور شو که کل میگویند نمون  
 بآن هستیم که این همان کلمی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فرقان و  
 حال آنکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میگویند و  
 یقین داشتند که قرآن کتاب خداست و نبوت بنی و ولایت ولی و حجیت ابواب  
 و کل احکام دین اسلام بآن برپا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و  
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض بجزارد  
 و دیت و بهشاد سال یکت آیه کسی مثل او نیاورد و همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجیت  
 و مثل بجز بلا تعطیل از بجز وجود خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله  
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله بنص قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه  
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که  
 کل با سم او کنید آنچه میکنند و از او محبت مانید و اگر محبت مانید بر نفس خود ظلم وارد  
 آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاید و اگر الیسا ذبانه بر او دون حتی وارد شود بر  
 خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنند و از اول عمر تا آخر  
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شد نواز  
 صغرا که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را شناخته اید و چه با که پدر و مادر و اولی القربا  
 او بوده اید ظاهر میگردد و مناطق بکلام انبی انا لله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

منظور و متحیر شوید از علو امتناع اذن شمس حقیقت و سوار تفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل  
 که آیات الله است بر نذاریه و آنچه قبل در سوره آن گفته گویند و آنچه بعد در بیان گفته گویند  
 نقل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر  
 خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدند از نفوس که  
 در این ظهور بر او حکم کردند الا آن چه در بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ذکر وجود خود  
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر و دستند  
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من نظیره الله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند  
 حکم مجتبین را بعید تر از مجتبین در این ظهور هر آینه تو امر و ذکر می از معدومین مکه و مدینه  
 میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور همچنین در  
 ظهور من نظیره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آزانه اذن بنفسه لایق  
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تغل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشت  
 لعل در آن روز نجات یابی و الا حاملین بر ظهوری حل احوال خود را میکنند لایق شکر گجان انکه از  
 برای خدا میکنند و لتقن الله حق تقاته ثم بامر الله تو قنون

### الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوما من کل حول احسره و انتم صائمون  
 لمخص این باب انکه اول مراد خدا را بدان از صوم که شمه آن چه چیز است و آن انکه در  
 ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدام سوال میبودی سبب فرض او را هر آینه جواب میبود  
 با آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست  
 مثلاً در زمان رسول خدام اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد همچنین  
هر فاعل بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا فتمتی شود بحرف آخر که جامع ظهور است  
کل واحد است که اگر صائم ازدون آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی  
و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل  
دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در صین استماع حجت  
بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتجاج تو نمود و همینقدر که محجب ماندی  
احتجاب از اجابت الله بوده در ذر رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود را بنظهور یکی از ابواب  
ذکر نموده بود این است که در ذر رابع ذر اول ظاهر بوده زیرا که در همان ذر کلمه انی انا الله  
لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه  
آخر صین اول است و ظاهر صین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه  
در رتبه او است تجاوز از خدا و نمیکند مثلاً نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود  
تا آخر وجود ولی آن ادلی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با ادلی که در آخر وجود ذکر  
میشود و همچنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهد کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد  
از حسب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم  
بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس  
از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب حجت را مشاهده کن  
در عدد واحد در ظل ابواب تا که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور  
امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حسب او بود  
و از دون حسب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکام آن ظهور عاقلند ولی در بدو



ظهور بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشنون اذن رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود و ظهور  
 بدیع بان ظهور ظاهر میشود و الاذین است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آفر بود  
 شکر الله را صائم و الاکل در آن حدود یک هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بقرآن صائم  
 شده بودند و بر آن آنچه واقع شده بودند بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده اند  
 و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد  
 و حال اگر چه بشنون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در صین صوم حق است بر صائم  
 که مراقب شود رضاء الله را که از آن محجب بخرد که اگر در صین صوم شجره حقیقت طالع شود و  
 حکم نماید بدون آن فی الجحین اطاعت کند چه این صومی که الان میگردد با مراد بوده در ظهور  
 قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگر چه علما باشد و ظلم  
 اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شونفس خود را و در حکم ثلاثه آفر دقیق شو که از مبد  
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله است که مبطل بوده و همچنین صین  
 ظهور من نظیسه الله شبهت که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد  
 مبدء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی از شنون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و  
 در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد داسم هو حکمی بر شنون و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر  
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر  
 جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کل باطنی الارض جمع میشد نمیتوانستند تسع عشره شرانی بحق دون  
 آن حکم کنند و حال بین بسر وجود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد خود بلا استحقاق  
 ایشان که اگر بعض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده  
 که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و لقصوم الله ربکم لعلمکم یوم القیمة

عَمَّنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِمَنْ نَطِيسِرُهُ اللهُ تَعْبُدُ

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذكر اسم الشجرة فصلوا عليها واذا ذكر حروف الحی فصلوا عليهم واذا ذكروا الله محمدا  
 و نظاهر امره فی کل لیل جمعه و یوم عاشی و ثامن مرة ثم اذکروا الله فیها اربعة الف  
 مرة یا الله بلخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من نطیسیره الله صلوات فرستید بر او  
 و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بجا کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه  
 ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است  
 که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من نطیسیره الله و حروف حی آن را دو دست و  
 دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهارغین ز این است که سجده کنید و  
 بخوانید کسی که ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر اوست و معرفت او معرفت خداست  
 و معرفت خداوند معرفت او است محجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله ص که چند ریاضت  
 و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین باخیل کل خدا را میخوانند بدان خود ایام  
 بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بزرگ  
 خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سما ظهور دهند و آنها از سر سجاده خود  
 حرکت نموده و اگر آیات بدیه بر آن خوانده شود میگویند مرا از ذکر خدا باز مدارای محجب  
 تو ذکر خدا را میکنی و آن کسی که این ذکر را تجلی در تو نمود چرا محجبی اگر قبل نازل نفرموده بود  
 فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه اگر ذکر کنی من نطیسیره الله  
 را آنوقت ذکر کرده خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت  
 آیات خدا ترانغ میدهد و الا چه ثم در حق تو از اول عزتا آخر عمر کیست سجده کن و همه را

بذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش بمنظر آن ظهور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و  
 عارف شوی حجت او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذکر بوده او را بمنتهای  
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبولی  
 ظاهر منظور مثلا اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس این  
 عامل مانده و الی الله راجع گمشته و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده  
 زیرا که سبب از برای امکان بوسی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از منظر ظهور  
 شود و آنچه صاعد میگردد الی منظر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعلق دیده نشده که ذکر تقبل  
 کند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند با منتهای جد و جهاد و اگر از او پرسی از برای چه  
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی  
 حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل لایشر  
 عمل میکنند ولی از ثمره آن محجب بلی کسی در بیان حامل است که در یوم ظهور من بطیحه الله  
 از او نص داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرد  
 و الا چه ثمر کل ما علی الارض عمل میکنند با آنچه بر او هسته از دین خود ولی نظر کن بان مبدئی که  
 قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرس نبود که از او طلب کند  
 غیر عارفین باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل  
 خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله باشد تقبل او است  
 تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شرب  
 از برای خدا عمل میکنند بین رایحه از رایحه شعور برایشان وزیده و حال آنکه ثمره کل اعمال  
 ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر میگردد الا بلسان آیات که عجز کل

ناموسی را برساند چنانچه امر و قرآن مجزک وجود را میرساند حال هر چه میخواهی عمل کن بین اگر بعد  
 یکت پرگاه ذکر قبول در حق اوست این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید و اثر نمی بینید از اول  
 عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یکت دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باد میگردد میکنید که  
 اگر میکردید در یوم قیامت اینطور بتلانیتمید بین امر چقدر عظیم است و کل چقدر محتجب  
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من بطیسه الله و عمل از برای او است  
 فریب نفس خود دهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لکنه کنید از برای  
 من بطیسه الله خواهید کرد و ذاکرا خواهید بود و آلا سگان این جبل هم که هیچ نمیدانند شب  
 روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تعقل نموده که از بده امر محتجب نگردد  
 که کل اعمال دنیای شما نزد خود شماراج بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند  
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود آلا بقبول من ظراد من بطیسه الله که لسان آیات از او ظاهر  
 گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است  
 و اون اشین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله  
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس  
 خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده  
 که اگر آن نبود ثمر مرتب نبود همیشه نظر بر مبدا امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد  
 و آن اشین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد  
 با مراد واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحده الله بحکم الرحمن خالصا تم با الله با حق  
 تعلقون

الباب الاول من الواحد التام

فی ان عز کل الارض لله و سر کل ما فی الله و ان بیوت التي یومئذ تنسب الی

زیرا که حق در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و لتقن الله فی کل ما نزل من عنده  
فان امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یاعباد الله فاتقون

الباب الثامن الواحد التاسع

من کین له خط لم کین له عدل فی آیامه فلیکتبن الف آیه لتتد ویوصین بان یوصلنک  
النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان کل شیء علیما لمخص این باب انکما  
در مظهر بیان صاحب قلمی بحسب رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست  
از ابھی گرفته تا اعلی نتهی کردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قسطی که آنهم  
بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور نطق میرسد  
ترد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را با آنچه تر داد است از آیات خود و مذکور گردد  
باین سبب ز محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در صین نوشتن  
بآن بر شهادت بیان است که بهاء الف را با و برساند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که  
از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از شئون خمس نقطه بیان چه آیات و چه مناجات  
چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینک اگر  
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگرداند الا با نام من لطیفه الله که حرام شده برایش  
قلم گردانیدن بر سه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لقه عمل کند که بهتر است از  
کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خط سگسته  
حیوان نه میت زیرا که اکثر با تسلیم میبندند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن  
آن است که مثل آن بالنسبه بخلق در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حد خود محبوب  
بوده نزد خداوند هست و لتعلن ذریا تکلم ابھی اخطوط و انمعا عندکم لعلکم بذلك یوم القیمة عند

ربکم تفتخرون      الباب الثالث من الواحد التاسع

و لله من كل ملك او سلطان يعيث في ذلك الدين بيت من المرات لفضه يكتب  
 آيات الله وكان من عينيه تلك الآيات المذكورة في الذيل  
 مختص این باب آنکه کل وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان  
 بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان  
 بیت و در سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام شمس  
 است بالنسبه بتارکان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این  
 جهت است که در آن ظهور عارفین بآن تکلم را جریان ندهند و چنانکه از تصانیف و تالیف  
 و انشاءات خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در بخشارنجی طالع شود هر آینه ذکر نوری  
 از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من بطیسه الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند  
 معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با آثار شمس  
 آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعکس در آنها ظاهر میشود از شمس آثار بلکه  
 کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه  
 توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید  
 و ذکر شده در حقی اولو القدره از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد متعنی از مرآت از برای نفس  
 خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکر می که مدل باشد بر اینکه اگر من بطیسه الله  
 ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلاهی از کل خلق گردد و الا ادنی لعل در آن یوم  
 مراقب خود باشد که بچند صباح محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا  
 آخر حال بوده و هست و ثمر نمیدهد آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید درین

اون را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از مجوبی که از برای او میکشود آنچه میکشود و با اسم او در بیان معزز بوده که اگر حزنی بر من بطیفسره الله وارد آید استعاضی که ممکن است از کلتی از اون گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیئی جاری میگردد در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بجزن او نماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء را حکمی نبوده الا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور بیاورد نماید بر دون رضای او مثل او است که بعد از وجود او متکفل شده باشد و هر ناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از اعالی و ادانی راجع میگردد و بعضی هم ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عند الله اینست که آن ناری که بجل میرسد اول بانها میرسد و بعد از آنها به گجران چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول بایشان میرسد و بعد بد گجران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن نظیم کرده الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند کلتی که اگر یک کلمه نمیدانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم کلتی داشته باشد و علم بمن نظیم کرده الله نداشته باشد که کل شیئی با مراد لباس شئیت رومی پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمیدانند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده مثل نداشت و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبودن علم از برای او

افصح تر است از بودن الا و انکه خالص باشد از برای خدا که بگذرد بعلوم خود تواند نصرت  
حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بخت آورد در صحنی که نظر میکند و عجز خود را در  
آیات الهی می بیند فی الفور سجد میکند و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات من نظیره <sup>نظر الهی</sup>  
که کل موعود بآن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید با و که بثمره وجود خود فائز  
گردیم و از لقای الهی محجب ننمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای همین  
ذکات من فضل الله علینا انه هو الغضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی  
یقین نمودی محجب نفس خودت این است که میمانی در نار و ملتفت غیشوی اگر در یوم ظهور آن  
غیر از آنکه ایمان با و آوری کل خسیر کنی نجات نیدهد تورا از نار و اگر ایمان بخت آوری کل خیر  
از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت  
باش حق التفات که امر بسیار دقیق است در صحنی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینها  
مثلاً اگر کل متظرین بقول عیسی ۴ یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نمیشد  
از قول عیسی ۴ و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است  
که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا ص همچنین  
در ظهور من نظیره الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من نظیره الله  
است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین  
نکردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبران نحل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان  
است از برای آنها هم خواهد بود بمنتهای دقت و دقت نموده که از دقت خود محجب  
نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بفرقان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای  
آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فساد داخل نشوند و از دره



لما محجب نماز فتراقبن الله ثم اياه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

كتب الله على الناس ذكر السر قل كل عند سيئون

مختص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد دنیاورد اینک امر بقوی دورع یا شیون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بقدر شود و قناعت کند و صبر عزا و نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند غمهایش این است که سببی از دیگری میسرسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شیون را در هر مرتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمائی نه اینکه بلبان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس نعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبداء هر خیر و باور راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبت تورا الا انکذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر می که میسکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کفری نیست نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالا نهضایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با میان باد ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جبر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جبراً که آن روز افضل است ذکر او جبراً از نود و پنج ذکر

سرا این است جوهر ذکر نزد ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلنگه کن الله سرأ بما اتم علیه  
 مقتدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایت بوده و هست و  
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل جهر میشود تا آنکه در نوم و  
 یقظه ذکر قلب آن برنج واحد میشود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع  
 نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه سراً  
 و چه جبراً بلکه اگر کثرت ذکر کنی بر روح در بیان افضل است از هزار ذکر بلا روح در بیان و  
 معیار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من بظیمیره الله است و عبادی که در این  
 ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود  
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت گفته که همان  
 عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنصافی که ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم  
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود سخات یافتند فلتر اقبن انفسکم و لتذکرن الله فی سرکم و  
 جهرکم و انتم بذکر الله تسکونون و لاتدعون مالا یفعلکم یوم القيمة عن ربکم الا و انتم بین یدی  
 الله تسجدون ذلک بین یدی من بظیمیره الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

والله علی کل نفس تعد عشر یوما یخدم النقطه فی رجها ویعمل باذنها اذا یاذن و الا  
 حل علی صاحبه و کان الله ذافضل عظیما

مخلص این باب آنکه آنچه لفظ شیتت بر او اطلاق میشود من الله هست بشیتت ولی آنچه  
 که منظم شیتت در هر یکی تسرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کثرت  
 اداست و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی

که در نفس او است بین یدی الهه باشد با مراد که شمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه  
رسد برفع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حئی از برای حروف حئی و از اول یوم قیامت  
تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان است از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع میگردد  
الا ان الله اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی غنهای آنچه مایمکن در امکان است  
در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل  
تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بسین چقدر در صرم  
امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله ص چگونه  
بود بالنسبه بان حضرت آنچه دارا است از او است از عز و علو حال بسین تو چگونه  
میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از  
اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند بر اینکه  
نسبت تربت ایشان برایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه  
امری است که از مبده بوده که قول رسول الله ص باشد حال بسین که تواند در آن محضر حاضر  
شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن سال  
بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه  
اذن برفع راس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونیتی است که عظمت کل شیئی نزد آن  
اصغرا ز ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن بسین خلق خود را چگونه تربت میکند  
لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کل شیئی و رازق او رازق کل شیئی و میت آن میت  
کل شیئی و محیی آن و محیی کل شیئی اگر علم باطن باطن را در کت کنی و بان عمل کنی از روی  
یقین توانی لایق حضور منور نورگشت بفضل او نه باستحقاق خود والا اگر نزد او حاضر

در مقام لا اشرك بالله شینا باشی نتوانی رضای واقع او یک خلور نمود چگونه  
عل و حال آنکه کل خلق بشنونی که خود باین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب  
ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بی  
که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که هر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی متعاضد  
گرد و بسوی او ظاهر است فلتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی  
بغیر استحقاق او هر آینه محبت خواهی بود از امر او و اگر عزیزان او را خواهی لایق بوده  
که در باطن او داخل شوی پس تو را که بر سنگره عرش میزنند صغیر بلکه از این هم اعظم تر بدان  
بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و مغوت  
کرد باین ذکر در حینی که دون موقوف غزینی که از آن بظواهر ادنی مشاهین کنی مثل آنکه در  
صرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل  
شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه  
لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در بل معارف و جواهر توحید است  
که ذکر میشود ولی در سبیل حدود و ظاهری آنچه دأب آن ظهور است با علی مایمکن در امکان  
خود عمل کن که او قبول خواهد نمود اگر از حد و ظاهر تجاوز کنی ولی اگر بغیر از نظر توحید  
بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گشتی مثل آنست که در  
حق خود او کشفه زیرا که شبهی از برای او نیت که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان  
ظهور او انظر است و اگر گویم ظهور بعد او نفس او همان ظهور بطن است مرا چه قدر  
که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و مانع سمودن ذکر خود او است که خلق را داده و آلا  
تقدیس کرده میشد از هر ذکر و تنزیه کرده از شنائی و آن باین علو عظمت و ارتعاع

وتموجلات و امتناع عند الله بوده و هست فعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعزیزن طائفة التي ینخرج نقطه الحقیقه عن بنیها اذا هم بها متوجهون  
 لمخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین  
 هیچ آسمانی اقرب بجداند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت میشود  
 ولی اگر بعد از خلق ایمان باو آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخوابن نظر  
 کن و اگر قبل بخوابن نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آخر  
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است  
 چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آنی که  
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید هم اسمی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از  
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شون دیگر را ملاحظه کن که یکت وجود است و آن بحر  
 وجود گل همچنان زنده و گل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الایست چه  
 اهلای خلق باشد چه ادنی که نسبت او کل اشیا و سواد است ولی خداوند نازل فرمود  
 گل تجسأ و ضیا و خود را برابر بوین او قبل از خلق ایشان و صلواته بر ایشان نازل فرمود  
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینها و آن بهمان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان  
 نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقران و آنچه در امکان  
 ممکن ظهور مشیت اولیه است بنظور ما نه بذاتها و او است کینونیت مشیت که در او دیده  
 نمیشود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا  
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بحر وجود قطره از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بجز درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر طور آن واقع نشود و الا اگر بقدر تسع عشر عشر تا سه شومی و بی گونی خواهی بعد از موت او درک نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله است و محبت او نفس محبة الله است و در کتب و کلمات محجب ممان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور آیت نظر کنی قل یعنی من کلشی و لایکنی عن الله ربک من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان علاماً کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد اسم قدیر مگر آنکه مشاهده اجابت نمائی از بسدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو و قادر بود بر هر شئی و عالم بوده و هست بر شئی که اسم شینت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کینوت خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگرد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر کن الالی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی

الباب السابع من الواحد التاسع  
فی المنیات من بیع الانغوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل منیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود و بدانکه هر کس لمن نظیره الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد الله است و همچنین در نقطه بیان مشاهد کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهور است قبل داخل آن ظهور نگرود در نفی نظر کن و نبی شده از تمباکو و اسبابه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب گردد

و اگر خواهی خدا اول دشمنی را بینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود  
 باین دو و آنچه طیب است راجع میشود محمد و علی علیهما السلام اسبابی که متعلق میگردد باینها نمی شده  
 لاجل آنها و پناه برد در هر حال بخداوند واحد عزوجل و اسماء و امثال آن که مثل دون مؤمن  
 مثل همین است و بدانکه هر شیئی خیری که در علم الله بوده دست در ظل شجره اثبات است  
 که من نظیره الله باشد و دون آن در ظل نفی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر شایده  
 کن در ظهور او لعل محجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار  
 کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید و جمع کنی آثار آن را با حسن خط و اطرز صبح که آنچه از  
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت از لیه است که بر همه اکل افنده مکملات  
 مستشرق میگردد در هر ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است  
 نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حمت  
 و اسد الهی که بر هر شیئی تعلق میگیرد و موهبه جامعا که بر هر شیئی احاطه نموده قل الله  
 انما کم عن النفی و ما ینسب الیه و امر کم و کل شیئی بالاثبات و ما ینسب الیه لعلمکم بوم القیمة  
 متبعون الله ثم بامرهم دون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر میشود الا  
 بذكر اثبات که اگر مشاهد نفرماید شجره حقیقت در بوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل  
 نفرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فانی نفی است نه دون آن  
 مثلاً نهی از این دو شیئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در  
 کل مراتب وجود مشاهده کن بحسب جودا و انکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است  
 بهترین حافظین . . . الباب الثامن من الواحد التاسع  
 فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقاً

ملخص این باب آنکه کل شئون دون حب از دون حق بوده و هست و کل شئون حب از حق  
 بوده و هست و هنی شده از سکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقا تا آنکه مظهر کنی خود را از هر  
 شئی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بالا، لطیفه و نعماء طیبه که شئون  
 شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتسار از از یک نفس دون  
 نمون مثل کلی اداست ولی خداوند عالم عزوجل در هر حال بشائی تجلی فرموده که کل وجود او  
 ساجدند و کل بحب او راغب و بطاعت او ساعد و هیچ ذره نه مگر آنکه بنه کینونیت عابد است  
 او را و ماطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شئی که از شئون شجره محبت نیست محبوب  
 نبوده و نیست و هر شئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل  
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری  
 اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاهر حق مدرا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود  
 بایمان سخن زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود نبضها محبت نشود و لتستعین عمالا

بِحَبِّهِ اللهُ بِأَسَدٍ بِكُمْ الرَّحْمَنُ أَنْ تَمَّ تَجْمُونَ أَنْ تَطْلُونَ

الباب التاسع من الواحد التاسع

في حرمة صلوة الجماعة الاصلوة الميتة فان لم يجتمعون ولكن

فراوی تصدو ملخص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام  
 محقق الوقوع باشد در اینکه از صرف اثبات است و از آنجائیکه آخر هر ظهوری کل خود را  
 چنین جلوه داده که منظر اثباته نفسی ولی بد ظهور ظاهر میگردد که از منظر نفسی بوده از این جهت  
 که هنی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نموده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد  
 باشد با الله آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن در آن نفسی که آن الان ظاهر



ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و آن  
 نفس الامریه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی بود نمیشد و آنکه نماز کرده باشد  
 بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام دادیه که باطن شده زینباده  
 که اگر نبطا هر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چه بصیر  
 که بر نفسی مقدمی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا  
 که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و میت  
 نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست کُل در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فراد  
 ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت  
 بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با منظر نفس او نماز گذارد  
 در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود و حال آنکه کل با اسم او مصلی بوده اند و  
 بقول اولی بین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق گردد بر  
 یک صلوة مثل آنکه با اذن مخلق شب در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن  
 مراقب بوده یوم ظهور من نظییره الله را که این قسم محجب نمائی که شب در روز بتنامی فکر  
 او سر برید با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنی و یک مرتبه بغتة  
 طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل راده که آنوقت کل محروم ماند  
 و از شرم وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر کایت نفسی در علم او باشد  
 که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند  
 ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کند و خود محجب شوی  
 چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبادیکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا

امروز در خواب نبیند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود و اقامه محبت فرماید بایاتی  
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهوری نداشت  
 کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بان داری که چقدر زنده است شده عباد که از رسول الله  
 تمت نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تا قیامت با آنکه و الملائکه قبلاً که از آن اعظم تر زبانی از برای  
 ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند نوره بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است  
 لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم رساند و تا حال هنوز  
 منتظرین در انتظار مانده چه با قیامت من نظیره الله بر یا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند  
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بیان و الا فضل کل وجود  
 را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آنیه خداوند از برای رسول الله صلی الله علیه و آله  
 فرموده بود بلکه بر خود خلق است که نظایر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امرانست  
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از  
 خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را و الا همان عزی که در امر الله بوده است  
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند و چهل نهند و لتصلین لله ربکم الرحمن بعلمکم بایات الله یوم القیمه  
 الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس لمخص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم  
 خدا و کل بذکر الله ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند بمن نظیره الله و تطهیر افند نمیشود الا بایمان  
 بحروف ثلاث و ارواح الابرار و انفس الابداس و اجاد ذاتی الا بمثل آن و کل تطهیر  
 در کلمه توحید است که ظاهر کنی این آیات و احداً از آیات در ظل آن از ناز و همچنین در هر شیئی  
 مشابه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الا با آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذروه وجود الی منتهای  
ذکر هر شینی نظر کن تا آنکه محبت نگردی از دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب  
قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله  
نشوی و عین خود را که نبینی و فوآد خود را که شاه نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی  
وید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که براو خطور ندی و همچنین  
کل شئون خود را تا آنکه در صرف حبت پرورش کنی لعل درک کنی من نظیره الله را با  
طهارت محبوب نزد آن که ظاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی  
بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان با آنها داخل نامیشود  
یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حبت نفسی که تصید  
او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر معنی که نظر کنند در کلمات او  
با ایمان بان واجب میگردد بر آن حبت و هر فوآدی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان  
بان در حبت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر سانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان  
خواهد در حبت بود و متبلج میشود در آن بتقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاذ از برای  
ظهورات عزاد و نصحات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات او را با  
ایمان باد مملو فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و بر صده  
که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و هر  
که حبت کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول است  
اذا ذکر الله و حبت قلوبهم بر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند  
در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس ز این است که کلماتی که خداوند نازل فرمود

تلاوت کنی زیرا که اول دین تو بگفته لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر و احوال اول و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات علیین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از عظمتین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که آنچه لدون الله است ازان خود را ظاهر گردانی و آنچه لله است خود را بان فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور پان شبانه که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علیین تلاوت کنی اذن داده میشود اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبت و علیین سیر نمائی داری زاده سفر زیرا که اگر کل وجود پیکر کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسند بمقصه که ان من نظیره الله باشد که او است ظاهر نظیر این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نه جزئیة و همچنین نفی بیان ظاهر نمیشود الا بطور من لطیفی سره الله که کل ان روز مدعی اثباته از برای او و قبری از نفی ولی خوش بود که محاکم تجربه آید بیان که آنوقت چنین کل خالص شوند که سموات و ارض و ما بینهما از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور پان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کل با بیان بحر پان بان ماه زنده ولی ازان محجب و لظن انفسکم علی حق ما انتم علیکم مقدرون

این کتاب مقدس که اینک بافضل و عطای بزرگ خداوند متعال بل و عزت و فوق آن مرزوق شده  
با همه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و کذبیات مخالف  
برای احتراز از انحراف بسین و بسیار افراط و تفریط از باب دستور در اینمانی بزرگ پیغمبر اکرم صلوات  
علیه که فرموده است *المحی ارنی الحق ضاحی اینه دارنی الباطل باطلا حی اجتنبه تشنه یا شن حق واقع*  
بوده و بواسطه نایاب بودن نسخهای خطی دسترس بکثرت این معنی نداشته اند سعی کافی در مطابقت بودن آن  
با هر آنچه از منزل آن صادر شده بنذول گشته است و همین جهت که موفق شوندگان بخواندن و در قیامت  
کردن در بر آید ان اطمینان کامل داشته باشند تذکر میشود که این نسخه با پیش از ده حلقه کتاب است  
که بعضی تحریر شده در نزد دیگر زمان نزول آن بوده است مقابل شده که این نسخ نویسن از قرار شخص  
مطمین از مومنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده  
افزای آن سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری و یکی بخط خوب سنگته نستعلیق ریز و قطع کاغذ پستی با  
کاغذ مرغوب مذنب بود خط آقای نور که آخرش نوشته اند *امت کتاب البیان بعون الله الملك المنان*  
فی دار الخلافة طهران علی یه اقل الخلیفه بل لایشی فی الحقیقه نور الله فی همدسم شهر محرم المحرم سنه هزار و  
دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله و یکی خط آقای میرزا محمد آدی البقی با خط  
خوبی که نستعلیق آن بیش از سنگته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از زلیه میرزا یحیی صبح از آن  
می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم زوج منظره فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود  
در پایان آن فراغ از کارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرفوع  
میرزا محمد تقی اصفهانی و مرفوع میرزا مصطفی کاتب و مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ  
از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و بعد  
مقدور هم وقت در مقابل بمل آمده است و بنا بر این مگر خط مبارک خود منزل آن یا کاتب های

انحضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا صر فی غیر از آن است که در این نسخه باشد و الا بطریق  
 دیگر قابل تردید نیست و نیز برای آگاهی خوانندگان گاهی که بدین اشاره نازل ذات حروف السج ۳۰ و ۳۱  
 پیدا نموده اند و الا آنکه خوانده اند آنچه تذکره داده میشود خود یافته و تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب  
 اول از واحداول اشاره شده است در باب اول از عدد کلشی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده کلمه  
 آله الله حقا و نیز در جاهای دیگر از انا هم تصریح شده برای بیان سید و شصت و یکت  
 باب بعد کلشی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد که هر یکت نوزده  
 باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحدهم از خود  
 نقطه بیان من نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحدهم تا باب نوزدهم از واحدهم  
 بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است انشاء الله  
 در موقع امکان در دسترس طلبین گذارده خواهد شد ولی بهشت واحد دیگر را در لوح وصیت که  
 حاکی از کمال تفضل و متضمن دستوراتی است بجزرت ثمره ۳ که مرات شمس حقیقت و امور مختص بیان  
 و اهل آن بوده است امر باظهار فرموده باشد بطور عزت باینکه فرموده است  
 اذا انقطع عن ذلك العرش تلومن آيات ربك ما يلقى الله على خاؤك ذكرا من عند الله  
 انه هو الهمس اليوم تا جائیکه فرموده فان نظم الله فی آيات مشکک هذا ما یورث الامیر  
 من عند الله الواحد الوحد فان لم یظرفا یقین ان الله ما اراد ان یعرف نفعه فلتوضن الامر الی الله  
 ربکم و رب العالمین جمیعاً و ابرئتم الله الذین یتقون فی دینهم و هم عن حدود الله لا یتجاوزون  
 تا میفرماید و ان ابواب البیان قد قدر علی عدد کلشی و کلنا ما نظرناه الا احدی عشر واحداً  
 تا جائیکه فرموده و ان اظرف الله عزانی آيات فاطر مناج الثمانیه باذن الله بما کنتم علیه  
 من الاکرین تا میفرماید و ان لم یظفر الله عزانی آيات فاطر علی ما نزل

فهرست

صفحه	من الواحد الثاني في	صفحه	من الواحد الاول في	الابواب
۱۰	پان سرقة الحجّة والدليل	۴	رجع پان بکلمه لا اله الا الله صحتا وثمرت فقط پان است	۱
۲۰	ان لا يحيط بعلم نازل الله في البيان من احد الا شانه	۶	رجوع محمد و نظاير نفس او بدنيا شد	۲
۲۱	پان ماني البيان بان فيه حکم کل شئ	۸	علی راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۳
۲۳	پان ذکر مردف اليقين و دونها	۸	فاطر راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۲
۲۷	ان المراد من كل اسم خير في البيان من نظيره من كل شرف النعمي	۸	حسن راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۵
۲۹	ان البيان ميزان من اتمه نور و من تخلف عنه	۸	حسين راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۶
۳۰	بيان يوم القيمة	۸	علی ابن الحسين راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۲
۳۳	پان حقیقه الموت با تہ حق	۸	محمد ابن علی راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۸
۴۱	پان حقیقه انفس	۹	جعفر ابن محمد راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۹
۴۵	پان سؤال الملائكة في القبر	۹	موسی ابن جعفر راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۰
۴۶	پان ان البعث حق	۹	علی ابن موسی راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۱
۴۸	پان الصراط و اتته حق	۹	محمد ابن علی راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۲
۵۰	حقیقه الميزان و اتته حق	۹	علی ابن محمد راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۳
۵۱	پان الحساب	۹	حسن ابن علی راجع شد بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۴
۵۴	پان اکتاب آتته حق	۹	حضرت فتح ظاهر شد بايات و قنات نظمو ر نقطه پان	۱۵
۵۷	پان ان الحجّة حق	۱۰	باب اول رجوع فرمود بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۶
۶۵	پان ان السارحی	۱۰	باب ثانی رجوع فرمود بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۷
۷۲	پان ان الساعة آتیه لا ريب فيها	۱۰	باب ثالث رجوع فرمود بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۸
۷۲	ماني البيان تحمذ من الله لمن يفضله الله	۱۰	باب رابع رجوع فرمود بدنيا با مؤمنين با و دودش	۱۹

فهرست

الابواب	من الواحد الثالث في	صفحة	من الواحد الرابع في	صفحة
١	ان ما يذكر به اسم الشئى كلف	٧٤	ان اللفظ متعين متا من الله وتمامه غير دون الله	١٠٤
٢	ان بقوله يخلق ايشى	٧٥	ان كل يرجع الى اللفظ يرجع الى الله	١١٠
٣	ان البيان ورفيع طائفة في قول من نظيره الله	٧٧	ان البسمة مقدمة	١١٢
٤	ان ما نزل الله من الآيات اعظم على ما نزل الله من غيره	٧٩	ان كل ذكر بعد رتبه	١١٤
٥	ان متاعه المرتفع فوق الارض اذا ما ذن يرفع	٨٠	كل اولى له واولايات	١١٦
٦	ان ما يذكر به اسم شئى ما خلا الله خلق	٨٠	ان لا يخل ما يخل ما او لا يخل من كل شئى	١٢٠
٧	ان ما نزل الله من ذكر لقائه وتمامه الا انما المراد به	٨١	ان البدء من الله به العود الى الله	١٢٦
٨	ان ما في العالم الا كسب في البيان	٨٢	ان ما في خلق باسما كجوزيكل شئى يرتق ويمتد ويجي	١٢٧
٩	ما في البيان في آية البيان	٨٦	كل من خرج من البيان من ذلك فليكن ذكر الله	١٢٩
١٠	ما في تلك الاية في الآية الاولى شهد الله	٨٧	لا يجوز الله ريس في كتب غير البيان	١٣٠
١١	ما في تلك الاية في البسمة بسم الله الخ الاقدس	٨٩	من تجاوز عن البيان فاجزم عليه حكم الايمان	١٣٢
١٢	ان مثل اللفظ كمثل الشمس مثل سائر الحروف كمثل الواو	٨٩	في ارشاع كل بقاع كانت فوق الارض	١٣٥
١٣	ان لا يجوز السؤال عن نظيره الله في الكتاب	٩٢	ارشاع بقاع الواحد	١٣٧
١٤	حكم حقه البيان باعترافه يمكن عند كل نفس	٩٧	ان من يتغير تكلمت بقاعه يا من وبعنى	١٣٨
١٥	من آمن بنظيره الله فكان ما من الله به امره في كل العالم	٩٨	لا يجوز له ان يسخر احد الا اذا اراد ان يتغير تكلمت بقاعه	١٤١
١٦	لا يجوز له ان يسخر الا بما اراد الله	١٠٠	ذكر بيت الاحرام	١٤١
١٧	لا يجوز له ان يسخر الا بما اراد الله	١٠١	حول البيت لا يجوز فيه	١٤٥
١٨	من ينسب شئاً من اللفظ لغيره انما ياتي الى حدان استسبح	١٠٢	لا يجوز له ان يسخر الا بما اراد الله	١٤٦
١٩	اذن لمن اراد ان يسخر من الله في اللفظ كيف يشاء	١٠٤	اتسما بالليل يدخل المسجد ويحضر التراويح	١٤٩



## فهرت

الرقم	من الواحد الخامس في	صفحة	من الواحد السادس في	صفحة
١	بيان المسجد	١٥١	في تقسيم البيان	١٨٤
٢	ذكر الساجدة الثمانية من قبل العشر	١٥١	ان حكم البئر حكم الكفر	١٨٩
٣	بيان عرفان السين والشهور	١٥٢	حكم بان يبوا جاده في كل قرية من بيت حرة	١٩١
٤	حكم تسمية الاسماء باسم الله وباسم محمد علي اوهما	١٥٤	ما اذن الله ان يسكن على قطع الخشب حرد في بيان	١٩٣
٥	حكم اخذ اموال الذين يدنون بالبيان	١٥٧	حكم التليم	١٩٤
٦	حكم خاتم لم يكن له عدل	١٥٩	حكم محو كل الكتب	١٩٨
٧	بتبيع النبت من ان المؤمنين يطيبون به ويشترى	١٦١	الفتاح	٢٠٠
٨	لكل نفس ان تبرأ بالبيان عدم ارتضا عن الواجب	١٦٢	من استدل بغير كتاب الله لا يثبت في كل من كان بن عماليل	٢١٠
٩	ان يذكر في كل شي اذا اراد ان يستخلص اسم من اسمه او جبراً	١٦٤	ان لباس البحر حلال في كل حال	٢١٣
١٠	ان الله قد قدر الجلسا كل لرجال والده وازلفه	١٦٥	في النفس على عيق الامر	٢١٥
١١	صلوة المولود وليت	١٦٨	ان العجز ضرب العلم ازيد من غيره خفيفة	٢١٧
١٢	وفن الامرات في ايام الحجارة	١٧٠	في الطلاق	٢١٨
١٣	بيان كتاب الوصية للاموات	١٧١	في ابواب بيت النقطه	٢١٩
١٤	المطرات	١٧٣	في حكم تدرجين تحريك الشمس	٢٢٨
١٥	ان الما الذي يتم به تعلقون ظهره الله في الكتاب	١٧٤	بان تقويم من تقواكم اذا استتم اعم من تظهيره الله	٢٣٠
١٦	ان ما لم يكن له عدل ادا من الشمس تدهن من بي الله	١٧٧	ان لا يكل سفره اذا اراد بيت الله او بيت النقطه	٢٣٣
١٧	ذكر الواجب في كل شهر	١٨٠	حكم لجمارة ما يخرج من لفاره	٢٣٤
١٨	البيع والشري	١٨١	عدم جواز النظر لاعدالي كتاب احد	٢٣٧
١٩	بيان ان المسائل تسعة عشر حصص	١٨١	ان لكل نفس فرض ان يحجب اذا ائبل عنه	٢٣٧

فهرست

الاجزاء	من الواحد السابع في	صفحة	من الواحد الثامن في	صفحة
١	في تجديد الكتب	٢٣٨	ان شل على من ظهر له النبوة الى غير مثل النبوة في النجوم	٢٧٢
٢	النسبة ان يعل احد من عل الالهة	٢٤٠	الميراث	٢٧٤
٣	ان اداء الدين واجب فوري	٢٤٣	ان بعد ظهور كوشين اناكث الالهة في يوم القيمة	٢٧٨
٤	التخليص	٢٤٣	ان كل شي اعلا وقلعه ووسطه لله ورف استحي اذنا وخلق	٢٨٣
٥	يوم ظهور الشجرة لا يحل احد من بين عدوان قبل ظهوره فليحضر	٢٤٤	فرض على من يخذل احد من الالهة اربع ايام من الصيام	٢٨٥
٦	عدم جواز اذنا سباب الحرب الالهة	٢٤٥	اذن التلطف بان يلين في كل اربعة ايام	٢٨٦
٧	منع من يرك من طمينة احد من قبل من فضله	٢٤٦	في الحجاب الالهة	٢٨٨
٨	فرض على الكل ان يكتب مطلق الى واحد وصدق	٢٤٧	جواز تبصير الشعر في الراس للذين اخذوا بوجوه الصلوة	٢٨٩
٩	فرض على كل ملك ان يني بيانه	٢٤٩	ويكتب كل نفس اسمها و ما فعل من خير و دونه	٢٨٩
١٠	فقرض كل نفس على اسم المستغاث	٢٥٢	ان الذي يني في الطائفة من النظر و الحكم سو اكون ذكرا او انثى	٢٩١
١١	عدم جواز الصود على المنابر	٢٥٣	غسل الميت	٢٩١
١٢	فلا يني من يعل لله ان يترك شيئاً	٢٥٦	في احكام محل الضرب	٢٩٤
١٣	فرض على كل عيد ان يني ثم عشرة من طمينة الله	٢٥٧	اذن ان يحبرن على الشط خمس و تسعين مرة في ايامها و غيرها	٢٩٥
١٤	عدم جواز التوبة الا عند الله	٢٥٩	لكل نفس ان تلو من آيات البيان في كل يوم و ليلة	٢٩٥
١٥	وجوب السجدة عند تبصير قطع الالهة اعظام الله	٢٦٠	فرض لكل احد ان يني	٢٩٨
١٦	على كل ملك سبب في الدنيا لا يحل من لم يني ارضه	٢٦٢	على كل نفس من كل ملك من شفا و شفا في كل شي ثم عشرة	٣٠٠
١٧	قصة يوم الجمعة	٢٦٣	ان الفضة الذهب اذا بلغ ثمانين درهم فانه خمس و تسعين	٣٠١
١٨	ان من يني من عدوان في تسعة عشر شهرا من الذهب	٢٦٤	القصوم	٣٠٦
١٩	الصلوة	٢٦٦	اذا ذكر اسم الشجرة فصلوا عليها	٣٠٩

## فهرست

صفحة	من الواحد التاسع في	صفحة	الابواب
	ان عر كل ارض لله وسه وكل ابن منه	٣١١	١
	من يكن له خط لم يكن له عدل في اية ملكين الفآية قد و برين	٣١٤	٢
	ولقد من كل ملك او سلطان بيت في ذلك الدين بيت من	٣١٥	٣
	كتب الله على اناس ذكر اقر	٣١٨	٤
	وقد على كل نفس تسعة عشر يوما يخدم الشط	٣١٩	٥
	لناس ان يترن طائف التي يخرج الشط عن جنبها	٢٢٢	٦
	النبات من سج الغوزة والورق الزقوم	٣٢٣	٧
	حرمة الرمان والمسكرات والهداء مطلقا	٣٢٤	٨
	حرمة صلوة البجاعة الاصلوة اليت	٢٢٥	٩
	طهارت ارض النفوس	٣٢٦	١٠

با توجه باینکه شرح و تبیین لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و بجز منزل ان و  
 مرایای مقدمه تبلی شده با دشمن جرداد حل این مشکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرام  
 عم از توجه بخود این کتاب مقدس و قمع در آیات منزله آن عالم بان خواهند شد برای سهولت  
 آسانی کسانیکه بدو با بدون سابقه مراجعه نمایند با ذکر ابواب که دو عدد و جمل هر قسمت اولی اشاره  
 بیا با و دومی اشاره بواحد با است آنچه میسر شده بر دین ابواب که پیدا کردن اهم آسان باشد  
 ذیلا تذکره داده میشود

### لغات و اصطلاحات

#### مقدمه توحیدیه

مرکز که با خود حضرت نوزده میشود	همی - سرشت	کینونیت
مشیت اولیه اشاره با اول تبلی و نظر کلی است که	نهاد پنجمانی	کنه
مجد میشود و بر دور	خواستن اشاره بظرف کلی	مشیت
عدد کلشی سید و شصت و یک میشود که	خالص طیب	کافور
نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا جمله بعد که	ساده	ساذج
بذکر کلشی فرموده مراد با بهای بیانت که بیانت	کنیکه آشکار بکنید او را ندانید بوجود بیان	من نظیره انه
باین عده آشکار شود	کنیکه ظاهر شد - مراد آورنده بیانت	من ظهر
نقطه مرکز دایره محیطه که در بیان خود حضرت	یگانه	واحد
ارض اسم باسط اشاره بماه که واقع در اذربایجان	بناسبت ند و سجده حروف واحد	واحد اول
غربی بلای رضایه از محال کرد ستانست زیر عدد حروف	نوزده میباشد مراد بجهه نفر منین اولیه تبلی شده از نقطه	نوزده میباشد

هر دو همادود و میشود

نقطه اول از نامهای خود منزل بیانت

باب اول از واحد اول

نقطه بیان از نامهای منزل بیانت

نقی اشاره بلااله و غیر مومن بیان

اثبات اشاره بالا الله و مومن بیان

ذات حرف البع از نامهای خود نقطه پاست

بناست اینکه علی محمد ۳ هفت حرف است

نقطه القرآن محمد ۳

مرآت الله ائینه خدا از نامهای خود نقطه

بیان و حافظین ائین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صبح ازل اقرار فرموده من نظیره الله

مسم بهین نام خوانده

حروف حی میجده نفر مومنین اولیه

ابواب هدی شیعیان کامل که واسطه پراشینه

و مادون هستند

شج مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود

حضرت اظهار نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر تائب نما

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پسرش

محمد ابن عثمان و شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سستری بوده اند

هدو حی بناست عدد ابجدی میجده

نفر دو و نقطه که آنها را رحمت محمد و علی و فاطمه و

یازده امام و چهار نفر نواب اربعه در بهین واحد اول

ذکر و مجموع را که میجده نفر میشود و حروف حی خود

۳- از ۱-

ثانی من امن بالنقطه بعد از نین چون حرف

بسم الله نوزده میباشد نظا هر اینکه باء را تفصیل

نقطه گرفته و سین را اول من امن مقام محمدی و

میم بعد از نین را مقام علوی و دوم نون از رتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پنزده از واحد

اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر

و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود در اینک تفصیل نقطه است رجوع شود باب

هشتم از واحد سوم بجله چنانچه در بدء کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه ظهور او در مرایا

باب اول از واحد دوم

شجره شیت حقیقت آورنده شریعت نظر کلی

دون علیین کنایه از تار و نبودن در پشت

زیرا در بیان دون بجای نسی آورده شده در بیجا

شمس حقیقت اسم نقطه و هر منظر کلی

تلاذه مرحوم سید استفاده کنندگان از محضر

سید کاظم رشتی که او شیخ احمد احسانی را نقطه

پان با من المقدمین خوانده

هزار پست هزار سطر و مقدار هر سطر را

بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف تعیین نموده رجوع

باب اول از واحد ششم

حروف علیین حروف اثبات از کلمات

که کنایه از مؤمنین بزرگت و اهل جنت است

۲ - از - ۲

مظاہر تسعه عشر نوزده نفر که آنها را واحد

۳ - از - ۲

صین بطون موقفی که صاحب ظهور شد

شهداء مرتبه بعد از مرایا است و

بکسانی اطلاق میشود که از حد و بیان تجاوز نمانند

۴ - از - ۲

اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره به پنج حرف نسی و خلفا است

عدد واحد ۱۹ - نوزده

مبجین و مقدمین و مهملین و مکبرین و معظمین

مراتب توحید و اشاره به مؤمنین بزرگت است

شجره محبت نام صاحب ظهور

حروف الف اهل انجیل

۵ - از - ۲

حقیقه الثانویه برای اینکه معمولاً حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد از مراتب

مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم بحقیقت

مجلی را حکایت مینماید در مرتبه خود رجوع باب

هفدهم از واحد سوم

۶ - از - ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم  
یوم قیامت تا غروب آن

از وقت ظهور شجره حقیقت  
طول لیل مدت پن دو ظهور کلی

۸ - از - ۲

شجره توحید نام صاحب ظهور  
نفی نفی اجتناب از دون مؤمن

اثبات اثبات ایمان و اطاعت محلی  
حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن اول

کتاب هفت مرتبه حلقه و ایمان  
که در باب دوم از واحد هشتم تصریح شده

انجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف نام  
اولوالافند صاحبان نواد و اشاره

بمرتبه اعلاهی ایمان است  
نسبت منقطعه نسبت بریده شده که تشبیه

بشاخه جدا شده درخت است  
عرش در بیان بدن کشف میشود

رجوع شود بباب دوازده از واحد پنجم  
این

مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور  
و از عرش بطون کسانی که بعد از محلی حافظ  
ایشان او هستند

کاف مستدیره اشاره بکاف کن و

اول تجلی از محلی است که در باب شانزده

از واحد دوم هم تصریح شده و او نبضه  
متلذذ نمیشود الا بجلی خود که محل نقطه باشد و

او کاف مستدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف انجیل

کتاب قاف قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث برای گنجهن نفوس ظهور پیش در ظهور

۱۳ - از - ۲

شجره اولی نام منظر کلی - مجده

۱۴ - از - ۲

صقع حد - مرتبه

لیل لیل فاصله از غروب شمس پان

تا ظهور بعد است

ودالف

دو هزار بیت

مقدمه و در بیان ذات حرف بیج است

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن آب تغییر نخورده وصف آیات

رجوع باب ششم از واحد سوم

جنت خامس اشاره بحضرت حسین

لبن لم تغییر شیر که مزه اش تغییر نخورده

حرف میم اشاره بحرف آخر اسم الله

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد بن یحیی لنگری

مناجات

خمر حمر شراب قرمز وصف تفاسیر

جنت سین اشاره بحرف آخر اسم الله الاصح

الاقدم

آیات

عسل مصفی عسل صاف شده وصف

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله

الاصح الاقدم واقع شده و اصح اسم سوم الله

اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه

ایمانست که هر مرتبه پانزده مرتبه بالا میگیرد

برکن ثانی که محل حمد باشد حمد مرتبه

پس از تسبیح دوم میشود که با دقت در همین

باب ظاهراست منظور تمام مراتب است

عدد اسم الله الاغیث بحباب ابجد عدد

اغیث یک هزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث بحباب ابجد عدد

مستغاث دو هزار و یکست میشود

لا تقولن لم و بم نگوئید برای چه و بچه چته - چون

جوابهای باشخاص و تفاسیر مناجات

متحن آزمایش شده

کبریت احمر اکبر و کنایه از حریت که

یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت متجلی شده حقیقت

و حکایت کردن از مجلی

مقام اراده یکبار از مشیت چاکلیت که در اسلام امر المومنین

بولایت کلیه و در بیان صبح ازل برای

کلیه معنی شده اند

مشیت صاحب ظهور کلی که در قرآن



باب هفدهم از واحد سوم

ارض صاد  
محل شهادت کلمه خامس که با محل شهادت حضرت حسین

نقطه باء در بیان اشاره بجلی پان  
شین اولیه کنایه از شیطان اولیه و اول کسی که از ایمان خود داری کرد

ارض باء بارفروش بابل امروز  
عدد و غیث ۶ یک هزار و پانصد و یازده  
۱ - از - ۳

قیراط یک بیت چهارم دینار کنایه از خیلی کم است

۳ - از - ۳

و ابیاناه در مقام ندبه و فریادرسی خوان  
از بیان که گفته شود ای بیان کجائی  
بفریادرس

۵ - از - ۳  
مقاعد المرتفعه جایگاههاست که قبه نامی افزوده  
دارد

یرفع  
اگر اذن بر ارتقا فرماید مرتفع - اگر اذن  
برداشتن فرماید برداشته میشود

۷ - از - ۳

مرا یا ستمی شدگان از شمس حقیقت  
از مرتبه وصایت و مومنین رجوع یاب هشتم  
از واحد سوم

ناظر بوجه خامس اشاره بشده حضرت  
حسین است

۸ - از - ۳

مسجده در نار است نه ظاهر پنهان  
شده در نار است نه انگار

۱۰ - از - ۳

قول فاء اشاره بفرعون  
میم حضرت موسی چون در بیان  
بطور کلی در اشاره با سماء حرف اول آورده  
شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکون  
ارواح کینونیات بان تکون میشود ادا  
بستی دادن

بسی تابان هست میشود

مراجعه بکتاب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شان  
نظر دقیق را دست میدهد

۱۲ - از - ۳

ذکر حاء حیوانیت

۴ - از - ۴

کَلِّ ذَكَرَ  
هر مرد

۱۳ - از - ۳

جواد و و نام هر دو از حیث حاء

عَبْدِ رِقِّ  
غلام خرید شده

اولی الیهما کل صاحبان یک کتاب

ابجدی چهارده میباشد  
کتاب الف و ثاء و زاء انجیل - تورات  
و زبور

اینکه یک برای مردان مقرر داشته اشاره  
بمردان است

طرازان دارندگان نیت و اسباب

سجن زندان

سرافزان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر صاحبان دوائر چون ایزد  
برای زمان مقرر داشته اشاره بزمان است

۱۴ - از - ۳

طراز زینت شده - سرافزان

اماء کنیزان

طراز زینت و سرافزایی

اشمی گنهای

۱۶ - از - ۲

نهار خمه آیات و مناجات و خطب

مصیبت اول و آخر مصائب لایین

و تقاسیر و صور علیّه یا شون علیّه و اینگونه

باب الباب و لا محمد علی تدوین

جمله بعد بجای خطب و صور علیّه کلمات و کلمات

۶ - از - ۴

فارسیه یا نوعی که در باب بعد است ذکر شده

اشهد الم از هر ذالمی سخت تر در دوزخ برود

یا متع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

قبر آضر - کیکه شون دین را آموخته

باب نینزدیم از واحد چهارم	مطابرتجیر و تهلیل و تحمید و تسبیح - چهار مرتبه
بقاع الواحد - قبه های نقطه و حرف حی او	توحید است که مومنین بزرگ و انظار این
مقعد	مقرر داشته
جایگاه	جسد ذاتی - هستی که در جسد عرضی در یک
۱۴ - از - ۴	صوری پنهان است
افکت	جسد عرضی بدن عرضی در یک صوری
در دنگو	۲ - از - ۴
۱۶ - از - ۴	بدء و عود - آغاز و برگشت بهر طور کفی
ارض فاء	بدن ظهور بعد و عود ظهور قبل می باشد
فارس	اطلاق عبارت تعییر و تفسیر های روان
شيطان	۱۱ - از - ۴
لمیوی شیرین	حد بیان مقررات بیان
پستی - پائین آمدن	حد و بیان - ادا امر و احکام مقرر شده در
کم شدن - نقصان	بیان است
غیر اعظم	تذیب
اشاره بمن نظره اله است	با طلا زینت نمودن
۱۸ - از - ۴	طرز
وارد شوند	زینت عالی کردن
۱۹ - از - ۴	دو د فود دیگر
مسرا از اربعه علیها تسعه عشر - چهار تخی که برای	دو آیه نزدیک این آیه پستی
میت مقرر شده که ۱۹ نفریم در آنجا هستند	۱۲ - از - ۴
۱ - از - ۵	قبور مرتفع مرفوع میگردد - قبور افراشته برداشته میشود

طین نهد احمد مدفن احمد فرزند کوچک  
حضرت که در جبل احمران شیراز است  
۲ - از - ۵

عدد - هاء  
مالم کن له عدل چیزهای بی مثل و  
پنج

اکلمائی دروغمانی  
ظلال سایه  
شعاع نور پر تو

هر الفی ماه برداشته از هر هزاری صد برداشته  
که یکت دهم میشود

۲ - از - ۵

۳ - از - ۵  
نقطه تحویل حل اولین نقطه سالهای  
شمسی

عمیاء نانبیا کور  
حدائق باغها بستانها

۹ - از - ۵

مستی الیه سیر او از هر نقطه سالهای شمسی  
چون دوازده ماه اول آن محل و اخرا آن  
حوت نامیده میشود

انیت هستی صوری و مادی  
صاحب انیتی اظهار انیت خود نکنند  
اینها که بخود بالیده منم منم میکنند اظهار هستی خود  
نکنند

تار التمه - هوا، ازل - ماء توحید - ترا  
چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر  
شده برای هر مرتبه برحایت اعداد و حرف  
چهار کلمه بسم التمه الاضع الاقدس است  
و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان  
را بیفهماند

۱۰ - از - ۵

هیكل انیت در این شکل  
که ظاهرش پنج خط و باطنش شش

خاز و نمایانده سر و دست و دو پای انسان  
است از آیات و ادعیه وارده نوشته شود  
دوائر لوح جنه است که شش دایره پنج

۶ - از - ۵

خانه متساوی را متضمن و با خطوطی که از محیط  
 دایره اولیه بقعر دایره وسط خانه های دوازده  
 را بنوزده قسمت متساوی تقسیم نماید آنچه در  
 باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه  
 نویسند ولی خود حضرت دایره هفت خانه  
 با نوعی با مربعاتی عددی و غیره با نوعی در  
 وسط آن نوشته است

مطابق بر بابه اشاره بنیات و خانهها  
 خطوط خمس یا ست یا سوت واحد -  
 اشاره به پنج خط هیکل و شش خط دایره و نوزده  
 خانه آن است

ه پنج  
 و شش  
 پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج  
 و بعد در حرف لانه میشود  
 خمس محیط بر او و پنج خط هیکل شش خانه  
 تکمیل میدهد  
 و او حافظ نام در لوح جنبه شش دایره پنج  
 خانه را تکمیل میدهد

باب یازدهم از واحد پنجم  
 عدد اسم رحمن عدد ابجدی حرف  
 رحمن دو بیست و نود و هشت میشود

۱۲ - از - ۵

خاتم عقیق و ایه منقوشه بر آن روی  
 نگین عقیق انگشتر آیه مذکور در باب یازدهم از  
 واحد ششم حکاکی شود با فرنی که برای مردان  
 و زنان دارد

۱۳ - از - ۵

منقتر گول خورد  
 اغترار فریب خوردن بطبع باطل افتاد  
 هباء نفثورا غبار پراکنده

۱۴ - از - ۵

بعوضه پشه  
 کور قرآن اشاره بمدت جریان قرآن

۱۷ - از - ۵

غلو زیاد از حد ستودن  
 هر چه دنو کنند کنایه از ستودن بجز  
 از حد آنها است

### باب دوم از واحد ششم

بهر کمر  
 چاه مقدار آبی که از حیث طول و عرض و عمق بر یکت سه و جب و نیم باشد آنچه قبل در بشر مایع فی عمل منمودند مرتفع فرموده چون بکنگه چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه میافشاد احکامی برای تطهیر آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام برداشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک نشد مقرر فرموده مگر آنکه رنگت یا بو یا مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته باشد

۳ - از - ۶

بیت قر  
 حد باب مقام بابیت که حسب آثار تا چهار سال پیش از آنرا اظهار فرموده و برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد از آن بوده باب ششم از واحد ششم و دیگر آثار را جدا شود

### باب نوزدهم از واحد پنجم

المقال تسعة عشر حمص یک مقال  
 در بیان نوزده نخود است بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف وینار و من الفضة الف وینار - سکه نقره در آن زمان در شش بیت و شت نخود و بازشش هزار وینار و سکه طلا بیت نخود و بازشش ده هزار وینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلاده هزار وینار و نقره هزار وینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یکت دهم طلا است و با رسیدن نصاب هر یک پانصد و چهل مقال کامل صدی پنج ظاهر مالیات مقرر فرموده

فاف عدد ابجدی آن صد است

۱ - از - ۶

واحد بلا عدد اشاره بنیب نقطه  
 همدست علم تبیین مقدار است از حیث اندازه گیری  
 اندازه گیری

باب چهارم از واحد ششم  
تلفظ حرف های

اشاره به پنج قطعه زیر	حدود نام
حد و پنج قطعه	ارض فاء
فارس	عین
عراق	الف
آذربایجان	حاء
خراسان	میم
مازندران	

۵ - از - ۶

نازل بقاء بیان فاء ساحت جلوتنا  
است کنایه از ورود در استان بیان  
منظر کجیر اشاره بتمام شیع و جناب  
باب الباب

۷ - از - ۶

انقطاع صیغه گزین که از دواج برای  
مدت معین بوده نمی شده

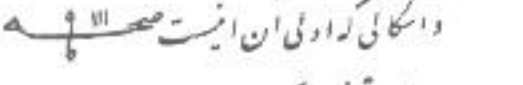
اقتران از دواج

مرایمی ثمانیه عشر بیحد نفع حرف حق

جوهر کل وجود اشاره با اول کلمه نمون شده

باب دهم از واحد ششم  
دائرة معروفه

لوح جنات که در نوزده  
خانه بردایره آن بشرحی که دستور است نوشته  
شود که دستور نوشتن هفت دائرة را خود حضرت  
مفصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء  
دائرة چون در لوح هفت دایره این شکل



و اسکالی که اولی آن اینست ه  
و بقیه با تغییراتی در دائرة چهارم نوشته  
شده و هر دو شکل در پنج دائرة وارد  
از امیرالمؤمنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله نوزده حرف بسمله

اسماسته فرد حق قیوم حکم

عدل تدوس است که حرف آن در رابع نوشته

میشود ۱۳ - از - ۶

صعق یوم قیامت صعق رعد شدید

غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از زهبت  
و غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میاید

۱۵ - از - ۶

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد ناقص  
 عدد اسم هو اغفر کثیر آوردیت  
 و هشتاد یکت و باکم کردن عدد هو که یازده  
 است یکتر آوردیت و هشتاد باقی میماند  
 که سالهای فاصله از بعثت محمد تا ظهور نقطه  
 بیان است

۱۴ - از - ۷

حروف سین و باء و میم حرف  
 اسم که اشاره بجلی هر حرف بعد از  
 حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء شیراز  
 حصن معروف - بیت مبارک  
 سنن سنت پیروی از رفتار ظاهر  
 امر و سنن جمع سنت است

تجاسس با هم نشستن  
 ۱ - از - ۸

نجوم انجلیه دانشندان  
 حقه از اهل انجیل

اسم باطن باطن شاید از شیخ املحیای بقا  
 بابت خود حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنده عیال  
 ۱۹ - از - ۶

محبین اجابت کندگان - مومنان  
 صامتین سکوت کندگان - غیر مومنان

۱ - از - ۲

قیوم اسماء تفسیر سوره یوسف  
 قیوم و یوسف - هر دو از حیث عدد  
 یکصد و پنجاه شش میباشد

۶ - از - ۲

منظر کشتن از هم پاشیده شدن  
 ۱۰ - از - ۷

عدد مستغاث دو هزار و یکت  
 عدد الکم - یکصد و شش شود و قتی که نوزده مرتبه  
 عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود  
 که بعد از عدد ۱۳ مستغاث کمتر از آن است  
 و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار و  
 سی و دو شود بعد از یکصد و بیست و نه باشد زیادتر خواهد شد



فصل حرف هاء هشت روز

۷- از ۸- در بیان کَل ارواحِ علیین اوراجح میگردد  
بباب اول که من بظن منیر الله باشد

در بیان ازجهت توحیدیکه منظور داشته  
جمع اسماء علیین که برای خود ذکر نموده  
بمن بظن راجح نموده و حتی برای مرات خود  
هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اول

را هم تصریح فرموده اوست

۱۱- از ۸-

قبر اول و آخر مدفن اسم الله اول

ملاحین باب الباب - قدور - نازع

ازجست تطابق عدوی باحسین که در طبرستان

واقع شده و مدفن اسم الله الاخر جناب امیرالمؤمنین علی

قدوس که در بارفروش بابل فعلی

واقع شده است

۱۲- از ۸-

محل ضرب تبریز خان شیخ الاسلام

که حضرت را چوب زد

صعود بجای وفات و کنایه از

اینست که پس از مرگ بقام بالا ارتفاع حال

نیاید که همین جهت هم بجای مرحوم مرفوع

استمال میورد

۲- از ۸-

ارث بنزد ازسیت برحقیقت الاهیست

نفس برای تعیین سهام در شریعت رجوع شود

بباب سوم از واحد دهم

عدد و قاف صد مرتبه

مرحوم شیخ شیخ احمد احسانی شوش

شیخیه

ذکر کاف کفر

۳- از ۸-

حروف وجه قرآن اشاره بچهار

نفس مقدس چون عدد وجه چهارده میباشد

حروف وجه بیان اشاره بنوزده

نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد

وجه نوزده میباشد

۶- از ۸-

باب چهاردهم از واحد ششم  
 حرف ذال عدد ایشصد میشود  
 و اشاره بر رتبه پنجم توحید مذکور در باب  
 یازدهم از واحد ششم که لا اله الا الله می ذکر شده  
 بهشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید  
 گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد حضرت  
 ثمره جواب داده اند در شان ظهور است  
 در این ایام تطبیق بظاهر نمیشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بایستد  
 سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب  
 باب اباب است و باء حرف اول  
 بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیء بمجاء صد مثقال طلا رسید  
 نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال  
 تا چهل ناز که صدی پست میشود که یک پنجم است  
 ظاهر در این باب نصاب خمس و مصارف  
 انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد ششم  
 عدد ذهیب و فضه بعد کل حروف رسد  
 با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود  
 حروف

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
ق	ر	س	ت	ث	ج	ذ	ض	ظ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰
ع	۱۰۰۰	عشر غیبیه ۱۰						

جمع اعداد از ۱ تا ۹ ۴۵

جمع اعداد از ۱۰ تا ۹۰ ۴۵۰

جمع اعداد از ۱۰۰ تا ۹۰۰ ۴۵۰۰

ع ۱۰۰۰

عشر غیبیه ۱۰

جمع کل ۶۰۰۵

ارض فارس را دارالعلم میگویند  
 سابقا برای شمر با وصفی ذکر نموده در رد  
 سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد  
 چنانکه فارس را دارالعلم و تهران را دارالخطه  
 و کرمان را دارالامان میگفتند